



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

غدير دؤم

بۇغۇن دۇشمەن ، تېرىق ، لىقن
مۇتەقىن خۇلغا ، عىدالزھراء مۇبەتتەلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

غدیر دوم

نویسنده:

جمعی از نویسندگان

ناشر چاپی:

مجهول (بی جا، بی نا)

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۱	غدیر دوم
۱۱	مشخصات کتاب
۱۱	اشاره
۱۴	پیشگفتار
۱۸	بخش اول : بُغض ، تیزی ، لعن
۱۸	۱. دشمنی قاعده بشری و دینی
۱۸	۲. شناخت دشمن
۱۸	۳. تیزی و لعن در لسان دین
۲۰	۱. دشمنی قاعده بشری و دینی
۲۰	دشمنی در فطرت و عقل
۲۱	دشمنی در دین و شرع
۲۳	دشمنی ، ملاک دین و ایمان
۲۶	۲. شناخت دشمن
۲۶	رجوع به خیره
۲۷	ملاک تشخیص دشمن
۲۹	۳. تیزی و لعن در لسان دین
۳۰	تیزی (اظهار دشمنی)
۳۰	و جوب تیزی از دشمنان
۳۱	ولایت اهل بیت علیهم السلام و اعمال بدون تیزی قبول نیست
۳۲	تکمیل دین با تیزی از دشمنان
۳۳	تیزی از ابوبکر و عمر باعث عنایت اهل بیت علیهم السلام
۳۳	تیزی از دشمنان بالاترین نهی از منکر
۳۴	تیزی خدا و ائمه علیهم السلام و بنی هاشم و اصحاب
۴۰	لعن
۴۰	الف. نکاتی چند در مورد لعن
۴۰	لعن دشمنان اهل بیت علیهم السلام تکمیل ایمان و طریق معرفت
۴۱	امر ائمه علیهم السلام به لعن دشمنان
۴۳	لعن بر دشمنان یاری اهل بیت علیهم السلام
۴۳	لعن موجب ثبوت حسنات و محو گناهان
۴۴	رجحان لعن بر صلوات نزد اهل بیت علیهم السلام
۴۵	انواع لعن و فوائد و خواص آن
۴۵	عنایات اهل بیت علیهم السلام نسبت به کسی که لعن نماید
۴۵	۱. عنایت حضرت زهرا علیها السلام
۴۶	۲. عنایت امام صادق علیه السلام
۴۸	۳. عنایت امام زمان عجل الله فرجه
۴۹	ب. لعن دشمنان از مقام ربوبی و اهل بیت علیهم السلام تا دیگران
۴۹	خداوند تعالی
۵۱	پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
۵۲	امیر المؤمنین علیه السلام

۵۳	فاطمه زهرا علیها السلام
۵۳	امام سجاد علیه السلام
۵۴	امام باقرعلیه السلام
۵۴	امام صادق علیه السلام
۵۴	امام رضا علیه السلام
۵۵	امام زمان عجل الله فرجه
۵۵	در زیارات
۵۶	درادعیه
۵۷	لعن دشمنان مکتوب بردرپهشت
۵۷	اصحابِ معصومین علیهم السلام
۵۸	ملائکه
۵۹	خفلهٔ عرش و کرسی و آسمان و زمین و ...
۶۰	درعوالم دیگر
۶۲	حیوانات
۶۴	لعن ابوبکربرعمر
۶۵	لعن عمر برمشرحق امیر المؤمنین علیه السلام
۶۷	لعن عثمان بر ابوبکر و عایشه و حفصه
۶۸	پاورقی:
۷۶	بخش دوم: مطاعن خلفای ثلاثه
۷۶	مطاعن در گذرگاه تاریخ و کتب
۷۶	۱.مطاعن مشترک خلفای ثلاثه
۷۶	۲.مطاعن ابوبکر
۷۶	۳.مطاعن عمر
۷۶	۴.مطاعن عثمان
۷۸	مطاعن در گذرگاه تاریخ و کتب
۸۲	۱ مطاعن مشترک خلفای ثلاثه
۸۳	شُرک و کفر و بت پرستی ابوبکر و عمر و کفر محبینشان
۸۴	سریچی ازامر پیامبر
۸۴	اهدات به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام و اعراض و غضب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به ابوبکر و عمر
۸۶	نسبت سحر و جنون و عصیبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین علیه السلام و بنی هاشم
۸۸	فرار در جنگ ها
۸۸	ماجرای صحیفه
۸۸	صحیفه اول: در حجة الوداع و هنگام بازگشت از مراسم حج آخرین که منجر به قضیهٔ غدیر خم شد، ابوبکر و عمر نقشه ریختند، و سپس ابوعبیدالله جراح و سالم مولى
	صحیفه دوم: هنگامی که کاروان حاجیان از سفر حجة الوداع بازگشت و پس از غدیر داخل مدینه شدند، منافقین در منزل ابوبکر گرد آمده و معاهده ای در حدود دو صفحه نوشتند. در این صحیفه آمده است که نگذارند خلافت به امیر المؤمنین علیه السلام برسد، بلکه ابوبکر و عمر و ابوعبید
۹۰	ماجرای عقبه
	عقبه اول: در بازگشت از غزوهٔ تبوک - که آخرین جنگ پیامبر صلی الله علیه و آله سلم بود - چهارده تن از منافقین درعقبه ای گودالی حفر کردند و روی آن را پوشاندند. تا شتر یا اسب پیامبر صلی الله علیه و آله سلم در آن بیفتد و آنان حضرت را سنگباران کنند و به قتل برسانند! یا با تیغ
	عقبه دوم: این ماجرا در بازگشت از مکه و پس از واقعهٔ غدیر خم و در تاریکی شب بود. این بار نیز چهارده تن از منافقین درعقبه ای به نام «هزشی» جمع شدند و با آماده کردن ظرف هایی پُر از سنگ در کمین نشستند، تا پیامبر صلی الله علیه و آله سلم به این عقبه برسد و آنان سنگ ها
۹۱	تخلف از لشکر اسامه بن زید
۹۲	شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
۹۳	غضب خلافت
۹۷	تصمیم به نیش قبر حضرت زهرا علیها السلام

۹۷	تصمیم ترور و قتل امیر المؤمنین علیه السلام
۹۹	غمال و کارگزاران خلفای ثلاثه
۱۰۰	لحظات مرگ اصحاب صحیفه
۱۰۱	وصیت به دفن در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
۱۰۱	ارتباط با یهود و نصاری و احترامشان
۱۰۲	آیات در مورد ابوبکر و عمر
۱۰۲	ابوبکر و عمر ریشه تمام فتنه ها و گناهان و جنایات
۱۰۲	سبب مخفی شدن قبر حضرت زهرا علیها السلام
۱۰۴	حساسیت مردم به ذکر ابوبکر و عمر در کلام امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام
۱۰۴	تفرین و عدم رضایت و غضب امیر المؤمنین و حضرت زهرا علیها السلام
۱۰۶	دشمنی شدید ابوبکر و عمر با یکدیگر
۱۰۷	ابوبکر و عمر در برزخ
۱۰۸	ابوبکر و عمر در عصر ظهور
۱۰۸	ابوبکر و عمر در قیامت
۱۰۸	ابوبکر و عمر در جهنم و تابوت
۱۱۱	۲ مطاعن ابوبکر
۱۱۲	عدم تولیت امور دین و عزل از تبلیغ سوره برائت
۱۱۲	شرب خمر ابوبکر در روز ماه رمضان
۱۱۳	نماز خواندن به جای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در زمان حیات آن حضرت
۱۱۳	دستوراتش زدن خانه حضرت زهرا علیها السلام و فرستادن عمر
۱۱۴	غضب فدک و تکذیب قرآن
۱۱۵	منع خمس از اهل بیت علیهم السلام
۱۱۵	اعتراض بزرگان صحابه و اعتراض پدربوبکر بر او
۱۱۸	ماجرای مالک بن نویره
۱۲۰	تکلم در حال نماز
۱۲۰	کلام ابوبکر «قبیلونی...» و...
۱۲۲	جهل ابوبکر نسبت به احکام و تفسیر...
۱۲۳	تعیین عمر به عنوان خلیفه
۱۲۳	لحظات مرگ ابوبکر
۱۲۳	بیعت ابوبکر: حادثه ای ناگهانی و بدون تدبیر
۱۲۶	۳ مطاعن عمر
۱۲۷	کشتن دختر خود در جاهلیت
۱۲۸	اعتراض به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
۱۲۹	کلام عمر «دعوه ان الرجل یتهجرجسینا کتاب الله»
۱۳۰	انکار وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم
۱۳۰	به آتش کشیدن خانه وحی
۱۳۲	جسارت به حضرت زهرا علیها السلام
۱۳۲	شهادت حضرت محسن علیه السلام
۱۳۴	ماجرای ریسمان
۱۳۴	رد شهادت امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام
۱۳۵	نسب مزاح و عصبیت به امیر المؤمنین علیه السلام و اهانت به آن حضرت

۱۳۵	نسبت کذب به حضرت زهرا علیها السلام و اهانت به آن حضرت
۱۳۶	غضب لقب «امیر المؤمنین»
۱۳۷	منع خمس ذوی القربی
۱۳۷	کشتن سعد بن عباده
۱۳۸	آزاد کردن سیایا
۱۳۸	مصادره منزل جعفر بن ابی طالب
۱۳۸	بازگرداندن مقام ابراهیم به محل جاهلیت
۱۳۹	ضدیت عمر با علم و علما و منع از تدوین و نقل حدیث و تفسیر
۱۴۱	آرزوی عمر
۱۴۱	عمر و حفظ قرآن
۱۴۱	شُرب خمرونیذ
۱۴۳	جهل به مقام حجر الاسود و اهانت به آن
۱۴۳	امر عمر به رجم زن حامله و دیوانه
۱۴۳	تشطیر اموال توسط عمر
۱۴۵	تجسس و تَلَصُّص عمر
۱۴۶	نقشه های پیش ساخته عمر و پیشگویی های سیاسی او
۱۴۶	جهالت های بسیار عمر در موارد مختلف
۱۴۹	تلذّن در احکام دین
۱۴۹	حکم عمر به اجتهاد در رأی
۱۴۹	جنایت شوری
۱۵۲	عدم اجرای حدّ زنا بر مغیره
۱۵۲	اخراج نصرین حجاج از مدینه
۱۵۳	عمرو عجم
۱۵۴	بدعت های فراوان در دین
۱۵۴	۱ و ۲. متعنه نساء و متعنه حج
۱۵۵	۳. حذف و اضافه در اذان و اقامه
۱۵۵	۴. اضافه «آمین» در نماز
۱۵۶	۵. ترک قرائت سوره در نماز
۱۵۶	۶. دست بستن در نماز (تَكْتَف)
۱۵۶	۷. سلام در تشهد رکعت دوم
۱۵۶	۸. نماز «تراویح»
۱۵۷	۹. بدعت در فسح
۱۵۷	۱۰. قنوت بعد از رکوع
۱۵۷	۱۱. ترک نماز در صورت نبودن آب برای غسل جنابت
۱۵۹	۱۲. معاف نمودن یهود و نصاری از جزیه
۱۵۹	۱۳. بدعت در طلاق
۱۶۰	۱۴. برتری در ازدواج
۱۶۰	۱۵. حذف یکی از تکبیرهای نماز میت
۱۶۰	۱۶. منع عمر از اجرای ارث در غنم
۱۶۰	۱۷. بدعت عول و تعصیب در میراث
۱۶۲	۱۸. منع زیادی در مهر زنان

۱۶۲	۱۹. بدعت ريسمان
۱۶۳	۲۰. تغييرصاع رسول الله صلی الله عليه و آله و سلم و زياد نمودن در آن
۱۶۳	۲۱. ماليات در زمين های عراق به حساب مساحت
۱۶۳	رضایت يهود و نصاری از عمر
۱۶۳	شدت دشمني عمر با اهل بيت عليهم السلام
۱۶۵	نسب عمر
۱۶۶	۴ مطاعن عثمان
۱۶۷	اهانت به پیامبر صلی الله عليه و آله و سلم
۱۶۸	رد قضاوت پیامبر صلی الله عليه و آله و سلم
۱۶۹	کشتن دو دختر و يا دختر خوانده های پیامبر صلی الله عليه و آله و سلم
۱۶۹	جسارت وعدم تأدب نسبت به امير المؤمنين عليه السلام
۱۶۹	کتک زدن عمار
۱۷۱	کتک زدن عبدالله بن مسعود و اهانت به او
۱۷۱	امر به قتل محمد بن ابی بکر و عده ای از اهل مصر
۱۷۲	زندان نمودن عبدالرحمن جمحی
۱۷۲	تبعيدهای عثمان
۱۷۲	۱. تبعيد ابوذر
۱۷۲	۲. تبعيد عدی بن حاتم
۱۷۳	۳. تبعيد يزيد بن قيس ارحبی
۱۷۳	۴. تبعيد عمرو بن حنظل
۱۷۳	۵. تبعيد عروة بن جعد
۱۷۳	۶. تبعيد كمیل بن زیاد نخعی
۱۷۳	۷. تبعيد كمب: عثمان پس از آن كه بیست تازیانه بر او زد او را تبعيد كرد.
۱۷۳	۸. تبعيد عامر بن قيس: او از اهل زهد و شیعیان امير المؤمنين عليه السلام بوده است.
۱۷۳	۹. تبعيد ثابت بن قيس: عثمان او را از كوفه به شام تبعيد كرد.
۱۷۳	۱۰. تبعيد حارث همدانی: وی بین شیعه و عامه مشهور است كه از ملازمین امير المؤمنين عليه السلام بوده است.
۱۷۳	تقسیم منصب ها و اراضی و بیت المال در میان بنی امیه
۱۷۵	عدم اجرای حدّ بر عبدالله بن عمر
۱۷۵	جهل به احكام شرعی و آیات قرآن
۱۷۶	بازگرداندن رانده شده های رسول الله صلی الله عليه و آله و سلم
۱۷۶	آتش زدن قرآن ها
۱۷۶	عجز از خطبه خواندن
۱۷۶	مصادرة خانه های مردم
۱۷۶	اعتراض تمامی صحابه نسبت به عثمان و قتل او
۱۷۹	بدعت های عثمان
۱۷۹	۱. صيد در احرام
۱۷۹	۲. تمام خواندن نماز در سفر
۱۷۹	۳. جلو انداختن خطبه بر نماز عیدین
۱۷۹	۴. احداث اذان جدید
۱۷۹	۵. تأخیر نماز صبح تا فجر
۱۸۱	بغض و حب عثمان

۱۸۲	پاورقی:
۲۰۷	بخش سوم: نهم ربیع (عیدالزھراء علیھا السلام) و قتل عمر
۲۰۷	۱. روز نهم ربیع الاول و فضیلت آن
۲۰۷	۲. مجالس جشن و تیزی و لعن
۲۰۷	۳. قتل عمر بن خطاب
۲۰۹	۱. روز نهم ربیع الاول و فضیلت آن
۲۰۹	روز نهم، روز قتل عمر
۲۱۲	روز نهم ربیع جشن امامت مهدوی نیست
۲۱۴	اعمال روز نهم
۲۱۶	حدیث روز نهم
۲۲۷	۲ مجالس جشن و تیزی و لعن
۲۲۷	تشکیل مجالس
۲۲۹	حفظ شئون مجالس تیزی
۲۳۱	محتوای مجالس
۲۳۱	الف. لعن دشمنان
۲۳۶	ب. بیان مظالم دشمنان
۲۳۷	ج. استهزاء دشمنان
۲۳۸	د. مظاهر سرور در مرگ دشمنان
۲۳۹	۳ قتل عمر بن خطاب
۲۴۸	پاورقی
۲۵۰	دعای صنمی قریش و دعای امام صادق علیه السلام
۲۵۲	دعای صنمی قریش
۲۵۶	دعای امام صادق علیه السلام
۲۶۰	فهرست
۲۸۲	درباره مرکز

غدیر دوم

مشخصات کتاب

بُغض دشمنان، تبرّی، لعن

مطاعن خلفاء، عید الزهراء علیها السّلام

ص: 1

اشاره

غدير دوم

بُغض دشمنان، تبری، لعن

مطاعن خلفاء، عيد الزهراء عليها السلام

ص: 2

بسم الله الرحمن الرحيم

تقديم به اولين شهيد سقيفه حضرت محسن بن علي عليه السلام

پيشگفتار : 3-6

بخش اول : بُغض ، تَبْرِي ، لعن : 7 - 58

بخش دوم : مطاعن خلفای ثلاثه : 59-159

بخش سوم : نهم ربيع (عيد الزهراء عليها السلام) و قتل عمر : 161 - 200

دعای صنمی قریش و دعای امام صادق عليه السلام : 201 - 210

فهرست : 211 - 222

ص: 3

پایه اعتقاد شیعه ولایت و برائت، حبّ و بغض، تولّی و تبرّی است. دو پایه ای که همیشه با یکدیگرآند، و اگر یکی بلغزد دیگری نیز ضربه می خورد، و در نتیجه اصل بنای تشیع متزلزل می گردد. به همین جهت خداوند و پیامبر و معصومین علیهم السّلام، و به پیروی از ایشان اصحاب آنان و علما، بیش از هر چیز بر این دو اصل تکیه داشته اند.

ولایت سرّعظیم الهی است، و صاحبان آن برگزیدگان عالم وجود اند که خلق تمام هستی به طفیل وجود آنان است، و سخن گفتن درباره آن در حدّ ما نیست. ولی هر کس باید به قدر توان خود توشه بردارد، تا بلکه ذره ای از حقّ عظیمی که بر گردن ماست ادا شده باشد.

آن چه در پیش رو دارید مختصری درباره برائت و دشمنی و گوشه ای از مطاعن دشمنان اصلی دین الهی است.

کتاب حاضر به سه بخش اساسی تقسیم شده است:

1. بُغض دشمنان و تبری و لعن

در این بخش آیات و احادیث و مطالب مربوط به دشمنی و تبری و لعن آمده است.

2. مطاعن خلفای ثلاثه

این بخش شامل بیان بخشی از مطاعن خلفای ثلاثه: ابوبکر، عمر و عثمان است.

3. نهم ربیع (عید الزهراء علیها السلام) و قتل عمر

در این بخش روز نهم ربیع و جشن عید الزهراء علیها السلام و قتل عمر آمده است.

لازم به تذکر است که تمام مطالب این کتاب از منابع شیعه و عامه استخراج شده، و آدرس تمامی مطالب هر بخش در پاورقی های آخر همان بخش آمده است.

ص: 7

بخش اول : بُغْض ، تَبْرِي ، لعن

1. دشمنی قاعده بشری و دینی

2. شناخت دشمن

3. تَبْرِي و لعن در لسان دین

ص : 8

دشمنی در فطرت و عقل

بیزاری از دشمن، فطرت دیرینه عالم خلقت است. از ابتدای تاریخ عالم تا کنون دیده شده هر موجودی با دشمن خود دشمن، و با دوست خود دوست بوده است. از دشمن خود دوری و نسبت به او اظهار تنفر و بیزاری نموده، و به دوست خود محبت و اظهار علاقه و دوستی می کند.

این قاعده دیرپا از نظام خلقت الهی در بشر نیز تجلی خود را نموده؛ در هر فرقه و مسلکی، و هر نژاد و قبیله ای و در هر عصر و زمانی که بنگریم همین قاعده مسلم فطری و عقلی را خواهیم دید، چرا که دشمن همیشه در صدد نابودی طرف مقابل خود، و طرف مقابل در صدد نابودی دشمنش است. پس دوستی با دشمن به هیچ وجه امکان پذیر نیست. حتی حیوانات هم این اندازه می فهمند که ترحم بر دشمن بی رحمی به خود، و دشمنی با دشمن رحم به خود است.

در ادامه، دشمن هر چه کینه اش بیشتر، خطرناک تر و دشمنی با او واجب تر است. به همین خاطر، هیچ گاه نباید برای نابودی دشمنی که خطرش کمتر است، دست دوستی و برادری به طرف دشمن خطرناک تر دراز نمود و آغوش محبت گشود. به خصوص در جایی که این دشمن بزرگ تر به ظاهر دشمنی اش نمایان نباشد، ولی در باطن عداوتش صد چندان دشمنان دیگر باشد!

دشمنی در دین و شرع

از سوی دیگر، خداوند متعال بر این قانون بغض و تبری (دشمنی و اظهار آن) و حبّ و تولّی (دوستی و اظهار آن) امر اکید نموده و در تمامی ادیان؛ از حضرت آدم علیه السلام تا خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله وسلم این قاعده به چشم می خورد، و مسئله حب و بغض و تولّی و تبری از مهم ترین مسائل ادیان آسمانی بوده، و در کتب آسمانیشان کاملاً موجود است.

تمامی انبیاء علیهم السلام نسبت به دشمنان الهی بغض و تبری داشته، و به دستور خداوند نسبت به دشمنان زمان خود و حتّی نسبت به دشمنان اهل بیت علیهم السلام نیز بغض و تبری داشته اند. چنان چه در حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آمده حضرت موسی علیه السلام بغض دشمنان خدا را داشته و حضرت عیسی علیه السلام دوستی و معاشرت با مؤمنین می نموده است. (1)

در قرآن نیز بیش از 40 مرتبه واژه لعن به انواع صیغه های عربی آمده، که در بعضی موارد لعن منتسب به ذات خداوند است. هم چنین بیش از 15 مرتبه واژه برائت به معنی بیزاری، و بیش از 50 مورد واژه عداوت به معنای دشمنی آمده است. حتی در آیه ای واژه «لا عنون» به کار رفته، که نشانه اهمیت لعن در دین و شریعت است:

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلْنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالْهُدَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا بَيَّنَّاهُ لِلنَّاسِ فِي الْكِتَابِ أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ» (2): آن گروه که آیات و ادله واضحه برای هدایت خلق فرستادیم کتمان نمودند پس از آن که در کتاب آسمانی برای مردم بیان کردیم آن ها را خدا لعن می کند و لعن کنندگان لعن می کنند.

ص: 11

1- بحار الانوار: ج 17 ص 419

2- بقره: 159.

پس معلوم می شود لعن یکی از وظائف کسانى است که بر طریق حق هستند. چنان چه در آیه ای دیگر می خوانیم :

« لَا يُحِبُّ اللَّهُ الْجَهْرَ بِالسُّوءِ إِلَّا مَنْ ظَلِمَ وَكَانَ اللَّهُ سَمِيعًا عَلِيمًا » (1) : خدا دوست نمی دارد که کسی به گفتار زشت به بدی صدا بلند کند مگر آن که ظلمی به او رسیده باشد و خداوند شنونده و دانا است .

در زیارت عاشورا که حدیث قدسی و کلام پروردگار است نیز بیش از 20 مرتبه واژه لعن به کار گرفته شده است .

مفسران حقیقی قرآن ، خاندان وحی و عصمت علیهم السلام در عین تقیه و جو اختناق زمان خود ، معارف بالا و مضامین عمیقی در مورد بغض و تبری و لعن فرموده اند. در کلمات پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم ، امیر المؤمنین و حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین و دیگر ائمه علیهم السلام ، تا امام زمان عجل الله فرجه فراوان به این معنی و مفهوم بر می خوریم ، و می بینیم تا چه حد بر این قاعده تکیه داشته اند.

هم چنین بعضی از بزرگان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه علیهم السلام ، هر کدام به سهم و وظیفه خود تبری داشته ، و بر خوردهای مختلف آنان با دشمنان و کلمات و لعن های ایشان ثبت شده است. افرادی چون : سلمان ، ابوذر ، مقداد ، عمار ، حذیفه ، مالک اشتر ، حجر بن عدی ، سلیم بن قیس ، جابر بن یزید جعفی ، هشام بن حکم ، مؤمن الطاق ، علی بن ابراهیم قمی ، احمد بن اسحق قمی ، و دیگر اصحاب جلیل القدر رحمة الله علیهم اجمعین .

علمای بزرگ شیعه در زمان غیبت صغری و کبری نیز طبق همین قاعده - که امر خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم و ائمه علیهم السلام است - عمل کرده اند. در واقع این علمای ربانی بوده اند که همواره بغض و تبری و لعن را بر حسب اقتضای زمان ترویج نموده اند تا به دست ما رسیده است ؛ گاهی با خطابه و مجلس درس ، و گاهی از راه تألیف کتاب و بحث های علمی و اعتقادی ، و یا نقل احادیث و ترویج سینه به سینه آن در اجتماع . تا جایی که عده ای بر سر همین قضیه به شهادت رسیده اند !

ص : 12

توسعه مسئله تبری و لعن به همین جا پایان نمی پذیرد، بلکه این مطلب در ملائکه و حمله عرش و کرسی و عوالم دیگر، و حتی در بعضی حیوانات نیز وجود دارد. (1)

حتی بزرگان عامه نیز این حقیقت عقلی و قرآنی را نتوانسته اند انکار کنند، و در مسانید و تفاسیر و کتبشان درباره آن بحث نموده و مورد قبولشان است، چرا که هیچ گونه جای انکار ندارد. مگر کسی منکر قرآن شود و فطرت و عقل را کنار بگذارد.

آری، مسئله بغض و تبری از دشمنان و لعن آنان این گونه تا این زمان به ما رسیده، و تا قیامت خواهد بود.

دشمنی، ملاک دین و ایمان

با توجه به معنای فطری و عقلی برائت، باید به تأثیر خاص آن در اعمال و ارزش گذاری آن ها نیز توجه نمائیم.

شکی نیست ارزش هر عملی بستگی به نیت کننده آن عمل و آن چه در دل او می گذرد دارد. و این مطلب همانند مطالب قبل، گذشته از این که آیات و روایات بر آن دلالت دارند، قاعده ای عقلی و فطری است.

به عبارت دیگر و به مثالی که عامه نیز قبول دارند: اگر کسی شب و روز عبادت نماید ولی تمام وجودش مملو از محبت و علاقه به ابلیس و یا دیگر طاغیان مثل نمرود و فرعون باشد، آیا این شخص نجات می یابد؟ هرگز!

از نظر عقل ثابت شده و خداوند هم در قرآن می فرماید: دو محبت متقابل هیچ گاه در یک قلب جای نخواهد گرفت. اگر چه به ظاهر چنین به نظر آید، ولی در باطن و قلب هر کس یک محبوب بیشتر نیست. این کلام خداست که می فرماید:

« مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ » (2): خداوند دو قلب در نهاد هیچ مردی (هیچ کسی) قرار نداده است.

ص: 13

1- نمونه ها و احادیث تک تک این موارد در ص 23 - 27 و 37 - 53 آمده است.

2- احزاب: 4

اشاره به این که هر قلبی ظرف یک محبت، و در مقابل جایگاه یک دشمنی است. پس اگر ثابت کردیم کسی دشمن خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام است، بر هر مؤمن به خدا واجب است که بغض او را داشته باشد، و سپس باید او را لعن کند و نسبت به او اظهار دشمنی کند. معقول نیست کسی بگوید: من هم محبت خدا و رسول صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام را در دل دارم، و هم محبت دشمن آنان را. بلکه باید محبت یکی همراه با دشمنی طرف مقابل باشد.

نتیجه این که: هر کسی دوستی دشمنان خدا را در دل دارد، اگر چه در ظاهر عبادت کند، یا از نفاق و دورویی است، و یا از باب عادت و حفظ آبرو، و یا نهایتاً از باب جهل و نادانی است و باید ارشاد و هدایت شود. در غیر این صورت، عبادت او نه تنها عبادت خدا نیست، بلکه معصیت هم محسوب می شود.

چرا که در واقع اگر کسی دقت کند خواهد گفت: این شخص گویی خدا را مسخره می کند؛ چون او دوست دشمن خداست، و با این عبادت گویی منافقانه طرح دوستی با خدا را می ریزد! طبق همین قاعده، ارزش اصلی عبادت مؤمنین به خاطر آن محبتی است که در دل دارند، و آن دشمنی که با دشمنان الهی در سینه گرفته اند.

این همان کلام امام علیه السلام است که فرمود: **الایمان حُبٌّ وَ بُغْضٌ (1)**: ایمان دوستی و دشمنی است.

و یا کلام امام صادق علیه السلام که در جواب سؤال راوی فرمود: **وَهَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ وَ الْبُغْضُ؟ (2)**: آیا دین به جز حب و بغض (چیز دیگری) است؟

و نیز کلام آن حضرت که فرمود: **ثَلَاثٌ مِنْ عِلْمَاتِ الْمُؤْمِنِ: عِلْمُهُ بِاللَّهِ، وَ مَنْ يُحِبُّ وَ مَنْ يُبْغِضُ (3)**: سه چیز از علامات مؤمن است: علم او (و معرفتش نسبت) به خدا، و کسی را که دوست دارد، و کسی را که به او بغض دارد.

و باز کلام امام صادق علیه السلام که فرمود: **كَذَّبَ مَنْ ادَّعَى مَحَبَّتَنَا وَ لَمْ يَتَبَرَّ مِنْ عَدُوِّنَا (4)**: دروغ می گوید هر کس محبت ما را ادعا می کند ولی از دشمن ما بیزار نمی جوید.

ص: 14

1- تحف العقول: ص 295. بحار الانوار: ج 78 (و در چاپ بیروت: ج 75) ص 175.

2- الکافی (الاصول): ج 2 ص 125 ح 5.

3- الکافی (الاصول): ج 2 ص 126 ح 9.

4- بحار الانوار: ج 27 ص 58 ح 18.

در حدیثی دیگر، امیر المؤمنین علیه السلام به مردی که ادعای محبت حضرتش همراه با محبت دشمنان را داشت، صریحاً فرمود که چنین چیزی نخواهد شد. (1)

برای توضیح بیشتر و موارد آن چه گفته شد، به عنوان « تبری » که در صفحات بعد آمده مراجعه شود. (2)

ص: 15

1- بحار الانوار: ج 8 (قدیم) ص 229، 238.

2- به ص 19 مراجعه شود.

کسی که می خواهد بَغض و تَبَرّی را دستور کار اعتقاد و عملش قرار دهد و لعن نماید، با مسئله مهم و خطیری به نام دشمن شناسی رو به رو است. دشمن شناسی یعنی شناخت دشمن و تشخیص آن از دوست.

در این مسئله شکی نیست که عقلاً یا خودشان اهل تشخیص و شناخت هستند، و یا همانند تمامی موارد از امور دنیا حتی در کوچک ترین مسائل، به خبره در این باب مراجعه می کنند تا دشمن را برای آنان معرفی کند، و یا دشمنی را که تا حدودی شناخته شده بیشتر بشناساند.

اگر غیر این راه را بروند قطعاً دوست و دشمن از یکدیگر تشخیص داده نمی شود، و در نتیجه مشکلات بسیار پیش می آید، کما این که در طول تاریخ پیش آمده است.

و این به خاطر آن است که معیارها و قوانین هر فنی در دست اهل آن فن است، و قضاوت و هر گونه دخالت در جوانب مختلف هر فن تنها از عهده متخصصین آن بر می آید.

در غیر این صورت، اگر هر کسی بخواهد در هر موضوعی نظر دهد و طبق فکر ناشیانه و غیر تخصصی خود عمل کند، قطعاً هزاران اشتباه و انحراف پیش می آید، و در نتیجه چه حق هایی که ضایع می شود و جنایاتی که پوشیده می ماند.

ملاک تشخیص دشمن

به دنباله بحث دشمن شناسی بد نیست گفته شود:

اگر فرض کنیم کسی در چهره آب دادن و با شعار کمک به مظلوم و با نفاق بخواهد شخصی را به هلاکت برساند، نه تنها مؤاخذه و قصاص می شود بلکه برای نفاق و دورویی اش صد چندان عذاب دارد و خطرناک تر و خبیث تر تلقی می شود، تا آن دشمنی که با شمشیر آخته بر طرف مقابل خود بتازد.

در مسائل دینی هم، دشمنانی که در طول تاریخ دشمنی شان واضح بوده و در کوی و برزن آنان را دشمن دین می خواندند بسیار کم خطرتر از آنانی بوده اند که با داعیه دوستی و هم کیشی آن چه در توان داشته اند ضربه کاری بر پیکره دین و اولیاء آن وارد کرده اند. اولیای دین نیز صد چندان از اینان زجر دیده اند تا آن دشمنان آشکار، و اکثراً همینان فرستادگان الهی را یک به یک به شهادت رسانده اند.

این دشمنان نفاق سرشت، گاهی به قدری زیرکند که اکثریت مردم فریشتان را می خورند، و حتی گاهی با ارشاد اولیای دین و یا علمای ربانی هم پی به نفاق آنان نمی برند! و آنان مقاصد شوم خود را به اسم دین و خداوند اجرا می کنند.

مسئلاً این گونه دشمنان و این طریق دشمنی هزاران هزار برابر دشمنی واضح پیش بُرد دارد، چرا که در دشمنی آشکار راه روشن است و حق و باطل مشخص و هر

کس هر کدام را بخواهد اختيار می کند. ولی در نفاق و دورویی است که اکثراً در ابتدای امر به اشتباه می افتند . هنگامی هم که پی به اشتباه می برند به علت های مختلف راه بازگشت برای خود نگذاشته اند ، و دین و دنیای خود را از دست می دهند .

مثال مورد اتفاق این مسئله که در قرآن آمده فرعون و سامری است. در زمان حضرت موسی علیه السلام فرعون رسماً سر جنگ با حضرتش را داشت و علناً ادعای خدایی می کرد . ولی سامری به اسم مقدّسات و دین و با سوء استفاده از اعتقادات مردم و وجهه مذهبی خود عده ای را گمراه نمود . لذا همه مریدانش از میان قوم و پیروان حضرت موسی علیه السلام بودند !

به همین خاطر است که در قرآن و روایات مذمت هایی که در مورد منافقین و نفاق آمده در هیچ موردی نیامده است . تا جایی که اگر قرآن را به حسب نزول آن حساب کنیم در پنج سال آخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم اکثر قریب به اتفاق آیات در مورد منافقین نازل شده است . بهترین نمونه آن سوره توبه است ؛ که در دو سال آخر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم نازل شده ، و حدود سه رُبع آن در مورد منافقین و لعن و دشمنی است.

پس دانستیم که شخص عقیده مند باید از منافقین بیشتر حذر کند تا دشمنان روشن و آشکار، و با احساس چنین خطری هوشیاری دینی خود را به تمام معنی به کار گیرد.

پس از آن چه گفته شد، اکنون اصل بُغْض و تبری و لعن را در لسان دین از آیات و روایات و قضایای دینی جستجو می‌کنیم، تا هیچ جای شک و شبهه نباشد.

ناگفته نماند، این مسأله به قدری مهم است که علما و فقهای بزرگ شیعه درباره آن کتاب‌ها نوشته‌اند، که از جمله کتاب «نَفَحَاتِ اللّاهوتِ فِي وُجُوبِ لَعْنِ الْجَبْتِ وَ الطَّاعُوتِ» از فقیه نام‌دار شیعه شیخ علی بن حسین محقق کرکی است.

البته «لعن» خود نوعی تبری از دشمنان است، و تبری معنی عام و گسترده اظهار دشمنی و بیزاری جستن است. اما اهل بیت علیهم السلام تأکید بسیار در خصوص لعن نموده‌اند و احادیث و قضایای بسیاری در مورد آن وارد شده است. و لذا موارد لعن جداگانه آورده می‌شود، و طبعاً در ضمن آن مطالب زیادی در مورد برائت نیز خواهد بود.

پس ابتدا نکاتی را مختصراً در مورد تبری و سپس موارد لعن را می‌آوریم:

چنان چه می دانیم ، در مکتب تشیع تبری یکی از پایه های اصلی دین و باورهای اعتقادی است . امام صادق علیه السلام در این باره چنین فرموده است :

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : حُبُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَالْوَلَايَةُ لَهُمْ وَاجِبَةٌ . وَالْبِرَاءَةُ مِنْ أَعْدَائِهِمْ وَاجِبَةٌ ، وَ مِنْ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ هَتَكُوا حِجَابَهُ ، وَ أَخَذُوا مِنْ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَذَكَ وَ مَنَعُوهَا مِيرَاثَهَا وَ غَصَبُوهَا وَ زَوَّجُوهَا حَقُوقَهُمَا وَ هَمُّوهَا بِأَحْرَاقِ بَيْتِهَا ، وَ أَسَسُوا الظُّلْمَ ، وَ غَيَّرُوا سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ ، وَ الْبِرَاءَةَ مِنَ النَّكَارِثِينَ وَ الْقَاسِيَةِ طِينَ وَ الْمَارِقِينَ وَاجِبَةٌ ، وَ الْبِرَاءَةُ مِنَ الْإِنصَابِ وَ الْإِزْلَامِ أَيْمَةَ الصَّلَالِ وَ قَادَةَ الْجَوْرِ كُلِّهِمْ أَوْلِيَهُمْ وَ آخِرِهِمْ وَاجِبَةٌ ، وَ الْبِرَاءَةُ مِنَ الْأَشْقَى الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ شَدِيقِ عَاقِرِ نَاقَةَ ثَمُودَ قَاتَلَ امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْوَاجِبَةَ ، وَ الْبِرَاءَةَ مِنْ جَمِيعِ قَتْلَةِ أَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَاجِبَةٌ... (1)

امام صادق علیه السلام فرمود : دوستی اولیای پروردگار واجب و بیزاری جستن از دشمنان اولیای خدا نیز واجب است . واجب است بیزاری از کسانی که به آل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ظلم نمودند و نسبت به او پرده دری کردند ، و فدک را از فاطمه علیها السلام گرفتند و او را از ارث محروم داشتند و حقوق او و همسرش را غصب نمودند و برای آتش زدن خانه فاطمه علیها السلام همت گماردند ، و برای ظلم به آن ها پایه نهادند ، و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را تغییر دادند . هم چنین واجب است بیزاری جستن از ناکثین و قاسطین و مارقین ، و نیز بیزاری از تمامی انصاب و ازلام و پیشوایان گمراهی و جلو داران ظلم و جور از ابتدا تا انتهایشان ، و واجب است بیزاری از شقی ترین اولین و شقی ترین فرد در آخرین که (همان) پی کننده شتر ثمود و قاتل امیر المؤمنین علیه السلام هستند . و بیزاری از تمامی قاتلان اهل بیت علیهم السلام واجب است... .

هم چنین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حدیثی شرایع اسلام را بیان فرموده ، که از جمله برائت از « احزاب » : تیم (قبیله ابوبکر) ، عدی (قبیله عمر) ، امیه (بنی امیه) و پیروانشان است . (2)

ص : 20

1- الخصال : ج 2 ص 607 ، ابواب المائة فما فوقه ، و از او : بحار الانوار : ج 27 ص 52 ح 3 .

2- بحار الانوار : ج 29 ص 565 .

در حدیثی دیگر امیر المؤمنین علیه السلام به بغض و تبری و لعن امر نموده است . (1)

هم چنین امیر المؤمنین علیه السلام در سخنان مفصل خود به لعن و تبری و دوری و غضب نسبت به دشمنان امر نموده است . (2)

ولایت اهل بیت علیهم السلام و اعمال بدون تبری قبول نیست

از مسلمات مکتب اهل بیت علیهم السلام و تشیع است که اعمال افراد به نیت باطنی و محبت و عداوتی که نسبت به دشمنان در سینه دارند بستگی دارد . در این باره در روایات چنین آمده است :

عَنْ سَلِيمَانَ الْأَعْمَشِ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَام ، عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام ، قَالَ : قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : يَا عَلِيُّ ، أَنْتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَمَامَ الْمُتَّقِينَ . يَا عَلِيُّ ، أَنْتَ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ وَ وَارِثَ عِلْمِ النَّبِيِّينَ وَ خَيْرِ الصَّدِيقِينَ وَ أَفْضَلِ السَّابِقِينَ . يَا عَلِيُّ ، أَنْتَ رَوْحُ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ خَلِيفَةُ خَيْرِ الْمُرْسَلِينَ . يَا عَلِيُّ ، أَنْتَ مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ الْحُجَّةُ بَعْدِي عَلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ . إِنَّهُ تَوَجَّعَ الْجَنَّةَ مَنْ تَوَلَّاكَ وَ اسْتَوْجَبَ دُخُولَ النَّارِ مِنْ عَادَاكَ . يَا عَلِيُّ ، وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالنَّبُوءَةِ وَ اصْطَفَانِي عَلَى جَمِيعِ الْبَرِيَّةِ . لَوْ أَنَّ عَبْدًا عَبَدَ اللَّهَ أَلْفَ عَامٍ مَا قَبِلَ ذَلِكَ مِنْهُ إِلَّا بِوَلَايَتِكَ وَ وَلَايَةِ الْأَئِمَّةِ مِنْ وَرْدِكَ . وَ أَنَّ وَ لَايَتَكَ لَا تُقْبَلُ إِلَّا بِالْبِرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِكَ وَ أَعْدَاءِ الْأَئِمَّةِ مِنْ وَرْدِكَ . بِذَلِكَ أَخْبَرَنِي جَبْرِئِيلُ

علیه السلام : «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ (3)» . (4)

سلیمان اعمش از امام صادق علیه السلام از اجدادش ، از امیر المؤمنین علیه السلام نقل می کند که فرمود : پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم به من فرمود : یا علی ، تو امیر المؤمنین و امام متقین هستی . یا علی ، تو آقای اوصیا و وارث علم انبیا و بهترین صدیقین و برترین سابقین هستی . یا علی ، تو همسر بانوی بانوان جهانیان و جانشین بهترین پیامبرانی . یا علی ، تو آقای مؤمنین و حجت پس از من بر تمامی مردمی . بهشت بر دوستدار تو واجب و آتش حق کسی است که دشمنت بدارد . یا علی ، قسم به آن که مرا برای نبوت فرستاد و بر تمامی مردم

ص: 21

1- بحار الانوار : ج 18 ص 233.

2- العدد القویة : ص 189 - 199 ح 19 ، و از او : بحار الانوار : ج 29 ص 565 ، 566 ح 10 .

3- کشف : 29

4- بحار الانوار : ج 27 ص 63 ح 22 .

انتخاب نمود، اگر کسی خداوند را هزار سال عبادت نماید از او قبول نمی شود مگر به ولایت تو و ولایت امامان از نسل تو، و ولایت تو نیز قبول نمی گردد مگر با بیزاری جستن از دشمنان تو و دشمنان همه ائمه که فرزندان تو اند. جبرئیل این گونه مرا خبر داده است: «هر کس می خواهد ایمان بیاورد و هر کس می خواهد کافر شود».

عَنْ سَلَامِ بْنِ سَعِيدِ الْمَخْزُومِيِّ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: ثَلَاثَةٌ لَا يَصْعَدُ عَمَلُهُمْ إِلَى السَّمَاءِ وَلَا يُقْبَلُ مِنْهُمْ عَمَلٌ: مَنْ مَاتَ وَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فِي قَلْبِهِ بَغْضٌ، وَ مَنْ تَوَلَّى عَدُوَّنَا، وَ مَنْ تَوَلَّى أَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرَ. (1)

سلام بن سعید مخزومی از امام باقر علیه السلام نقل نموده که فرمود: سه تن اعمالشان به آسمان نمی رود و هیچ عملی از آن ها قبول نیست: هر کس بمرید و در قلبش دشمنی ما اهل بیت باشد، و هر کس دشمن ما را دوست بدارد، و هر کس ابوبکر و عمر را دوست بدارد.

تکمیل دین با تبری از دشمنان

از جمله اعتقادات قطعی شیعه است که تکمیل دین و اتمام نعمت با ولایت در روز غدیر خم گردید. حتی طبق نقل خود عامه این آیه در غدیر خم نازل گردید:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (2): امروز دین شما را به حد کمال رسانیدم و بر شما نعمتم را تمام کردم و این گونه اسلامی (همراه با ولایت) را برایتان برگزیدم و بدان راضی شدم (و آن را پذیرفتم).

همین مفهوم در مورد تکمیل ولایت با تبری در کلام امام هشتم علیه السلام آمده است:

قَالَ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَمَالُ الدِّينِ وَ لَا يُتَنَا، وَ الْبِرَاءَةُ مِنْ عَدُوَّنَا. (3)

امام رضا علیه السلام فرمود: کمال دین ولایت ما، و برائت از دشمنان ماست.

ص: 22

1- بحار الانوار: ج 30 ص 383.

2- مائده: 3

3- بحار الانوار: ج 27 ص 58 ح 19.

تبری از ابوبکر و عمر باعث عنایت اهل بیت علیهم السلام

یکی از آثار بیزاری جستن از دشمنان دین و به خصوص ابوبکر و عمر عنایات معصومین علیهم السلام است. از قبیل عنایت حضرت زهرا علیها السلام به شیخ کاظم از ری که در خواب او را متوجه دسیسه دشمنش نمود و او نجات یافت، و یا عنایت امام صادق علیه السلام به زنی که قاتلین حضرت زهرا

علیها السلام را لعنت کرده بود، و یا عنایت امام زمان عجل الله فرجه به ابوراجح حمّامی که دشمنان اهل بیت علیهم السلام را علناً لعنت می کرد.

در این باره به موارد عنایات اهل بیت علیهم السلام در قسمت لعن، و نیز به آخر این کتاب مراجعه شود. (1)

تبری از دشمنان بالاترین نهی از منکر

السَّيِّحُ الْمُفِيدُ مِنْ طَرِيقِ الْعَامَّةِ، بِاسْنَادِهِ الْيَ مُحَمَّدُ بْنُ السَّائِبِ، عَنِ الْكَلْبِيِّ، قَالَ: لَمَّا قَدِمَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْعِرَاقَ وَنَزَلَ بِالْحَبِيرَةِ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ أَبُو حَنِيْفَةَ وَسَأَلَهُ عَنْ مَسَائِلَ. وَكَانَ مِمَّا سَأَلَهُ أَنْ قَالَ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَا الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْمَعْرُوفُ - يَا أَبَا حَنِيْفَةَ - الْمَعْرُوفُ فِي أَهْلِ السَّمَاءِ الْمَعْرُوفُ فِي أَهْلِ الْأَرْضِ، ذَلِكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

قَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، فَمَا الْمُنْكَرُ؟

قَالَ: اللَّذَانِ ظَلَمَاهُ حَقَّهُ وَابْتَزَاهُ أَمْرَهُ وَحَمَلَا النَّاسَ عَلَى كَيْفِهِ.

قَالَ: أَلَا مَا هُوَ أَنْ تَرَى الرَّجُلَ عَلَى مَعَاصِي اللَّهِ، فَتَنْتَاهَا عَنْهَا؟

فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ ذَلِكَ أَمْرًا بِالْمَعْرُوفِ وَلَا نَهْيًا عَنِ الْمُنْكَرِ، أَمَّا ذَلِكَ خَيْرٌ قَدَمَهُ، ... (2)

شیخ مفید از طریق عامه به اسناد خود از محمد بن سائب، و او از کلبی نقل نموده که گفت: هنگامی که امام صادق علیه السلام به عراق آمده و در حیره منزل کرده بود، ابوحنیفه بر آن حضرت وارد شد و در مورد مسائلی از حضرت سؤال نمود. از جمله سؤالاتش این بود: فدایت گردم، امر به معروف چیست؟

ص: 23

1- به ص 33 - 36 مراجعه شود.

2- غایة المرام: ص 257، 258. بحار الانوار: ج 10 ص 208 ح 10.

فرمود: معروف - ای ابو حنیفه - که معروف نزد اهل آسمان و معروف نزد اهل زمین باشد، همانا امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است.

عرض کرد: فدایت گردم، منکر چیست؟

فرمود: آن دو (ابوبکر و عمر) هستند، که نسبت به حق او ظلمش کردند و خلافتش را از او گرفتند و مردم را بر او مسلط نمودند.

عرض کرد: آیا این نیست که بینیم کسی معصیت می کند و او را نهی از آن کنیم؟

فرمود: آن امر به معروف و نهی از منکر نیست بلکه آن (چه گفتم که معروف امیر المؤمنین علیه السلام و منکر دو دشمن او ابوبکر و عمر هستند) مقدم بر این (که تو می گویی) است...

تبری خدا و ائمه علیهم السلام و بنی هاشم و اصحاب

در این جا فقط به چند نمونه از تبری خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام و اصحاب بَسَنده می کنیم:

ذات اقدس الهی در قرآن می فرماید:

«فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلَّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ». (1)

هنگامی که (حضرت ابراهیم علیه السلام) دانست او دشمن خداست از او بیزارگی جست همانا ابراهیم بسیار خداترس و بردبار بود.

و می فرماید:

«أَنَّ اللَّهَ بَرِيٌّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ». (2)

خداوند از مشرکین بیزار است و نیز پیامبرش (هم چنین است).

در زیارت عاشورا - که حدیث قدسی و کلام پروردگار است - مکرر به مسئله بَرائت اشاره شده است. به عنوان نمونه به یک مورد اشاره می شود:

ص: 24

1- توبه: 114

2- توبه: 3

يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى رَسُولِهِ... بِمُؤَالَاتِكَ وَبِالْبِرَائَةِ مِمَّنْ أَسَسَ ذَلِكَ وَبَنَى عَلَيْهِ بُنْيَانَهُ، وَجَرَى فِي ظُلْمِهِ وَجَوْرِهِ عَلَيْكُمْ وَعَلَى أَشْيَاعِكُمْ.

یا ابا عبدالله، من به خداوند و رسولش و... تقرب می جویم به دوستی شما و به بیزاری از کسی که اساس و پایه آن (ظلم بر شما) را بنا نهاد و بنای آن را بالا برد و هم چنین ظلم و جور بر شما و شیعیانتان شما را ادامه داد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز در موارد متعدد دشمنان را مفتضح می ساخت و نفاق و کفرشان را بر ملا می نمود. از جمله این موارد حدیث رایات در روز قیامت (1)، و ماجرای جنگ بدر و خندق و خیبر و جنگ های دیگر، و نیز داستان عقبه (2) و جیش اسامه (3) است. (4)

هم چنین امیر المؤمنین علیه السلام بسیاری از مطالب را در جریانات غضب خلافت (5)، و در قضیه شوری و انتخاب عثمان (6)، و در زمان عثمان (7)، و هم در خلافت ظاهری خود (8) و در موارد متعدد دیگر بیان فرموده و رسماً تبری خود را نشان می دادند.

حضرت زهرا علیها السلام هم که لازم به توضیح نبوده و نزد همگان روشن است. مثل دو خطبه ای که حضرت پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ایراد کرد؛ یکی خطبه فدکیه در مسجد و در مقابل دشمنان و بین صحابه، و دیگری خطبه ای که در منزل و برای زنان مهاجر و انصار بیان فرمود. یا احتجاج های مکرر در مقابل غاصبین، و نیز ماجرای عیادت ابوبکر و عمر، و یا وصیت به مخفی بودن قبر آن حضرت. (9)

این حقیقت به قدری واضح است که حتی بخاری در سه مورد از کتاب خود «صحیح بخاری» و مسلم بن حجاج در «صحیح مسلم» نقل نموده اند که حضرت زهرا علیها السلام از دنیا رفت در حالی که نسبت به ابوبکر و عمر غضبناک بود! (10)

امام حسن علیه السلام در عین تقیه و ایام صلح گاهی مطالبی می فرمودند، چنان چه به مغیره در مجلس معاویه خطاب فرمود که تو بودی به مادرم چنان ظلم نمودی...، و نیز در

ص: 25

-
- 1- بحار الانوار: ج 30 ص 203 - 210 ح 67، 69.
 - 2- بحار الانوار: ج 21 ص 222 - 252 ح 5 - 28 و ج 28 ص 97 - 102 ح 3، و بقیه موارد در پاورقی شماره 10 و 11 از پاورقی های بخش دوم آمده است.
 - 3- بحار الانوار: ج 30 ص 427 - 442، و بقیه موارد در پاورقی شماره 12 از پاورقی های بخش دوم آمده است.
 - 4- به صفحه 70 - 73 مراجعه شود.
 - 5- بحار الانوار: ج 29 ص 3 - 66
 - 6- امالی الشیخ الطوسی: ج 2 ص 166 - 168، و از او: بحار الانوار: ج 31 ص 366 - 369 ح 20، 21.
 - 7- کتاب سلیم بن قیس الهمدانی: ص 636 - 660 ح 11، و از او: بحار الانوار: ج 31 ص 407 - 432.
 - 8- معانی الاخبار: ص 243، 244. علل الشرائع: ج 1 ص 150، 151 ح 12. بحار الانوار، ج 29 ص 497 - 500.
 - 9- برای توضیح بیشتر و آدرس ها به صفحه 83 و 84 و 92 و 93 و 109 و 110 مراجعه شود.

10- صحیح البخاری : ج 4 ص 42 ح 3093 کتاب فرض الخمس باب 1 و ج 5 ص 82 ح 4240 کتاب المغازی باب 38 و ج 8 ص 3 ح 6726 کتاب الفرائض ب 3 . صحیح مسلم : ج 5 ص 154 ح 4471 کتاب الجهاد و السیر باب 16.

همان مجلس در مورد همه دشمنان از ابتدا تا آنان که حاضر در مجلس بودند طعن و بدگویی نمود و همه اشان را مفتضح ساخت . (1)

امام حسین علیه السلام در کودکی خود هنگامی که عمر بالای منبر نشسته بود به او اعتراض نمود و او را در مقابل همه زیر سؤال بُرد. (2)

یا ماجرای کربلا که خود بزرگ ترین تبری بود .

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید : آن دو (ابوبکر و عمر) کافرند ، و هر کس آن ها را دوست بدارد کافر است . (3)

از امام باقر و امام صادق علیهما السلام فراوان در مورد مسئله تبری حدیث وارد شده است. به عنوان نمونه امام صادق علیه السلام فرمود :

كَذَّبَ مَنْ ادَّعَى مَحَبَّتَنَا وَلَمْ يَتَّبِعْهُ مِنْ عَدُوِّنَا (4) : دروغ می گوید هر کس ادعای محبت ما را می کند ولی از دشمن ما بیزار نباشد .

امام موسی کاظم علیه السلام هنگامی که هارون قصد بازگرداندن فدک را داشت ، کلماتی در این باره فرمودند . (5) و نیز در جواب سؤال از معرفت ، یکی از موارد معرفت را برائت از ابوبکر و عمر قرار داده است . (6)

از امام رضا علیه السلام احادیثی درباره لعن و تبری وارد شده (7) ، که مورد لعن آن در صفحات بعد می آید . (8)

امام جواد علیه السلام در حالی که چهار سال داشت نزد امام رضا علیه السلام پس از فکر طولانی فرمود : در آن چه با مادرم شده فکر می کنم . به خدا قسم آن دو (ابوبکر و عمر) را بیرون می کشم و آن ها را به آتش می کشانم و خاکسترشان را به باد می دهم و به دریا می ریزم . (9)

هم چنین در مجلس مأمون که جماعت بسیاری حاضر بودند ، یحیی بن اکثم در مورد ابوبکر و عمر و احادیثی که در فضلشان نقل شده سؤالاتی نمود ، و امام جواد علیه السلام همه را با بیان مُتَقِنِ علمی و مقابله آن احادیث ساختگی با آیات رد نمود . (10)

ص : 26

-
- 1- بحار الانوار : ج 44 ص 83 ح 1.
 - 2- الاحتجاج : ج 2 ص 292 ، و در چاپ دیگر : ج 2 ص 13 - 15 . تاریخ الخلفاء (سیوطی) : ص 4 . کنز العمال : ج 3 ص 132 . شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید) : ج 2 ص 17 . الرياض النضرة : ج 1 ص 139 . كشف الغمة في معرفة الأئمة : ج 1 ص 552 . امالی الشيخ الطوسی : ج 2 ص 313 ، 314 . معالم الزلفی : ص 59 . بحار الانوار : ج 30 ص 47 - 51 .
 - 3- بحار الانوار : ج 30 ص 381 .
 - 4- بحار الانوار : ج 27 ص 58 ح 18 .
 - 5- بحار الانوار : ج 29 ص 200 ح 41 .
 - 6- اثبات الهداة : ج 3 ص 174 ح 10 .
 - 7- مهج الدعوات : ص 257 ، 258 . المصباح (کفعمی) : ص 554 . بحار الانوار : ج 30 ص 393 ح 166 ، 167 .
 - 8- به صفحه 42 مراجعه شود .
 - 9- دلائل الامامة (طبری) : ص 212 .
 - 10- الاحتجاج : ص 229 ، 230 . و از او : بحار الانوار : ج 50 ص 80 - 83 ح 6 .

امام هادی علیه السلام در زیارت جامعه کبیره (1) و نیز امام عسکری علیه السلام در عین تقیه شدید که در میان لشکر زندانی بودند برائت را بیان فرموده اند.

و بالاخره امام زمان عجل الله فرجه که هنگام ظهور بدن آن دو را از قبر بیرون کشیده و به دار می آویزد، و پس از محاکمه مفصل به آتش می کشد. (2) حتی در نقلی امیر المؤمنین علیه السلام این مسئله را برای عمر بیان فرموده است. (3) هم چنین در حدیثی آمده که حضرت عائشه را از قبر بیرون می آورد و بر او حد قذف اجرا می کند. (4)

هم چنین سایر بنی هاشم (5) در طول عمر خود تبری داشته اند. افرادی همچون:

زید بن علی، موسی بن عبدالله بن حسن، عبد الله بن حسن، محمد بن عمر بن حسن، عبدالله بن حسن بن علی بن حسین، محمد بن حسن بن عمر بن حسن بن علی، حسن بن علی بن حسین بن علی، حسن بن محمد بن عبد الله بن حسن بن علی، حسن بن ابراهیم بن عبدالله بن زید بن حسن، حسین بن زید بن علی، و دیگر بزرگان از فرزندان علی، و نیز حضرت زینب کبری و فاطمه بنت الحسین، رحمة الله علیهم اجمعین و سلام الله علی آبائهم المعصومین.

در ملائکه نیز تبری از دشمنان جای خود را دارد و حتی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل که بزرگان ملائکه هستند لعن و برائت از دشمنان اهل بیت علیهم السلام را وظیفه خود می دانند. (6) حدیث در این باره در صفحات بعد آمده است. (7)

هم چنین اصحاب معصومین (8)، هر کدام در حد خود تبری داشته اند. اشخاصی همچون: سلمان، ابوذر، مقداد، خالد بن سعید بن عاص، بریده اسلمی، عمار بن یاسر، ابی بن کعب، خزیمه بن ثابت، ابو الهیثم بن تیهان، سهل بن حنیف، برادرش عثمان بن حنیف، ابو ایوب انصاری؛ که همگی در ابتدای غصب خلافت در مقابل ابوبکر برخاستند و اعتراض نمودند. (9)

ص: 27

-
- 1- به صفحه 43 مراجعه شود.
 - 2- مختصر بصائر الدرجات: ص 189. الکافی (الروضة): ج 8 ص 245 ح 340. بحار الانوار: ج 52 ص 386 ح 200، 201. اللوامع النورانية: ص 278، 279 ش 582. نوائب الدهور: ج 3 ص 129.
 - 3- ارشاد القلوب (دیلمی): ج 2 ص 285. مشارق انوار الیقین: ص 70 - 79، و از او بحار الانوار: ج 30 ص 276 ح 148.
 - 4- علل الشرائع: ص 579 ب 358 ش 10.
 - 5- بحار الانوار: ج 30 ص 384 - 389 و ج 85 ص 264.
 - 6- کتاب سلیم بن قیس الهلالی: ص 858 ح 46، و از او: بحار الانوار: ج 40 ص 95 ح 116.
 - 7- به صفحه 46 و 47 مراجعه شود.
 - 8- الاحتجاج (طبرسی): ص 47 - 50 و از او: بحار الانوار: ج 28 ص 189 - 203.
 - 9- به صفحه 92 - 97 مراجعه شود.

و یا دیگر اصحاب در طول تاریخ حضور معصومین علیهم السّلام، و سپس علمای بزرگ شیعه در زمان غیبت، تا زمان حاضر که در این مختصر محل شرح آن نیست. به عنوان نمونه لعنیه هایی که از علمایی همچون خواجه نصیر الدین طوسی، شیخ بهایی، میر داماد و محقق کرکی رسیده کافی است.

حتی گاهی دشمنان نیز از یکدیگر تبری داشته اند و در تاریخ ثبت شده است (1). هر چند دشمنی آنان با یکدیگر برای اغراض دنیوی بوده است. این گونه دشمنی ها در موارد مختلف این کتاب آمده است. (2)

این ها نمونه هایی بود بسیار مختصر و فهرستوار از تبری در لسان دین و شرع، و برای تحقیق بیش تر می توان به آدرس هایی که در پایان همین بخش داده شده مراجعه نمود.

ص : 28

1- ارشاد القلوب ص 393. بحار الانوار: ج 30 ص 449 - 456.

2- به صفحه 85 و 100 و 101 مراجعه شود.

لعن دشمنان اهل بیت علیهم السلام تکمیل ایمان و طریق معرفت

عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثَّمَالِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا حَمْزَةَ، أَنْتَ يَعْبُدُ اللَّهُ مَنْ عَرَفَ اللَّهَ، وَ أَمَّا مَنْ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ كَأَنَّكَ يَعْبُدُ غَيْرَهُ هَكَذَا ضَلَالًا.

قلت: أَصْلَحَكَ اللَّهُ، وَ مَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟

قَالَ: يَصِدِّقُ اللَّهَ، وَ يُصَدِّقُ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ فِي مُوَالَاةٍ عَلَى عَلَيْهِ السَّلَامِ، وَ الْإِيْتِمَامِ بِهِ وَ بِأَيْمَةِ الْهُدَى مِنْ بَعْدِهِ، وَ الْبِرَاءَةِ إِلَى اللَّهِ مِنْ عَدُوِّهِمْ. وَ كَذَلِكَ عَرَفَانَ اللَّهُ.

قَالَ، قلت: أَصْلَحَكَ اللَّهُ، أَيُّ شَيْءٍ إِذَا عَمِلْتَهُ أَنَا اسْتَكْمَلْتَ حَقِيقَةَ الْإِيْمَانِ؟

قَالَ: تُوَالَى أَوْلِيَاءَ اللَّهِ، وَ تَعَادَى أَعْدَاءَ اللَّهِ، وَ تَكُونُ مَعَ الصَّادِقِينَ كَمَا أَمَرَكَ اللَّهُ.

قَالَ، قلت: وَ مَنْ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ؟

فَقَالَ: أَوْلِيَاءَ اللَّهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ. ثُمَّ الْأَمْرُ الْبَيْنَا، ثُمَّ ابْنِي جَعْفَرٍ - وَ أَوْ مَا إِلَى جَعْفَرٍ وَ هُوَ جَالِسٌ - . فَمَنْ وَالَى هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَالَى أَوْلِيَاءَ اللَّهِ وَ كَانَ مَعَ الصَّادِقِينَ كَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ.

قُلْتُ: وَ مِنْ أَعْدَاءِ اللَّهِ، أَصْلَحَكَ اللَّهُ؟

قَالَ: الْأَوْثَانُ الْارْبَعَةُ.

قلت: مَنْ هُمْ؟

قَالَ: أَبُو الْفَصِيلِ وَ رُمُعٌ وَ نَعْتَلٌ وَ مُعَاوِيَةُ، وَ مَنْ دَانَ دِينَهُمْ. فَمَنْ عَادَى هَؤُلَاءِ فَقَدْ عَادَى أَعْدَاءَ اللَّهِ. (1)

ابو حمزه ثمالی می گوید: امام باقر علیه السلام فرمود: ای ابا حمزه، به راستی کسی خدا را عبادت می نماید که خدا را شناخته باشد، و کسی که خدا را نشناخته گویی غیر او را به گمراهی عبادت می نماید.

عرض کردم: اصلحک الله، معرفت خدا چیست؟

فرمود: خداوند را تصدیق نماید، و به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در دوستی و پیروی علی علیه السَّلام و ائمه هدیّت بعد از او ایمان بیاورد. و نیز از دشمنان آنان به سوی خدا بیزاری جوید. این چنین است شناخت خداوند.

می گوید: عرض کردم، اصلحک الله، چه کنم حقیقت ایمانم کامل شود؟

فرمود: اولیای خدا را دوست بدار و با دشمنان خدا دشمنی کن تا از صادقین باشی، چنان چه خدا به تو امر فرموده است.

عرض کردم: اولیای خدا کیان اند؟

فرمود: اولیای خدا محمد رسول الله و علی و حسن و حسین و علی بن الحسین، و سپس من و پس از من پسرم جعفر - و اشاره به امام صادق علیه السَّلام نمود که نشسته بود - . هر کس اینان را دوست بدارد اولیای خدا را دوست داشته است و از صادقین خواهد بود، چنان چه خدا امر کرده است.

عرض کردم: اصلحک الله، دشمنان خدا چه کسانی هستند؟

فرمود: بُت های چهارگانه.

عرض کردم: چه کسانی؟

فرمود: ابوالفصیل (ابوبکر) و رمع (عمر) و نعثل (عثمان) و معاویه، و کسانی که به دین اینان معتقدند. هر کس با اینان دشمنی کند با دشمنان خدا دشمنی کرده است.

امر ائمه علیهم السَّلام به لعن دشمنان

ائمه علیهم السَّلام در عین تقیّه شدید و اوضاع خفقان سیاسی دائماً به لعن و سبّ دشمنان امر می کردند، و به طُرُق مختلف به شیعیان می رساندند که همیشه دشمنانشان و به خصوص ابوبکر و عمر را لعنت کنند. دعای صنمی قریش و دعای مخصوص امام صادق علیه السَّلام - که هر دو در آخر این نوشته آمده - خود بهترین شاهد بر این مدعی است.

این مفهوم در آیات و روایات بسیاری نیز آمده است. در این جا فقط به چند نمونه اشاره می شود:

عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ : مِنْ تَأْتِمُ أَنْ يَلْعَنَ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ . (1)

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود : هر کس به عنوان احتیاط از گناه از لعن نمودن کسی که خدا او را لعنت کرده خودداری کند لعنت خدا بر او باد.

قَالَ امير المؤمنين عليه السلام : وَ اللَّهُ لَوْ أَنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ قَامَتْ عَلَى أَرْجُلِهَا عَلَى التُّرَابِ وَ وَضَعَتِ الرَّمَادِ عَلَى رُؤُوسِهَا وَ تَضَرَّعَتِ إِلَى اللَّهِ ، وَ دَعَتِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ عَلَى مَنْ أَصَدَّ لَهُمْ وَ صَدَّ عَنْهُمْ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَ دَعَاهُمْ إِلَى النَّارِ وَ عَرَضَهُمْ لِسِخِّطِ رَبِّهِمْ وَ أَوْجِبَ عَلَيْهِمْ عَذَابَهُ - بِمَا أَجْرَمُوا إِلَيْهِمْ - لَكَانُوا مُقْصَرِينَ فِي ذَلِكَ (2)

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود : به خدا قسم اگر این امت تا روز قیامت بر روی پا بر خاک بایستند و خاکستر بر سر بریزند و به درگاه الهی زاری کنند ، و تا روز قیامت نفرین کنند کسانی را که (با جرمی که به امت نمودند) آنان را گمراه کردند و از راه خدا باز داشتند و به سوی آتش کشانیدند و در معرض سخط پروردگارشان قرار دادند و ایشان را مستحق عذاب خدا کردند ، باز هم در این (لعنت و نفرین کردن آنان) مقصر اند

عَنْ وَرْدِ بْنِ زَيْدٍ (أَخِي الْكُمَيْتِ) ، قَالَ : سَأَلْنَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ اللَّهُ عَنْ أَبِي بَكْرٍ وَعُمَرَ ؟

فَقَالَ : مَنْ كَانَ يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ حَكَمَ عَدْلُ بَرِيءٍ مِنْهُمَا ، وَ مَا مِنْ مِحْجَمَةٍ دِمٍ يُهْرَاقُ إِلَّا وَ هِيَ فِي رِقَابِهِمَا . (3)

ورد بن زید می گوید : از محمد بن علی علیه السلام در مورد ابوبکر و عمر سؤال کردیم ، فرمود : هر کس اعتقاد دارد خداوند حکم و عدل است از آن دو بیزار است . هیچ ذره خونی نیست که ریخته شود مگر به گردن آن دو نوشته می شود .

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، أَنَّهُ قَالَ : ... نَحْنُ مَعَاشِرَ بَنِي هَاشِمٍ نَأْمُرُ كِبَارَنَا وَ صِغَارَنَا بِسَبِّهِمَا وَ الْبِرَاءَةِ مِنْهُمَا . (4)

امام صادق علیه السلام فرمود : ... ما بنی هاشم بزرگ و کوچک خود را به دشنام دادن و بیزاری از آن دو (ابوبکر و عمر) امر می کنیم.

ص : 31

1- رجال الکشی : ج 2 ص 811 ش 1012 . الفوائد الطوسية : ص 560.

2- کتاب سلیم بن قیس الهلالی : ص 702، 703.

3- بحار الانوار : ج 30 ص 383 ، و به همین مضمون در : ج 30 ص 240 ح 107 ، و احادیثی در : ج 30 ص 378 - 403 و ج 46 ص 341 ح 32 و ج 85 ص 264.

4- رجال الکشی : ص 135 (و در چاپ دیگر : ص 206) ، و از او بحار الانوار : ج 47 ص 323 ح 17 ، و به همین مضمون در : ج 30 ص 269 ح 138.

لعن بر دشمنان یاری اهل بیت علیهم السّلام

در روایات، لعن بر دشمنان نوعی یاری اهل بیت علیهم السّلام بیان شده (1)، که به یک روایت اشاره می شود:

قَالَ الامام الصّادِق عليه السّلام : حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ ، عَنْ جَدِّهِ ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ، أَنَّهُ قَالَ : مَنْ صَدَّ عُنْفَ عَنْ نُصْرَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فَلَعَنَ فِي خَلْوَاتِهِ أَعْدَاءَنَا ، بَلَغَ اللَّهُ صَوْتَهُ جَمِيعَ الْمَلَائِكَةِ مِنَ الثَّرَى إِلَى الْعَرْشِ . فَكَلَّمَا لَعَنَ هَذَا الرَّجُلُ أَعْدَاءَنَا لَعْنًا ، سَاعَدُوهُ فَلَعَنُوا مَنْ يَلْعَنُهُ . ثُمَّ تَنَوَّاهُ فَقَالُوا : اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَبْدِكَ هَذَا الَّذِي قَدْ بَدَلَ مَا فِي وَسْعِهِ ، وَلَوْ قَدَرَ عَلَى أَكْثَرِ مِنْهُ لَفَعَلَ . فَاذَا النَّدَاءُ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ تَعَالَى : قَدْ أَجَبْتُ دُعَاءَ كُمْ وَسَمِعْتُ نِدَاءَ كُمْ وَصَلَّيْتُ عَلَى رُوحِهِ فِي الْأَرْوَاحِ وَجَعَلْتُهُ عِنْدِي مِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْآخِيَارِ . (2)

امام صادق علیه السّلام فرمود: پدرم: از پدرش، و او از جدش، از پیامبر صلی الله و علیه و آله و سلّم نقل نمود که فرمود: هر کس توانایی به یاری ما اهل بیت را ندارد و در تنهایی خود دشمنان ما را لعن کند، خداوند صدایش را به ملائکه از زمین تا عرش می رساند. هر بار که او دشمنان ما را لعن می کند، آنان نیز او را کمک نموده و آن کس را که او لعن کرده لعن می کنند. سپس تعریف از آن شخص لعن کننده می کنند و می گویند: خداوند، بر این عبد خود که آن چه در توان داشته انجام داده درود فرست، که اگر بیش از این می توانست انجام می داد. از سوی خداوند ندا می رسد: دعای شما را مستجاب کردم و ندای شما را شنیدم. من بر روح او در میان ارواح درود فرستادم، و او را نزد خودم از برگزیدگان و خوبان قرار دادم.

لعن موجب ثبت حسنات و محو گناهان

عَنْ زُرَّارَةَ ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السّلام ؛ «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَثْمَالِهَا» (3)، قَالَ : مِنْ ذَكَرَ هُمَا فَلَعَنَهُمَا كُلَّ غَدَاةٍ ، كَتَبَ اللَّهُ لَهُ سَبْعِينَ حَسَنَةً ، وَ مَحَى عَنْهُ عَشْرَ سَيِّئَاتٍ وَ رَفَعَ لَهُ عَشْرَ دَرَجَاتٍ . (4)

ص: 32

- 1- العدد القوية: ص 189 - 199 ح 19، و از او: بحار الانوار: ج 29 ص 565، 566 ح 10، بحار الانوار: ج 44 ص 304.
- 2- تفسير الامام العكسرى عليه السّلام: ص 47 ش 21، و از او: مستدرک الوسائل: ج 4 ص 410 ش 3، و بحار الانوار: ج 27 ص 223 ح 11 و ج 50 ص 316، و به همین مضمون در: بحار الانوار: ج 50 ص 316، 317.
- 3- انعام: 160
- 4- تفسير العياشى: ج 1 ص 387. البرهان: ج 1 ص 566 ح 14. بحار الانوار: ج 30 ص 223.

از زرارہ، از امام صادق علیہ السلام (در مورد آیه: «هر کس حسنه ای را انجام دهد ده برابر آن (حسنة) پاداش دارد»، فرمود: کسی که هر روز صبح آن دو (ابوبکر و عمر) را یاد کند و لعنشان نماید، خداوند هفتاد حسنه برای او می نویسد و ده گناه از او محو می نماید و ده درجه بر درجات او می افزاید.

رجحان لعن بر صلوات نزد اهل بیت علیهم السلام

لعن بر دشمنان به قدری اهمیت دارد و در مکتب تشیع لازم است که بر صلوات ترجیح داده شده است. صلواتی که ثواب آن قابل شمارش نیست.

اگر چه این مطلب (رجحان و تقدم لعن بر صلوات) نیز بدیهی و عقلی است. در هر جا و هر موردی ابتدا زمینه را خالی از اغیار می کنند و سپس مقصود خود را پیاده می کنند. به عنوان مثال در بحث علمی تا رفع اشکالات و موانع نشود هیچ گاه نوبت اثبات مقصود انسان نخواهد رسید. در محبت هم تا قلب انسان خالی از محبت غیر نگردد هیچ گاه محل محبت محبوب نخواهد بود.

این اصل مسلم در دین ما نیز آمده و در موارد مختلف به آن بر می خوریم. همان طور که در «لا اله الا الله» ابتدا نفی معبودهای دیگر را می کنیم و سپس اثبات «الله»، در مورد لعن و صلوات نیز چنین است. و لذا در زیارت عاشورا ابتدا باید صد مرتبه لعن گفته شود و سپس صد مرتبه سلام.

در این زمینه دو رویداد جالب از امیر المؤمنین و امام صادق علیهما السلام می آوریم:

شیخ ابوالحسن مرندی از خط شیخ حرّ عاملی نقل کرده است:

امیر المؤمنین علیه السلام در حال طواف کعبه بود که دید مردی پرده کعبه را گرفته و صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السلام می فرستد. حضرت بر او سلام کرد. بار دوم حضرت او را دیدند ولی سلام نکردند. آن مرد عرض کرد: یا امیر المؤمنین، چرا این بار به من سلام نکردید؟

حضرت فرمود: نخواستم تو را از ذکر لعن که این بار می گفتمی باز دارم، چرا که لعن از سلام و جواب سلام و از صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السَّلام بالاتر است. (1)

هم چنین مرد خیاطی دو پیراهن نزد امام صادق علیه السَّلام آورد و عرض کرد: من هنگام دوختن یکی از این دو پیراهن صلوات بر محمد و آل محمد علیهم السَّلام می فرستادم و هنگام دوختن دیگری لعن بر دشمنان محمد و آل محمد علیهم السَّلام. شما کدام یک را اختیار می کنید؟ امام صادق علیه السَّلام پیراهنی را که با ذکر لعن دوخته شده بود انتخاب کرد و فرمود: من این پیراهن را بیشتر دوست دارم. (2)

انواع لعن و فوائد و خواص آن

لعن بر دشمنان اهل بیت علیهم السَّلام انواعی دارد و فواید آن بسیار و خواص آن فوق العاده است. بعضی از لعن ها در قضای حاجات بسیار مجرب و مشهور است، و بر بعضی از آن ها تأکید بسیار شده است. به مناسبت مجالس تبرّی و روز نهم ربیع الاول تمامی این بحث در آن بخش و در اواخر این کتاب آمده است. (3)

عنايات اهل بیت علیهم السَّلام نسبت به کسی که لعن نماید

از نکات مهم در باب لعن، عنايات مخصوص اهل بیت علیهم السَّلام از ابتدا تا کنون در مورد کسانی بوده که دشمنانشان به خصوص ابوبکر و عمر را لعن می کردند.

به سه مورد از این گونه عنايات به طور اختصار اشاره می کنیم:

1. عنایت حضرت زهرا علیها السَّلام

*عنايت حضرت زهرا علیها السَّلام (4)

شیخ کاظم اُزری از شعرای زیر دست و مشهور زمان خود و شهر خود و از مخلصین اهل بیت علیهم السَّلام بود. اتفاقاً در محله او مردی ناصبی و دشمن سرسخت امیر المؤمنین علیه السَّلام نیز مغازه داشت. شیخ کاظم هر روزه بر در مغازه او می نشست و با شعر و کلام نغز خود دشمنان اهل بیت علیهم السَّلام و خلفا را به سُخره می گرفت و لعن می کرد.

ص: 34

1- مجمع النورین و ملتقى البحرين: ص 208.

2- امارة الولاية (زند کرمانی): ص 51. نور الاثر (محمد رضا شیرازی): ص 91. شفاء الصدور: ج 2 ص 48 (پاورقی شماره 5).

3- به صفحه 183 - 187 مراجعه شود.

4- ریاحین الشریعة: ج 2 ص 167.

آن مرد ناصبی که از نظر کلام حریف شیخ نبود، در نهایت غیظ و عصبانیت روز می گذراند. تا این که جانش به لب رسید و شکایت به حاکم بُرد. حاکم هم به خاطر وجهه ای که شیخ داشت کلام مرد را نپذیرفت، و دو مأمور در مغازهٔ مرد ناصبی مخفی کرد تا واقع امر را به او گزارش دهند.

از سوی دیگر، شیخ اُزری در همان شب حضرت زهرا علیها السَّلَام را در خواب دید و حضرت به او فرمود: ای شیخ کلامت را تغییر ده. شیخ دانست که حضرت اشاره به تقیه نموده و خبری در کار است.

صبح آن روز شیخ کاظم مثل هر روز به مغازهٔ آن ناصبی آمد، و پس از احوال پرسی با کمال نرمی گفت: برادرم! تا به کی پنجاه دینار مرا که قرض گرفته ای نمی دهی؟ من اگر بخواهم می توانم شکایت به قاضی ببرم و پولم را بگیرم. ناصبی با تعجب پرسید: چرا کلام هر روزت را تکرار نمی کنی؟ شیخ اُزری با کمال عصبانیت گفت: حال که شکایت تو را نبردم مرا مسخره هم می کنی؟ و با عصبانیت از نزد او رفت.

آن دو مأمور از مخفیگاه بیرون آمده و ناصبی را ناسزا گفتند و آن چه دیده بودند به قاضی گزارش دادند. قاضی آن مرد ناصبی و شیخ اُزری را احضار کرد، و پول را از ناصبی گرفت و او را دشنام داد و شیخ را با عزت تمام روانه کرد.

فردای آن روز، باز هم شیخ به مغازه ناصبی آمد و لعن و سب خود را شروع کرد. ولی این بار آن ناصبی شیخ را در لعن و سب همراهی کرد، و او را قسم داد تا بگوید چگونه کلامش را تغییر داد. شیخ خواب خود را برای او نقل کرد، و آن مرد شیعه شد. شیخ اُزری هم پول او را پس می دهد.

2. عنایت امام صادق علیه السَّلَام

*عنایت امام صادق علیه السَّلَام (1)

بشار مکاری نزد امام صادق علیه السَّلَام وارد شد، و پس از ادای احترام حادثه ای را که در بیرون دیده بود برای امام نقل کرد؛ که زنی را در بین راه دیدم به زمین خورد و گفت: لعن الله ظالمیک یا فاطمة: ای فاطمه، خداوند کسانی که به تو ظلم نمودند را لعنت

ص: 35

1- مستدرک الوسائل: ج 3 ص 418 - 420 ح 10/3908، و از او: جامع احادیث الشيعة: ج 4 ص 636 - 638 ح 7047. بحار الانوار: ج 47 ص 378 - 381.

کند. وقتی آن زن چنین گفت، مأمورین او را دستگیر کرده، و در حالی که او را می زدند به مقرّ حکومت بردند.

امام صادق علیه السّلام تا این حادثه را شنیدند به شدت ناراحت شدند. سپس به همراه اصحاب به مسجد سهله رفتند تا برای آن زن دعا کنند، و شخصی را به محل حکومت فرستادند تا از آن زن خبر بیاورد. راوی می گوید: همراه امام علیه السّلام به مسجد سهله رفتیم و پس از نماز، امام علیه السّلام سر از سجده برداشت و خبر آزادی آن زن را داد. سپس از مسجد خارج شدیم، و در بین راه فرستاده امام را دیدیم و او نیز خبر آزادی زن را داد.

حضرت از نحوه آزادی او پرسید، وی پاسخ داد: نمی دانم، ولی دیدم حاجب خارج شد و از آن زن پرسید: چه گفتی؟ و او جریان را گفت. حاجب هم دویست درهم به او داد، ولی او نگرفت و آزادش کردند.

حضرت فرمود: آیا دویست درهم را نگرفت؟ عرض کرد: نه به خدا قسم، در حالی که محتاج به آن بود. حضرت هفت دینار به آن مرد داد و فرمود: به منزل او برو و سلام مرا به او برسان و این دینارها را به او بده.

می گوید: همگی به منزل آن زن رفتیم و سلام حضرت را رساندیم. آن زن از شوق پرسید: آیا جعفر بن محمد علیه السّلام به من سلام رسانده است؟! ما قسم خوردیم که آری. آن زن چون چنین شنید گریبان چاک زد و از حال رفت. تا سه مرتبه از ما خواست سلام حضرت را تکرار کنیم، و در هر مرتبه بیهوش شد.

سپس به او گفتیم: این دینارها را بگیر که حضرت برایت فرستاده و بشارت باد تو را. آن زن دینارها را از ما گرفت و خواست حضرت برایش دعا کند. حضرت چون چنین شنید گریه کرد و او را دعا نمود. سپس راوی - که گویی از این حادثه به تنگ آمده بوده - می گوید: در مورد فرج آل محمد علیهم السّلام سؤال کردم، و حضرت علائمی برای فرج بیان فرمودند.

3. عنایت امام زمان عجل الله فرجه

*عنایت امام زمان عجل الله فرجه (1)

داستان دیگر در مورد ابوراجح حمامی است. مختصر نقل شیخ زاهد محقق شمس الدین محمد بن قارون چنین است:

حاکم حله شخصی بوده ناصبی شدید، تا جایی که هنگام نشستن پشت به حرم می نشست. در همان زمان ابوراجح نامی بود که شغل حمامی داشت و بعضی از صحابه (ابوبکر و عمر و ...) را لعن می کرد. آن حاکم ناصبی از این کار ابوراجح مطلع شد، او را احضار کرد و او را به انواع مختلف شکنجه کرد. تا جایی که ابوراجح به حال مرگ افتاد و حاکم قصد کشتن او را کرد. ولی اطرافیان مانع شدند و گفتند: این مرد که خود امشب می میرد، چرا تو او را بکشی. حاکم پذیرفت، و دستور داد او را آوردند و در گوشه خانه اش انداختند تا با درد و رنج بمیرد.

صبح هنگام که مردم برای دفن او آمدند، دیدند صحیح و سالم در محراب ایستاده عبادت می کند، و حتی دندان هایش که در اثر شکنجه شکسته شده و ریخته بود همه سالم هستند! جریان را از او پرسیدند. پاسخ داد:

هنگامی که مرا رها کردید و رفتید، من دیگر توان سخن گفتن نداشتم. در دل به مولایم امام زمان عجل الله فرجه متوسل شدم. ناگهان دیدم خانه ام پر از نور شد. حضرت آمد و دست بر من کشید، و این گونه که می بینید صبح نمودم.

ناقل این قضیه شیخ شمس الدین قسم یاد می کند که من این ابوراجح را بارها بر سر حمام دیده بودم. شخصی لاغر اندام و زرد چهره و نیز بدچهره و کوسه بود. ولی در همان روز که این اتفاق افتاد، به دیدن او رفتم و او را به بهترین قیافه ها یافتم؛ که گویی بیست ساله بود، و همان گونه ماند تا وفات کرد.

از سوی دیگر، حاکم حله از این قضیه بسیار ترسید، و از آن به بعد رو به حرم می نشست و رفتار خود را بسیار تغییر داد و پس از اندکی هم از دنیا رفت.

ص: 37

ب. لعن دشمنان از مقام ربوبی و اهل بیت علیهم السّلام تا دیگران

چنان چه اشاره شد (1) مسئله لعن - که نوعی تبری است - گذشته از این که مسئله ای فطری و عقلی است، در کلام خداوند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم و نیز اهل بیت علیه السّلام تا دیگران و حتی بعضی موجودات نیز آمده و احادیثی در این باره وارد شده است. در این جا با رعایت اختصار مواردی را یادآور می شویم:

خداوند تعالی

چنان چه می دانیم کلمات ذات حق تنها از راه قرآن و احادیث قدسی است که در دست ماست، چرا که کتاب های امت های سابق همه تحریف شده و حذف و تغییر و حتی اضافه در آن ها شده و به هیچ وجه قابل اعتماد نیستند.

از سوی دیگر، هیچ گاه نمی شود در قرآن تصریح به نام دشمنان شده باشد، چرا که همان گونه که در روایات آمده، اگر چنین می شد دشمنان آن را تحریف یا ساقط می کردند.

پس آیاتی که واژه لعن در آن ها آمده برای لعن کافی است؛ که بیش از چهل آیه است. هم چنین زیارت عاشورا که کلام پروردگار و حدیث قدسی است بهترین شاهد ماست.

در این جا و به عنوان نمونه، به سه آیه از قرآن کریم و دو فراز از زیارت عاشورا اشاره می شود:

«إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا» (2).

آنان که خدا و رسول را اذیت می کنند خدا آن ها را در دنیا و آخرت لعنت کرده و برای آنان عذابی با ذلت و خواری مهیا ساخته است.

ص: 38

1- به صفحه 9 - 15 مراجعه شود.

2- احزاب: 57

«كَيْفَ يَهْدِي اللَّهُ قَوْمًا كَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ وَ شَهِدُوا أَنَّ الرَّسُولَ حَقٌّ وَ جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ وَ اللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ. اولئك جزاؤهم انَّ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةُ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ» (1)

چگونه خداوند گروهی که بعد از ایمان به خدا و گواهی دادن به درستی رسول او و بعد از ادله روشن کافر شدند را هدایت کند خدا هرگز گروه ستمکاران را هدایت نخواهد کرد. کيفر آنان (آن گروه کافر) اين است که لعنت خدا و فرشتگان و همه مردمان بر آنان است.

«الم تَرَأَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيحًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ وَ يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هَؤُلَاءِ أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا. أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ مَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ نَجِدَ لَهُ نَصِيرًا» (2)

آيا نديدی کسانی را که بهره ای از کتب (آسمانی) داشتند باز چگونه به بُتانِ جبت و طاغوت گرویده و به کسانی که کافر شدند می گویند که راه شما به درستی نزدیک تر از طریقه اهل ایمان است. این گروه اند که خدا آنان را لعنت کرده و هر که را خدا لعنت کند دیگر هرگز کسی مدد و یاری او نتواند کرد.

در زیارت عاشورا نیز آمده است:

اللَّهُمَّ الْعَنْ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكِ. اللَّهُمَّ الْعَنْ الْعِصَابَةَ الَّتِي جَاهَدَتِ الْحَسَيْنَ، وَ شَايَعَتْ وَ بَايَعَتْ وَ تَابَعَتْ عَلَى قَتْلِهِ، اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ جَمِيعًا (3)

خدایا، اولین ظالم حق محمد و آل محمد (ابوبکر) را لعنت کن تا آخرین کسانی که در این ظلم تابع اویند. خداوندا، آن جماعتی که به جنگ با حسین علیه السلام برخاستند، و آنان که پیرویشان کردند و بیعت کردند و برای کشتن او تبعیت نمودند، خدایا تمامیشان را مورد لعنت قرار ده.

ص: 39

1- آل عمران: 86، 87

2- نساء: 51، 52

3- مصباح المتجهج (طوسی): ص 713 - 718، و از او: بحار الانوار: ج 30 ص 399 ح 173، و مفاتیح الجنان (به خط طاهر): ص 457، 458. المصباح (کفعمی): ص 482 - 485.

اللَّهُمَّ خُصَّ أَنْتَ أَوَّلَ ظَالِمٍ بِاللَّعْنِ مِنِّي وَابْتِدَاءَ بِهِ أَوَّلًا ثُمَّ الْعِنِ الثَّانِي وَالثَّالِثَ وَالرَّابِعَ، اللَّهُمَّ الْعِنِ يَزِيدَ خَامِسًا، وَالْعِنِ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَابْنَ مَرْجَانَةَ وَعُمَرَ بْنَ سَعْدٍ وَشُمْرًا، وَآلَ أَبِي سُفْيَانَ وَآلَ زِيَادٍ وَآلَ مَرْوَانَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. (1)

پروردگارا، تو اولین ظالم را به لعن من اختصاص بده و ابتدا بر او کن و سپس دومی و سومی و چهارمی را لعنت کن، و خدایا پنجم یزید را لعن کن، و نیز عبیدالله بن زیاد - که پسر مرجانه بود - و عمر بن سعد و شمر و آل ابی سفیان و آل زیاد و آل مروان را تا روز قیامت لعنت کن.

و موارد دیگری که در تفسیر آیات لعن و احادیث دیگر تصریح به این معنی شده است. (2)

به اضافه همه این موارد - چنان چه در گذشته اشاره شد (3) - اگر در قرآن بر حسب نزول آن بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در طول سال های بعثت - و نه ترتیب فعلی قرآن - دقت کنیم، خواهیم دید اکثر قریب به اتفاق آیاتی که در پنج سال آخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده در مورد منافقین و لعن و برائت بوده است. علاقمندان می توانند در این باره به کتاب های علوم قرآن و بعضی از تفاسیر مراجعه نمایند و این ترتیب نزول آیات را کاملاً مشاهده کنند.

به عنوان نمونه سوره توبه که در دو سال آخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده بهترین شاهد بر این مدعی است؛ که بیشتر از سه ربع آن در مورد منافقین و لعن و دشمنی است.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

عَنْ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَحْفَظُونِي فِي عَتْرَتِي وَذُرِّيَّتِي. فَمَنْ حَفَظَنِي فِيهِمْ حَفِظَهُ اللَّهُ. الْآ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى مَنْ آذَانِي فِيهِمْ... ثَلَاثًا. (4)

ص: 40

1- مصباح المتهجد (طوسی): ص 713 - 718، و از او: بحار الانوار: ج 30 ص 399 ح 173، و مفاتیح الجنان (به خط طاهر): ص 457، 458. المصباح (کفعمی): ص 482 - 485.

2- بحار الانوار: ج 44 ص 304 ح 17.

3- به صفحه 10 و 11 مراجعه شود.

4- كشف الغمة: ج 1 ص 416.

عمر بن خطاب می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: حرمت مرا در عترت و ذریه ام حفظ کنید. هر کس حرمت مرا در آنان حفظ بدارد خدا او را حفظ کند. بدانید لعنت خدا بر کسی است که مرا در مورد آنان آزار دهد و اذیت نماید... (و حضرت) سه مرتبه (این را تکرار فرمود).

عَنْ أَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: أَحَبُّوا عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّ لَحْمَهُ لِحَمِّي وَدَمُهُ دَمِي. لَعَنَ اللَّهُ أَقْوَامًا مِنْ أُمَّتِي ضَيَعُوا فِيهِ عَهْدِي، وَنَسُوا فِيهِ وَصِيَّتِي. مَا لَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ خَلْقٍ. (1)

ابوسعید خدری می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: علی علیه السلام را دوست بدارید. گوشت او از گوشت من است و خون او از خون من. خدا لعنت کند کسانی از اتمم را که عهد من نسبت به او را ضایع می کنند و وصیتم در مورد او را فراموش می نمایند. اینان هیچ نصیبی نزد پروردگار ندارند.

قال رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ تَأْتَمُّ أَنْ يَلْعَنَ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ. (2)

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: هر کس به عنوان احتیاط از گناه از لعن نمودن کسی که خدا او را لعنت کرده خود داری کند، لعنت خدا بر او باد.

امام حسن علیه السلام نیز در مجلس معاویه، لعن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مورد عمرو عاص را برای خود او توضیح دادند. (3)
هم چنین از پیامبران صلی الله علیه و آله و سلم دیگر همچون حضرت ابراهیم علیه السلام نیز لعن هایی در مورد قاتلان کربلا آمده است. (4)

امیر المؤمنین علیه السلام

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَعَنَ اللَّهُ ابْنَ الْخَطَّابِ، فَلَوْلَاهُ مَا رَزَى الْأَشْقَى أَوْ شَقِيَّةٌ... (5)

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: خدا (عمر) ابن خطاب را لعنت کند. اگر او نبود هیچ کس زنا نمی کرد مگر مرد شقی و زن شقی.

ص: 41

-
- 1- الامالی (طوسی): ص 69 ح 101.
 - 2- رجال الکشي: ج 2 ص 811 ش 1012. الفوائد الطوسية: ص 560.
 - 3- بحار الانوار: ج 44 ص 80، 81.
 - 4- الايقاد (شاه عبدالعظیم): ص 50.
 - 5- بحار الانوار: ج 53 ص 31، و نیز در: الکافی (الفروع): ج 5 ص 448. تفسیر الطبری: ج 5 ص 13. تفسیر الرازی: ج 10 ص 50. الدر المنثور: ج 2 ص 140. مجمع البيان: ج 3 ص 32. احکام القرآن (جصاص): ج 2 ص 179. شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید): ج 12 ص 253.

مورد دیگر دعای صنمی قریش است، که از مهم ترین مآخذ و دلایل لعن و حاوی بالاترین مضامین برائت است. به نقل مرحوم کفعمی، امیر المؤمنین علیه السلام این دعا را در قنوت نماز می خواند. این دعا تماماً در آخر این کتاب آمده است.

فرازهایی از این دعاست:

اللَّهُمَّ الْعَنْ صَدَنَمِي قُرَيْشٍ، وَجَبْتِيهَا وَطَاغُوتِيهَا وَافْكِيهَا وَابْنَتِيهَا... اللَّهُمَّ الْعَنْهُمَا، وانصارهما. فَقَدْ اخْرَبَا بَيْتَ النَّبُوَّةِ...، وَ اشْرَكَا بربهما... اللَّهُمَّ الْعَنْهُم بَعْدَ كُلِّ مُنْكَرٍ اَنْوَهُ وَ حَقُّ اَخْفَوُهُ...، وَ كَفَرَ ابدعوه....

خداوندا، دوت قریش (ابوبکر و عمر) و دو افسونگر آنان و دو تجاوزگر و دروغگوی ایشان و دختران آن دو (عایشه و حفصه) را لعنت کن... خداوندا، آن دو و یارانشان را لعنت کن، که خانه وحی را ویران کردند...، و به خدایشان در دل تخم شرک کاشتند... خداوندا، آنان را لعنت کن به اندازه هر کار ناروایی که دست زدند، و هر حقیقتی که پنهان کردند...، و هر کفری که بدعت گذاشتند... .

هم چنین لعن معاویه توسط امیر المؤمنین علیه السلام. (1)

فاطمه زهرا علیها السلام

قَالَتْ فَاطِمَةُ الرَّهْرَاءُ عَلَيْهَا السَّلَامُ لَا يَبِي بَكْرٍ: وَاللَّهِ لَادْعُونَ اللَّهَ عَلَيْكَ فِي كُلِّ صَلَوةٍ أُصَلِّيَهَا. (2)

حضرت زهرا علیها السلام به ابوبکر فرمود: به خدا قسم در هر نماز تو را نفرین می کنم.

امام سجاد علیه السلام

عَنْ أَبِي حَمَزَةَ الثَّمَالِي، قَالَ: قُلْتُ لَعَلَى بِنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَسْأَلُكَ عَنْ فُلَانٍ وَ فُلَانٍ. قَالَ: فَعَلَيْهِمَا لَعْنَةُ اللَّهِ بِلَعْنَاتِهِ كُلِّهَا. مَا تَا وَ اللَّهُ وَ هُمَا كَافِرَانِ مُشْرِكَانِ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ... (3)

ابوحمزہ ثمالی می گوید: به امام زین العابدین علیه السلام عرض کردم: در مورد فلان و فلان (ابوبکر و عمر) از شما سؤال می کنم. فرمود: لعنت خدا به تمامی لعنت هایش بر آن دو باد. به خدا قسم آن دو مُردند در حالی که کافر و مشرک به خداوند عظیم بودند... .

ص: 42

1- امالی الطوسی: ج 2 ص 335. کتاب صفین (نصرین مزاحم): ص 552.

2- الامامة و السياسة: ص 20.

3- بصائر الدرجات: ص 269.

امام باقر علیه السلام

عَنْ حَازِنِ بْنِ سَدِيرٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ اللَّهُ عَنْهُمَا، فَقَالَ: يَا ابْنَ الْفَضْلِ، مَا تَسْأَلُنِي عَنْهُمَا، فَوَاللَّهِ مَا مَاتَ مِنْهُمَا مَيِّتٌ قَطُّ إِلَّا سَاطِئًا عَلَيْهِمَا، وَمَا مِنْهُمَا الْيَوْمَ إِلَّا سَاطِئًا عَلَيْهِمَا. يُوصَى بِذَلِكَ الْكَبِيرِ مِنَ الصَّغِيرِ... فَعَلَيْهِمَا لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ. (1)

حزبان بن سدير از پدرش، می گوید: از امام باقر علیه السلام در مورد آن دو (ابوبکر و عمر) سؤال کردم، فرمود: ای ابوالفضل، (حال که) از آن دو سؤال کردی، به خدا قسم هیچ یک از ما از دنیا نمی رود مگر غضبناک از آن دو (ابوبکر و عمر)، و هیچ روزی بر ما نمی گذرد مگر این که بر آن دو غضبناک هستیم. بزرگانمان به کوچکترها به این سفارش می کنند... لعنت خدا و ملائکه و تمامی مردم بر آن دو باد.

امام صادق علیه السلام

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ ثَوْبَانَ وَ أَبِي سَلْمَةَ السَّرَّاجِ، قَالَ: سَمِعْنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ يَلْعَنُ فِي دَبْرِ كُلِّ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ أَرْبَعَةً مِنَ الرِّجَالِ وَ أَرْبَعًا مِنَ النِّسَاءِ: فُلَانٌ وَ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ وَ مُعَاوِيَةَ - وَ يُسَمِّيهِمْ - وَ فُلَانَةٌ وَ فُلَانَةٌ وَ هِنْدٌ وَ أُمُّ الْحَكَمِ أُخْتُ مُعَاوِيَةَ. (2)

از حسین بن ثویر و ابی سلمه سراج، می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدیم که بعد از هر نماز واجب چهار مرد و چهار زن را لعنت می کرد: فلانی و فلانی و معاویه - و اسمی که می برد (ابوبکر و عمر و عثمان و معاویه و نمی فرمود «فلان») -، و فلانة (عایشه) و فلانة (حفصه) و هند (مادر معاویه) و ام الحکم خواهر معاویه.

و نیز دعایی از امام صادق علیه السلام است که در آخر این کتاب آمده است.

امام رضا علیه السلام

*امام رضا علیه السلام (3)

لعنیه ای از امام رضا علیه السلام نقل شده که حضرتش فرمود: هر کس این دعا را در سجده شکر بخواند همانند کسی است که همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در جنگ بدر و احد و حنین یک میلیون تیر انداخته است. این لعنیه حدود یک صفحه است، و مضامین آن تقریباً با

ص: 43

1- الکافی (الروضة): ج 8 ص 245 ح 340.

2- الکافی (الفروع): ج 3 ص 342 ح 10.

3- مهج الدعوات: ص 257، 258. المصباح (کفعمی): ص 554. بحار الانوار: ج 30 ص 393 ح 166، 167.

دعای صنمی قریش و دعای امام صادق علیه السّلام مشترک است. فقط در بعضی موارد اضافه و یا متفاوت است.

امام زمان عجل الله فرجه

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا قَدِمَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ...، فِيلْعَنَهُمَا وَيَتَبَرَّءُ مِنْهُمَا. (1)

امام صادق علیه السّلام فرمود: هنگامی که قائم خروج کند...، آن دو (ابوبکر و عمر) را لعنت می کند و از آن ها تبری می جوید.

در زیارات

لعن و برائت در زیارات بسیاری وارد شده است (2)؛ تا جایی که کمتر زیارتی وارد شده که لعن و تبری در آن نباشد. در این جا به چند نمونه لعن در زیارات اکتفا می شود:

زیارت جامعه کبیره: وَبَرِئْتُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ أَعْدَائِكُمْ، وَمِنْ الْجَبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَالشَّيَاطِينِ وَحِزْبِهِمُ الظَّالِمِينَ لَكُمْ، الْجَاهِلِينَ لِحَقِّكُمْ، وَالْمَارِقِينَ مِنْ وِلَايَتِكُمْ، وَالْغَاصِبِينَ لِأَرْثِكُمْ، الشَّاكِينَ فِيكُمْ، الْمُتَحَرِّفِينَ عَنْكُمْ. وَمِنْ كُلِّ وِلِيَّةٍ دُونَكُمْ، وَكُلِّ مُطَاعٍ سِوَاكُمْ، وَمِنْ الْأُيَمَّةِ الَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ. (3)

و از دشمنان شما به سوی خدا بیزار می جویم، و نیز از جبت و طاغوت، و شیاطین و گروهشان که به شما ظلم کرده، و حق شما را انکار نموده، و از ولایت شما سرپیچی کرده اند. وارث شما را غصب کرده، و نسبت به شما شک دارند، و از شما رو گردانند. هم چنین (بیزار می جویم) از معتد و پناهگاهی سِوای شما، و هر کس غیر از شما که اطاعت می شود، و از پیشوایانی که (مردم را) به سوی آتش می خوانند.

زیارت جامعه سوم: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ...، لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً غَصَبَ بَيْتَكَ حَقَّكَ وَقَعَدَتْ مَقْعَدَكَ، أَنَا بَرِيٌّ مِنْهُمْ وَمِنْ شِيَعَتِهِمْ إِلَيْكَ. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا فَاطِمَةَ الْبُتُولُ...، لَعَنَ اللَّهُ أُمَّةً غَصَبَ بَيْتَكَ حَقَّكَ وَمَنْعَتْكَ مَا جَعَلَهُ اللَّهُ لَكَ حَلَالًا. أَنَا بَرِيٌّ إِلَيْكَ مِنْهُمْ وَمِنْ شِيَعَتِهِمْ. (4)

ص: 44

1- بحار الانوار: ج 52 ص 386 ح 201.

2- بحار الانوار: ج 100 ص 273، 299 و ج 101 ص 374، 375.

3- مفاتيح الجنان (به خط طاهر): ص 548.

4- مفاتيح الجنان (به خط طاهر): ص 552.

سلام بر تو ای مولای من امیر المؤمنین... ، خدا لعنت کند آن عده که حقت را غصب نمودند و به جایگاه تو تکیه زدند. من از آنان و از پیروانشان به درگاه تو بیزارم. سلام بر تو ای فاطمه بتول... ، خدا لعنت کند امتی را که حق تو را غصب کردند و تو را از آن چه خداوند برایت حلال قرار داده بود منع نمودند. من از آن عده و پیروانشان به سوی تو بیزارم.

زیارت عاشورا: این زیارت کلام پروردگار و حدیث قدسی است و از مهم ترین زیارات بلکه مهم ترین زیارت شیعه است. عبارات این زیارت در صفحات قبل و در لعن دشمنان از سوی پروردگار گذشت. (1)

در ادعیه

لعن بر دشمنان اهل بیت علیهم السلام به خصوص ابوبکر و عمر در دعاها نیز وارد شده، که مهم ترین آن ها دعای صَنَمی قریش و دعای امام صادق علیه السلام است:

دعای صَنَمی قریش (2)

مرحوم کفعمی نقل کرده است: امیر المؤمنین علیه السلام در قنوت نماز این دعا را می خواند، که سراسر آن لعن بر ابوبکر و عمر است. این دعا به علت اهمیت آن در آخر این کتاب به طور کامل آمده است.

دعای امام صادق علیه السلام (3)

این دعا در عین اختصار حاوی مضامین بسیار بالا و مفاهیم عمیق تشیع است، و به جاست مقل دعای صَنَمی قریش به آن اهمیت داده شود. این دعا نیز در آخر این کتاب به طور کامل آمده است.

هم چنین دعایی از امام رضا علیه السلام آمده که فرمود در سجده شکر خوانده شود، و از ابتدا تا انتهایش لعن است، و در صفحات قبل اشاره به آن گذشت. (4)

ص: 45

1- به صفحه 11 و 23 و 38 و 39 مراجعه شود.

2- المصباح (کفعمی): ص 553. البلد الامین: ص 511، در قنوت های ائمه علیه السلام، و از او: بحار الانوار: ج 85 ص 260 ح 5.

3- مهج الدعوات: ص 33، و از او: مستدرک الوسائل: ج 5 ص 60 ش 5366، و بحار الانوار: ج 30 ص 395 ح 169 و ج 86 ص 59 ح 67.

4- به صفحه 42 مراجعه شود.

لعن دشمنان مکتوب برد بهشت

عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ، عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: دَخَلْتُ الْجَنَّةَ فَرَأَيْتُ عَلَى بَابِهَا مَكْتُوبًا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ حَبِيبُ اللَّهِ، عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَوَلِيُّ اللَّهِ، فَاطِمَةُ أَمَةٌ لِلَّهِ، الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ صَفْوَةُ اللَّهِ، عَلَى مَبْغِضِيهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ. (1)

امام موسی بن جعفر، از اجدادش علیهم السلام نقل فرموده که پیامبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: هنگامی که داخل بهشت شدم، دیدم بر در آن نوشته شده است: خدایی جز الله نیست، محمد حبیب خداست، علی بن ابی طالب ولی پروردگارا است، فاطمه کنیز خداست، حسن و حسین برگزیدگان الله اند. بر مبغضین ایشان لعنت خدا باد.

اصحابِ معصومین علیهم السلام

اصحابِ باوفا و راستین معصومین علیهم السلام به نوبه خود و در عین تقیّه شدید از لعن و برائت دشمنان اهل بیت علیهم السلام فروگذار نمی کردند. به دو نمونه لعن از اصحاب اشاره می شود:

قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ... رَحِمَ اللَّهُ سَلْمَانَ وَابْذَرَ وَالمِقْدَادُ، مَا كَانَ أَعْرِفُهُمْ بِهِمَا وَأَشَدُّ بَرَاءَتِهِمْ مِنْهُمَا وَلَعْنَتُهُمْ لَهُمْ ... (2)

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: ... خدا سلمان و ابوذر و مقداد را رحمت کند. چه خوب آن دو (ابوبکر و عمر) را می شناختند و بیزاریشان از آن دو و لعنتشان بر آن دو شدید بود.

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَعْمَارٍ: ... يَا عَمَّارُ، السَّتُّ تَتَوَلَّى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَتَبْرءُ مِنْ عَدُوِّهِ؟

قَالَ: بَلَى.

قَالَ: وَتَتَوَلَّانِي وَتَبْرءُ مِنْ عَدُوِّي؟

قَالَ: بَلَى.

قَالَ: حَسْبُكَ يَا عَمَّارُ، قَدْ بَرِئْتُ مِنْهُمَا وَلَعْنَتُهُمَا ... (3)

ص: 46

1- بحار الانوار: ج 27 ص 228 ح 30.

2- کتاب سلیم بن قیس الهلالی: ص 921 ح 67.

3- کتاب سلیم بن قیس الهلالی: ص 921 ح 67.

امیرالمؤمنین علیه السلام به عمار فرمود: ... ای عمار، آیا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را دوست داری و از دشمن او بیزاری می جویی؟ عرض کرد: آری. فرمود: و مرا نیز دوست داری و از دشمنم بیزاری؟ عرض کرد: آری. فرمود: همین مقدار برایت کافی است ای عمار. حال که چنین هستی پس از آن دو (ابوبکر و عمر) نیز بیزاری و لعنتشان می کنی ...

ملائکه

لعن و تبری در ملائکه نیز وجود دارد، و احادیث متعدد در این باره وارد شده است. (1) حتی در مورد جبرئیل و میکائیل و اسرافیل که بزرگان ملائکه هستند:

أَبَانُ، عَنْ سَلِيمٍ، قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي ذَرٍّ: حَدَّثَنِي رَحِمَكَ اللَّهُ بِأَعْجَبِ مَا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: إِنَّ حَوْلَ الْعَرْشِ لَتَسْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ؛ لَيْسَ لَهُمْ تَسْبِيحٌ وَ لَا عِبَادَةٌ إِلَّا الطَّاعَةَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامِ، وَ الْبِرَاءَةَ مِنْ أَعْدَائِهِ، وَ الْإِسْتِغْفَارَ لِشِيعَتِهِ.

قُلْتُ: فَغَيْرِ هَذَا رَحِمَكَ اللَّهُ.

قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ خَصَّ جِبْرِيْلَ وَ مِيكَائِيْلَ وَ اسْرَافِيْلَ بِطَاعَةِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَ الْبِرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِهِ وَ الْإِسْتِغْفَارِ لِشِيعَتِهِ... (2)

ابان از سلیم نقل می کند: به ابوذری گفتم: خدا تو را رحمت کند، عجیب ترین مطلبی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مورد علی بن ابی طالب علیه السلام شنیده ای برای من بگو. گفت: شنیدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: در اطراف عرش (پروردگار) نود هزار ملک هستند که هیچ تسبیح و عبادتی ندارند مگر اطاعت از علی بن ابی طالب علیه السلام، و بیزاری از دشمنانش، و استغفار برای شیعیانش.

گفتم: خدا رحمتت کند، غیر از این باز هم بگو.

گفت: شنیدم (پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: خداوند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل را به اطاعت از علی علیه السلام و بیزاری از دشمنانش و استغفار برای شیعیانش اختصاص داده است...

ص: 47

1- ناسخ التواریخ (مجلدات امیرالمؤمنین علیه السلام): ج 4 ص 309.

2- کتاب سلیم بن قیس الهلالی: ص 858 ح 46، و از او: بحار الانوار: ج 40 ص 95 ح 116.

عَنْ الْإِمَامِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: ... وَ الْوَيْلُ لِلْمَعَانِدِينَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ كُفْرًا بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ تَكْذِيبًا بِمَقَالِهِ؛ كَيْفَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ بِأَخْزَى اللَّعْنِ مِنْ فَوْقِ عَرْشِهِ، وَ كَيْفَ يَلْعَنُهُمْ حَمَلَةُ الْعَرْشِ وَ الْكُرْسِيِّ وَ الْحُجْبِ وَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْهَوَاءِ وَ مَا بَيْنَ ذَلِكَ وَ مَا تَحْتَهَا إِلَى الثَّرَى، وَ كَيْفَ يَلْعَنُهُمْ أَمْلَاكُ الْغُيُومِ وَ الْأَمْطَارِ وَ أَمْلاكَ الْبَرَارِيِّ وَ الْبِحَارِ وَ شَمْسِ السَّمَاءِ وَ قَمَرِهَا وَ نُجُومِهَا وَ حَصْبَاءَ الْأَرْضِ وَ رِمَالِهَا وَ سَائِرِ مَا يَدُبُّ مِنَ الْحَيَوَانَاتِ.

فَيَسْفِلُ اللَّهُ بِلَعْنِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ لَدَيْهِ مَحَالُهُمْ وَ يَقْبُحُ عِنْدَهُ أَحْوَالُهُمْ، حَتَّى يَرُدُّوا عَلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ قَدْ شَهِرُوا بِالْعَنِ اللَّهُ وَ مَقْتَهُ عَلَى رُؤُوسِ الْأَشْهَادِ، وَ جَعَلُوا مِنْ رُفَقَاءِ ابْلِيسَ وَ نُمْرُودَ وَ فِرْعَوْنَ وَ أَعْدَاءِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.

وَ أَنَّ مِنْ عَظِيمِ مَا يَتَقَرَّبُ بِهِ خِيَارَ أَمْلاكَ الْحُجْبِ وَ السَّمَوَاتِ الصَّلَاةَ عَلَى مُحِبِّينَا أَهْلِ الْبَيْتِ وَ اللَّعْنَ لَشَانِنِينَا. (1)

امام زین العابدین علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم فرمود: ... و ویل بر معاندین علی علیه السلام که عنادشان (به امیر المؤمنین علیه السلام) از سر کفر به محمد صلی الله علیه وآله وسلم و تکذیب گفته های او (پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم) است؛ که چگونه خداوند در بالای عرش خود به بدترین لعنی لعنشان می کند، و چگونه حاملان عرش و کرسی و حجاب ها و نیز آسمان ها و زمین ها و هوا و آن چه بین این ها است و آن چه در زیر این ها قرار گرفته تا به زمین آن ها را لعن می کنند، و چه نحوه آن ها را لعنت می کنند ملائکه ابرها و باران ها و ملائکه خشکی ها و دریاها و هم آفتاب و ماه و ستارگان و سنگ ریزه های زمین و شن های آن و آن چه حیوان جنبنده است.

خداوند هم به هر لعنی که هر کدام از اینان می کنند جایگاه اینان (معاندین علی علیه السلام) را پست تر می کند و پایین می برد و روزگارش را سیاه تر می کند. تا روز قیامت که محشور می شوند، که آن هنگام نزد همگان مشهور به لعن پروردگارانند، و آنان را از رفقای ابلیس و نمروود و فرعون و دشمنان خداوند قرار می دهند.

پس از مهم ترین و مؤثرترین چیزهایی که خوبان از اهالی حُجْبِ و آسمان ها با آن به خدا تقرب می جویند صلوات بر محبین ما اهل بیت، و لعن بر بدخواهان ما است.

ائمه معصومین علیهم السلام به ما خبر داده اند که عوالم دیگری هست و آنان لعن دشمنان اهل بیت علیهم السلام می کنند و ولایت را قبول دارند:

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: إِنَّ اللَّهَ بَلَدَةٌ خَلْفَ الْمَغْرِبِ يُقَالُ لَهَا «جَابَلْقَا»، وَفِي جَابَلْقَا سَبْعُونَ أَلْفَ أُمَّةٍ؛ لَيْسَ مِنْهَا أُمَّةٌ إِلَّا مِثْلُ هَذِهِ الْأُمَّةِ. فَمَا عَصَوِ اللَّهَ طُرُقَةً عَيْنٍ. فَمَا يَعْمَلُونَ عَمَلًا وَلَا يَقُولُونَ قَوْلًا إِلَّا الدُّعَاءَ عَلَى الْأَوْلِيَيْنِ وَالْبِرَاءَةَ مِنْهُمَا وَالْوَلَايَةَ لِأَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ. (1)

امام صادق، از پدرش، از امام زین العابدین، از امیر المؤمنین علیهم السلام نقل کرده که فرمود: خداوند در پشت مغرب شهری دارد به نام «جابلقا»، و در جابلقا هفتاد هزار امت است؛ که همه مثل این امت هستند، ولی یک چشم بهم زدن خدا را گناه نمی کنند. آنان هیچ عملی ندارند و کلامی نمی گویند مگر نفرین بر آن دو اولی (ابوبکر و عمر) و بیزاری از آن ها و (اقرار به) ولایت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم.

عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: إن من وراء أرضكم هذه أرضاً بيضاء، ضوءها منها. فيها خلق يعبدون الله لا يشركون به شيئاً، يتبرؤون من فلان وفلان. (2)

امام صادق علیه السلام فرمود: در ماورای زمین شما سرزمینی است سفید که نور و روشنایی آن از خودش است (نه از کره دیگر). مخلوقاتی در آن جا هستند که عبادت خدا می کنند و هیچ گاه به او شرک نمی ورزند و از فلان و فلان (ابوبکر و عمر) بیزاری می جویند.

عن أبي جعفر عليه السلام، قال: سمعت يقول: إن من وراء هذه أربعين عين شمس؛ ما بين شمس التي شمس أربعون عاماً. فيها خلق كثير، ما يعلمون أن الله خلق آدم أو لم يخلقه. وإن من وراء قمركم هذه أربعين قمرًا؛ ما بين قمر التي قمر مسيرة أربعين يوماً. فيها خلق كثير، ما يعلمون أن الله خلق آدم أم لم يخلقه. قد ألهموا الهاما كما ألهمت النحل لعدته الأولى والثاني في كل وقت من الاوقات. وقد وكل بهم ملائكة، متى ما لم يلعنوهما عذبوا. (3)

ص: 49

1- بصائر الدرجات: ص 490 ح 1، و در همین باره: بحار الانوار: ج 30 ص 390.

2- بصائر الدرجات: ص 490 ح 2.

3- بصائر الدرجات: ص 490 ح 3 و ص 493 ب 14 ح 9، و از او: بحار الانوار: ج 30 ص 199 ح 65.

از امام باقر علیه السلام: (راوی) می گوید: شنیدم فرمود: در پشت این (خورشید شما) چهل چشمه خورشید دیگر هست؛ که (فاصله) بین هر خورشید تا خورشید دیگر چهل سال است، و خلق بسیاری در آن جا هستند، و هیچ یک از آنان نمی دانند خداوند آدمی هم خلق کرده یا نه. و در ماورای این ماه شما چهل ماه دیگر است؛ که بین هر ماه تا ماه دیگر مسیر چهل روز است و (نیز) مخلوقات زیادی در آن جای هستند و هیچ یک از آنان نمی دانند خداوند آدمی هم خلق کرده یا نه. آنان به نوعی الهام شده اند همانگونه که زبور الهام شده که لعنت بر اول و دوم (ابوبکر و عمر) در همه اوقات است. ملائکه ای هم موکل آن ها هستند، که هر گاه لعنت نکنند (توسط آن ملائکه) عذاب می شوند.

عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَاءِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: إِنَّ اللَّهَ خَلَّفَ هَذَا النِّطَاقَ زَبْرَجْدَةَ خَضْرَاءَ، مِنْهَا اخْضَرَّتِ السَّمَاءُ.

قُلْتُ: وَمَا النِّطَاقُ؟

قَالَ: الْحِجَابُ، وَاللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَرَاءَ ذَلِكَ سَبْعُونَ أَلْفَ عَالِمٍ؛ أَكْثَرُ مِنْ عَدَدِ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ، وَكُلُّهُمْ يَلْعَنُ فُلَانًا وَفُلَانًا. (1)

امام رضا علیه السلام فرمود: خداوند در پس این نطق زبرجدی سبز رنگ دارد که سبزی آسمان از آن است.

عرض کردم: نطق چیست؟

فرمود: حجاب است، و خداوند در پس آن هفتاد هزار عالم دارد؛ که اهالی آن ها از عدد جن و انس بیشتراند، و همه شان فلان و فلان (ابوبکر و عمر) را لعن می کنند.

هم چنین داستان مفصلی از جابر بن عبدالله انصاری نقل شده؛ به این مضمون که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود عمر همراه امیر المؤمنین علیه السلام به شهری بسیار خرم و آباد رفت. امیر المؤمنین علیه السلام مشغول نماز شد و عمر به خواب رفت. وقتی برخاست دید آن حضرت مراجعت کرده و او تنها مانده و نمی داند آن شهر کجاست. پس از پرسش، اهالی آن شهر به او گفتند از این جا تا مدینه دو سال راه است. عمر داخل آن شهر شد و دید همه در عین کارهایی که مشغول اند به ظالمین اهل بیت پیامبر علیهم السلام لعن می کنند.

ص: 50

و یک یک دشمنان را نام می برند (که قطعاً نام عمر هم در آن ها بوده است). عمر چون چنین می بیند بسیار عرصه بر او تنگ شده و صبر می کند تا باز امیر المؤمنین علیه السلام به آن جا آمده و با حضرت به مدینه باز می گردد. (1)

حیوانات

لعن ابوبکر و عمر به قدری مهم است که گویی با نظام خلقت عجین شده است، و این مسئله فقط با اراده پروردگار باید باشد. در صفحات قبل هم گذشت که تمامی آسمان و زمین و هوا و ...، همه و همه لعن بر دشمنان اهل بیت علیهم السلام می کنند. (2)

چنان چه در کلمات معصومین علیهم السلام آمده، در حیوانات نیز لعن دشمنان به خصوص ابوبکر و عمر وجود دارد:

عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، قَالَ: لَا تَأْكُلُوا الْقَنْبِرَةَ وَلَا تَسْبُوهُ وَلَا تُعْطَوُةَ الصَّبِيَّانِ يَلْعَبُونَ بِهَا، فَانْهَاهَا كَثِيرَةٌ التَّسْبِيحِ؛ وَ تَسْبِيحُهَا: لَعْنُ اللَّهِ مُبْغِضِي آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ. (3)

امام رضا، از پدرش، از جدش علیهم السلام، فرمود: قنبره (چکاوک) را نخورید، و او را دشنام ندهید، و به دست بچه ها ندهید تا با آن بازی کنند، چرا که این حیوان بسیار تسبیح می گوید و تسبیح او این است: خدا مبغضین آل محمد علیهم السلام را لعنت کند.

عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: إِنَّ اللَّهَ خَلَقًا لَيْسُوا مِنْ وُلْدِ آدَمَ. يَلْعَنُونَ مُبْغِضِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

قَالَ: مَنْ هَمَّ بِرَسُولِ اللَّهِ؟

قَالَ: هُمُ الْقَنْبَرِيُّ؛ يُنَادُونَ فِي السَّحَرِ عَلِيَّ رُؤُوسِ الشَّجَرِ: أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيَّ مُبْغِضِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَ السَّلَامُ عَلَيَّ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى اللَّهُ. (4)

انس بن مالک می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: خداوند خلقی دارد که از فرزندان آدم نیستند. اینان مبغض علی بن ابی طالب علیه السلام را لعن می کنند.

ص: 51

1- مختصر بصائر الدرجات: ص 12.

2- به صفحه 44 و 45 مراجعه شود.

3- بحار الانوار: ج 27 ص 273 ح 26.

4- ارشاد القلوب: ج 2 ص 236، و به همین مضمون در: العمدة: ص 187، و از او: بحار الانوار: ج 27 ص 272 ح 25.

عرض کرد اینان چه کسانی هستند یا رسول الله؟

فرمود: این مخلوقات قنبره ها (چکاوک ها) هستند؛ که سحرگاهان بر بالای درختان ندا می کنند: همانا لعنت خدا بر مبغض علی بن ابی طالب علیه السلام باد. بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ، و سلام بر بندگانِ که خدا برگزیده است.

رَوَى السَّيِّدُ بْنُ طَاوُوسٍ بِسَنَدِهِ، قَالَ: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَسْعَى عَلَى الصَّفَا بِمَكَّةَ، وَإِذَا هُوَ بِدُرَّاجٍ يَتَدَرَّجُ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ، فَوَقَعَ بِأُذُنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامِ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الدَّرَّاجُ، مَا تَصْنَعُ فِي هَذَا الْمَكَانِ؟

فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَنِّي فِي هَذَا الْمَكَانِ مُنْذُ أَرْبَعِمِائَةِ عَامٍ. أَسْبَحَ اللَّهُ وَأَقْدَسِهِ وَأَمَجَّدُهُ وَأَعْبُدُهُ حَقَّ عِبَادَتِهِ.

فَقَالَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيُّهَا الدَّرَّاجُ، إِنَّهُ لَصَفَا نَقَى لَا مَطْعَمَ فِيهِ وَلَا مَشْرَبٍ. فَمِنْ أَيْنَ لَكَ الْمَطْعَمُ وَالْمَشْرَبُ؟

فَأَجَابَهُ الدَّرَّاجُ وَهُوَ يَقُولُ: وَقَرَابَتُكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنِّي كُلَّمَا جُعْتُ دَعَوْتُ اللَّهَ لِشِيعَتِكَ وَ مُحِبِّيكَ فَأَشْبَعُ، وَإِذَا ظَمَأْتُ دَعَوْتُ اللَّهَ عَلَيَّ مِبْغُضِيكَ وَ غَاصِبِيكَ فَارَوَى. (1)

سید بن طاووس به سند خودش نقل کرده است: امیر المؤمنین علیه السلام در مکه در حال سعی صفا بود که دُرَّاجی (2) را دید روی زمین در حرکت است، تا آمد و کنار امیر المؤمنین علیه السلام ایستاد. حضرت به او فرمود: سلام بر تو ای دُرَّاج، این جا چه می کنی؟

آن حیوان (به زبان آمد) عرض کرد: یا امیر المؤمنین، من چهارصد سال است در این جایم و خدا را تسبیح و تقدیس و تمجید و عبادت می کنم آنگونه که حق عبادت اوست.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: صفا، زمین بی آب و علفی است و غذا و آب برای توست، چگونه سیر و سیراب می شوی؟

آن دُرَّاج جواب داد: قسم به قرابت تو با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ای امیر المؤمنین، هرگاه

ص: 52

1- الیقین: ص 404 ب 147. و به همین مضمون در: مناقب آل ابی طالب (ابن شهر آشوب): ج 2 ص 305. بحار الانوار: ج 65 ص 43 ح 3 و ج 27 ص 268 ح 18.

2- دُرَّاج: پرنده ای است زیبا و شبیه به خروس که آوازی ملیح دارد و جثه اش به اندازه کبک است و مانند کبک در صحرا زندگی می کند. در فارسی «پور» و «جرب» و «کومنگیر» و «کومنزل» نیز می گویند.

گرسنه می شوم شیعیان و محبین تو را دعا می کنم و سیر می شوم، و هرگاه تشنه می شوم مبعضین و غاصبین (حق) تو را نفرین می کنم و سیراب می شوم.

هم چنین در حدیث امام باقر علیه السلام آمده که به زنبور الهام شده ابوبکر و عمر را لعن کند. (1)

و موارد دیگری نیز از این قبیل در روایات آمده است. (2)

لعن ابوبکر بر عمر

به همان مقدار که در میان اهل حق و شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام صفا و صمیمیت هست و نفاق نیست، دشمنان و مبعضین اهل بیت علیهم السلام و اهل باطل در میان خود و با یکدیگر نفاق و دورویی و عناد دارند. به خصوص ابوبکر با عمر و بالعکس.

این دو گرچه در خباثت و اجرای مقاصد شوم خود از قبیل ماجرای دو صحیفه ملعونه و ماجرای دو عقبه و ماجرای سقیفه و در بت پرستی و کفرشان و نیز جنایات دیگرشان مشترک بودند و پیش می رفتند، ولی از سوی دیگر از جهاتی هم به شدت با یکدیگر دشمن بودند و ضدیت داشتند.

مانند نرمی ابوبکر و خشونت عمر، و یا این که هیچ کدام نمی خواستند و نمی توانستند ریاست یکدیگر را ببینند. کلماتی که از ابوبکر و عمر در کتب آمده کاملاً این معنی را به ما نشان می دهد. (3)

هم چنین تمامی دشمنان اهل بیت علیهم السلام این گونه بودند؛ که در باطن با یکدیگر دشمنی سرسختی داشتند. به عنوان مثال: معاویه چاهی بر سر راه عایشه حفر کرد و او به دورن آن چاه افتاد، و معاویه دستور داد چاه را پر کنند، و این گونه او را به قتل رساند. (4)

در این جا و به عنوان نمونه یک مورد از ابوبکر نسبت به عمر را یادآور می شویم. مورد مفصلی هم از عمر نسبت به ابوبکر نقل شده؛ که عمر بسیار نسبت به ابوبکر

ص: 53

1- متن این حدیث در صفحه 46 آمده است.

2- علل الشرائع: ص 59، و از او: بحار الانوار: ج 27 ص 262 ح 4 و ص 273 - 279.

3- نزهة الكرام و بستان العوام: ج 1 ص 345. بحار الانوار: ج 30 ص 447 - 449.

4- اثبات الهداة: ج 2 ص 347 ش 258.

بدگویی کرده و ناسزا گفته و بعضی اسرار بین خودشان را فاش کرده، که در این مختصر محل بیان آن نیست و به آدرس آن اکتفا می شود. [\(1\)](#)

و اما مورد ابوبکر:

ابوبکر در لحظات مرگ گفت:

لَعَنَ اللَّهُ ابْنَ صَهَّاکَ؛ هُوَ الَّذِي صَدَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ اذْ جَاءَنِي. فَيُسُّ الْقَرِينُ، لَعْنَةُ اللَّهِ... [\(2\)](#)

خدا پسر صهّاک (عمر) را لعنت کند. بعد از آنی که «ذکر» نزد من آمده بود مرا (از آن) بازداشت (و گمراه نمود). به راستی چه بد همراه و رفیقی است او. خداوند او را لعنت کند....

لعن عمر بر منکر حق امیر المؤمنین علیه السلام

رُوي أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ قَالَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا حُسَيْنُ! مِنْ أَنْكَرِ حَقِّ أَبِيكَ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ. [\(3\)](#)

نقل شده روزی عمر به امام حسین علیه السلام خطاب نمود: ای حسین! هر کس حق پدرت را انکار کند لعنت خدا بر او باد.

البته پوشیده نیست که از قبیل این کلمات از دشمنان اهل بیت علیهم السلام و به خصوص ابوبکر و عمر نشانگر نهایت نفاق و دورویی آنان است.

نظیر این مورد هم جملات نفاق گونه دیگر دشمنان است؛ مواردی نظیر:

کلام عمر در بیش از هفتاد مورد: لَوْلَا عَلِيٌّ لَهْلَكَ عُمَرُ [\(4\)](#): اگر علی نبود عمر هلاک شده بود. و یا کلام ابوبکر: اَقِيلُونِي اَقِيلُونِي ، فَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ [\(5\)](#): مرا رها کنید مرا رها کنید، من بهترین شما نیستم. [\(6\)](#)

و موارد دیگر از لعن دشمنان توسط یکدیگر که در کتب شیعه و عامه آمد است. [\(7\)](#)

ص: 54

1- بحار الانوار : ج 30 ص 449 - 456.

2- کتاب سلیم بن قیس الهمدانی: ص 822. ارشاد القلوب : ص 393، و در چاپ دیگر : ج 2 ص 183 - 186، و از این دو: بحار الانوار : ج 30 ص 131، 133 ح 8.

3- الاحتجاج: ج 2 ص 292.

4- السنن الكبرى (بیهقی): ج 7 ص 443. بحار الانوار : ج 30 ص 675 - 687. و موارد دیگر که در پاورقی شماره 83 و 93 از پاورقی های بخش دوم آمده است.

5- مسند احمد بن حنبل : ج 1 ص 14. عیون الاخبار (ابن قتیبه) : ج 2 ص 234. بحار الانوار : ج 30 ص 495 - 506، و موارد دیگر که در پاورقی شماره 53 از بخش دوم آمده است.

- 6- چنان چه در قسمت مطاعن بیان شده است؛ به صفحه 98 و 99 مراجعه شود.
- 7- بحار الانوار : ج 30 ص 675 - 683. و پاورقی های این صفحات، وج 31 ص 132 ح 1.

لعن عثمان بر ابوبکر و عایشه و حفصه

*لعن عثمان بر ابوبکر و عایشه و حفصه (1)

در زمان عثمان، عایشه و حفصه آمدند تا سهم خود از باقیمانده اموال پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم را از او بگیرند. عثمان هم حدیث جعلی ابوبکر که در برابر حضرت زهرا علیه السلام جعل کردند و عایشه و حفصه شهادت به صحت آن حدیث دادند را برای آنان یادآوری کرد؛ که ما گروه انبیا ارث برده نمی شویم (کسی از ما ارث نمی برد). آن چه باقی می گذاریم صدقه است.

سپس عثمان گفت: به خدا قسم شک نداشتم که او (ابوبکر) به رسول الله دروغ نسبت داد، و شما نیز به او (پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم) دروغ نسبت دادید. ... پس اگر به باطل شهادت (به صحت آن حدیث) دادید، بر شما دو تن (عایشه و حفصه) و کسی که شهادتتان را قبول کرد (یعنی ابوبکر) لعنت خدا و ملائکه و تمامی مردم باد!

ص: 55

1- کتاب سلیم بن قیس الهمدانی: ص 694، 695، و از او: بحار الانوار: ج 30 ص 317.

1. بحار الانوار: ج 17 ص 419.
2. تحف العقول: ص 295. بحار الانوار: ج 78 (و در چاپ بیروت: ج 75) ص 175.
3. الكافي (الاصول): ج 2 ص 125 ح 5.
4. الكافي (الاصول): ج 2 ص 126 ح 9.
5. بحار الانوار: ج 27 ص 58 ح 18.
6. بحار الانوار: ج 8 (قدیم) ص 229، 238.
7. الخصال: ج 2 ص 607، ابواب المائة فما فوقه، و از او: بحار الانوار: ج 27 ص 52 ح 3.
8. بحار الانوار: ج 29 ص 565.
9. بحار الانوار: ج 18 ص 233.
10. العدد القویة: ص 189 - 199 ح 19، و از او: بحار الانوار: ج 29 ص 565، 566 ح 10.
11. بحار الانوار: ج 27 ص 63 ح 22.
12. بحار الانوار: ج 30 ص 383.
13. بحار الانوار: ج 27 ص 58 ح 19.
14. غاية المرام: ص 257، 258. بحار الانوار: ج 10 ص 208 ح 10.
15. بحار الانوار: ج 30 ص 203 - 210 ح 67، 69.
16. بحار الانوار: ج 21 ص 222 - 252 ح 5 - 28 و ج 28 ص 97 - 102 ح 3، و بقیه موارد در پاورقی شماره 10 و 11 از پاورقی های بخش دوم آمده است.
17. بحار الانوار: ج 30 ص 427 - 442، و بقیه موارد در پاورقی شماره 12 از پاورقی های بخش دوم آمده است.
18. بحار الانوار: ج 29 ص 3 - 66.
19. امالی الشيخ الطوسی: ج 2 ص 166 - 168، و از او: بحار الانوار: ج 31 ص 366 - 369 ح 20، 21.

20. كتاب سليم بن قيس الهلالي : ص 636 - 660 ح 11، وازاو: بحار الانوار: ج 31 ص 407 - 432.

21. معاني الاخبار: ص 243، 244. علل الشرائع: ج 1 ص 150، 151 ح 12. بحار الانوار، ج 29 ص 497 - 500.

22. صحيح البخارى: ج 4 ص 42 ح 3093 كتاب فرض الخمس باب 1 و ج 5 ص 82 ح 4240 كتاب المغازى باب 38 و ج 8 ص 3 ح 6726 كتاب الفرائض ب 3. صحيح مسلم: ج 5 ص 154 ح 4471 كتاب الجهاد و السير باب 16.

23. بحار الانوار : ج 44 ص 83 ح 1.

24. الاحتجاج: ج 2 ص 292، و در چاپ ديگر: ج 2 ص 13 - 15. تاريخ الخلفاء (سيوطى): ص 4. كنز العمال: ج 3 ص 132. شرح نهج البلاغه (ابن ابى الحديد): ج 2 ص 17. الرياض النضرة: ج 1 ص 139. كشف الغمة في معرفة الأئمة: ج 1 ص 552. امالى الشيخ الطوسى: ج 2 ص 313، 314. معالم الزلفى: ص 59. بحار الانوار : ج 30 ص 47 - 51.

ص: 56

25. بحار الانوار : ج 30 ص 381.
26. بحار الانوار : ج 27 ص 58 ح 18.
27. بحار الانوار : ج 29 ص 200 ح 41.
28. اثبات الهداة: ج 3 ص 174 ح 10.
29. مهج الدعوات: ص 257، 258. المصباح (كفعمی): ص 554. بحار الانوار : ج 30 ص 393 ح 166، 167.
30. دلائل الامامة (طبری): ص 212.
31. الاحتجاج: ص 229، 230. واز او: بحار الانوار : ج 50 ص 80 - 83 ح 6.
32. مختصر بصائر الدرجات: ص 189. الكافي (الروضة): ج 8 ص 245 ح 340. بحار الانوار : ج 52 ص 386 ح 200، 201. اللوامع النورانية: ص 278، 279 ش 582. نوائب الدهور: ج 3 ص 129.
33. ارشاد القلوب (دیلمی): ج 2 ص 285. مشارق انوار اليقين: ص 70 - 79، واز او بحار الانوار : ج 30 ص 276 ح 148.
34. علل الشرائع: ص 579 ب 358 ش 10.
35. بحار الانوار : ج 30 ص 384 - 389 و ج 85 ص 264.
36. كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 858 ح 46، واز او: بحار الانوار : ج 40 ص 95 ح 116.
37. الاحتجاج (طبرسی): ص 47 - 50 واز او: بحار الانوار : ج 28 ص 189 - 203.
38. ارشاد القلوب ص 393. بحار الانوار : ج 30 ص 449 - 456.
39. بحار الانوار : ج 27 ص 57 ح 16.
40. رجال الكشي: ج 2 ص 811 ش 1012. الفوائد الطوسية: ص 560.
41. كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 702، 703.
42. بحار الانوار : ج 30 ص 383، و به همين مضمون در: ج 30 ص 240 ح 107، و احاديثی در: ج 30 ص 378 - 403 و ج 46 ص 341 ح 32 و ج 85 ص 264.
43. رجال الكشي: ص 135 (و در چاپ ديگر: ص 206)، واز او بحار الانوار : ج 47 ص 323 ح 17، و به همين مضمون در: ج 30 ص 269 ح 138.

44. العدد القوية: ص 189 - 199 ح 19، واز او: بحار الانوار: ج 29 ص 565، 566 ح 10، بحار الانوار: ج 44 ص 304.
45. تفسير الامام العكسرى عليه السلام: ص 47 ش 21، واز او: مستدرک الوسائل: ج 4 ص 410 ش 3، و بحار الانوار: ج 27 ص 223 ح 11 و ج 50 ص 316، و به همين مضمون در: بحار الانوار: ج 50 ص 316، 317.
46. تفسير العياشى: ج 1 ص 387. البرهان: ج 1 ص 566 ح 14. بحار الانوار: ج 30 ص 223.
47. مجمع النورين و ملتقى البحرين: ص 208.
48. امارة الولاية (زند کرمانى): ص 51. نور الاثر (محمد رضا شيرازى): ص 91. شفاء الصدور: ج 2 ص 48 (پاورقى شماره 5).
49. رياحين الشريعة: ج 2 ص 167.
- ص: 57

50. مستدرک الوسائل: ج 3 ص 418 - 420 ح 10/3908، واز او: جامع احاديث الشيعة: ج 4 ص 636 - 638 ح 7047. بحار الانوار: ج 47 ص 378 - 381.
51. بحار الانوار: ج 52 ص 70 ش 55.
- 52 و 53. مصباح المتعبد (طوسي): ص 713 - 718، واز او: بحار الانوار: ج 30 ص 399 ح 173، و مفاتيح الجنان (به خط طاهر): ص 457، 458. المصباح (كفعمي): ص 482 - 485.
54. بحار الانوار: ج 44 ص 304 ح 17.
55. كشف الغمة: ج 1 ص 416.
56. الامالي (طوسي): ص 69 ح 101.
57. رجال الكشي: ج 2 ص 811 ش 1012. الفوائد الطوسية: ص 560.
58. بحار الانوار: ج 44 ص 80، 81.
59. الايقاد (شاه عبدالعظيمي): ص 50.
60. بحار الانوار: ج 53 ص 31، و نیز در: الكافي (الفروع): ج 5 ص 448. تفسير الطبري: ج 5 ص 13. تفسير الرازي: ج 10 ص 50. الدر المنثور: ج 2 ص 140. مجمع البيان: ج 3 ص 32. احكام القرآن (جصاص): ج 2 ص 179. شرح نهج البلاغه (ابن ابي الحديد): ج 12 ص 253.
61. امالي الطوسي: ج 2 ص 335. كتاب صفين (نصيرين مزاحم): ص 552.
62. الامامة و السياسة: ص 20.
63. بصائر الدرجات: ص 269.
64. الكافي (الروضة): ج 8 ص 245 ح 340.
65. الكافي (الفروع): ج 3 ص 342 ح 10.
66. مهج الدعوات: ص 257، 258. المصباح (كفعمي): ص 554. بحار الانوار: ج 30 ص 393 ح 166، 167.
67. بحار الانوار: ج 52 ص 386 ح 201.
68. بحار الانوار: ج 100 ص 273، 299 و ج 101 ص 374، 375.

69. مفاتیح الجنان (به خط طاهر): ص 548.

70. مفاتیح الجنان (به خط طاهر): ص 552.

71. المصباح (كفعمی): ص 553. البلد الامین: ص 511، درقنوت های ائمه علیه السلام، و از او: بحار الانوار: ج 85 ص 260 ح 5.

72. مهج الدعوات: ص 33، و از او: مستدرک الوسائل: ج 5 ص 60 ش 5366، و بحار الانوار: ج 30 ص 395 ح 169 و ج 86 ص 59 ح 67.

73. بحار الانوار: ج 27 ص 228 ح 30.

74 و 75. کتاب سلیم بن قیس الہلالی: ص 921 ح 67.

ص: 58

76. ناسخ التواریخ (مجلدات امیرالمؤمنین علیه السلام): ج 4 ص 309.

77. کتاب سلیم بن قیس الهلالی: ص 858 ح 46، و از او: بحار الانوار: ج 40 ص 95 ح 116.

78. التفسیر المنسوب الی الامام العسکری علیه السلام: ص 616 ح 361، و از او: بحار الانوار: ج 68 ص 37 ح 79.

79. بصائر الدرجات: ص 490 ح 1، و در همین باره: بحار الانوار: ج 30 ص 390.

80. بصائر الدرجات: ص 490 ح 2.

81. بصائر الدرجات: ص 490 ح 3 و ص 493 ب 14 ح 9، و از او: بحار الانوار: ج 30 ص 199 ح 65.

82. المحتضر (حسن بن سلیمان حلّی): ص 66 - 68، و از او: بحار الانوار: ج 30 ص 333 ح 157.

83. مختصر بصائر الدرجات: ص 12.

84. بحار الانوار: ج 27 ص 273 ح 26.

85. ارشاد القلوب: ج 2 ص 236، و به همین مضمون در: العمدة: ص 187، و از او: بحار الانوار: ج 27 ص 272 ح 25.

86. الیقین: ص 404 ب 147. و به همین مضمون در: مناقب آل ابی طالب (ابن شهر آشوب): ج 2 ص 305. بحار الانوار: ج 65 ص

43 ح 3 و ج 27 ص 268 ح 18.

87. علل الشرائع: ص 59، و از او: بحار الانوار: ج 27 ص 262 ح 4 و ص 273 - 279.

88. نزہة الکرام و بستان العوام: ج 1 ص 345. بحار الانوار: ج 30 ص 447 - 449.

89. اثبات الهداة: ج 2 ص 347 ش 258.

90. بحار الانوار: ج 30 ص 449 - 456.

91. کتاب سلیم بن قیس الهلالی: ص 822. ارشاد القلوب: ص 393، و در چاپ دیگر: ج 2 ص 183 - 186، و از این دو: بحار الانوار

: ج 30 ص 131، 133 ح 8.

92. الاحتجاج: ج 2 ص 292.

93. السنن الکبری (بیہقی): ج 7 ص 443. بحار الانوار: ج 30 ص 675 - 687. و موارد دیگر که در پاورقی شماره 83 و 93 از

پاورقی های بخش دوم آمده است.

94. مسند احمد بن حنبل: ج 1 ص 14. عیون الاخبار (ابن قتیبہ): ج 2 ص 234. بحار الانوار: ج 30 ص 495 - 506، و موارد دیگر

که در پاورقی شماره 53 از بخش دوم آمده است.

95. بحار الانوار: ج 30 ص 675 - 683. و پاورقی های این صفحات، وج 31 ص 132 ح 1.

96. کتاب سلیم بن قیس الهمالی: ص 694 ، 695 ، و از او: بحار الانوار: ج 30 ص 317.

ص: 59

بخش دوم: مطاعن خلفای ثلاثه

مطاعن در گذرگاه تاریخ و کتب

1. مطاعن مشترک خلفای ثلاثه

2. مطاعن ابوبکر

3. مطاعن عمر

4. مطاعن عثمان

ص: 60

مطاعن دشمنان اهل بیت علیهم السّلام به خصوص اصل و ریشه همه آن ها یعنی ابوبکر و عمر نه در این نگاشته می گنجد، و نه حتی می توان فهرستوار آن ها را بازگو کرد. بیان مثالب دشمنان و شرح جنایات و بدعت هایی که در دین خداوند داخل کردند و پایه های ظلمی که از خود به جای گذاردند به قدری زیاده از حد و قابل توضیح و تفصیل و حاوی نکات و ظرایف است، که چندین جلد لازم است تا همه موارد آورده شود.

و این همه مطاعنی است که پس از تقیه شدید ائمه علیهم السّلام و اصحاب و نیز کُشت و کشتارهای بیرون از حوصله و کتابسوزی و دانش کُشی های بی حد و حصر از سوی حکومت های وقت و محو احادیث به انواع آن، به دست ما رسیده است.

در جوّی که امام زین العابدین علیه السّلام می فرماید شصت سال شما را بر سر خون عثمان کشتند. پس چه روزگاری داشتید اگر از دویت قریش (ابوبکر و عمر) تبری می جستید؟! (1)

ص: 62

1- بحار الانوار: ج 30 ص 381. این مضمون در حدیثی از امام باقر علیه السّلام نیز وارد شده است: بحار الانوار: ج 30 ص 382، 388.

یا نوة امام حسن مجتبی علیه السلام محمد بن عمر بن حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام، هنگامی که از ابوبکر و عمر از او می پرسند، جو زمان را چنین توصیف کرد: شصت سال است شما را به خاطر (و به بهانه خون) عثمان می کشند. به خدا قسم اگر اسمی از ابوبکر و عمر ببرید خون شما نزد دشمن از خون گربه نیز حلال تر خواهد شد. (1)

پس مثالب دشمنان قطعاً بیش از این ها است، و همه آن چه برای ما مانده راه هزار و چهارصد ساله تاریخ تاریخ را پیموده و در کتاب های پیشینیان منعکس شده، تا اکنون که به دست ما رسیده است. اگر کسی بخواهد حق مطلب را در موضوع مطاعن ادا کند باید عمری را صرف آن نماید.

در این باره و برای بیشتر معلوم شدن آن چه گفته شد، کافی است به کتاب هایی که مستقلاً در این زمینه تألیف شده مراجعه شود. کتاب هایی از قبیل:

مثالب النواصب: از محمد بن علی مازندرانی معروف به ابن شهر آشوب. در این کتاب مطاعن دشمنان به طور مفصل آمده، و نسخه خطی آن موجود است.

نفحات اللاهوت فی وجوب لعن الجبت والطاغوت: از علی بن حسین مشهور به محقق کرکی. این محقق و فقیه نام دار شیعیه در این کتاب خود با استفاده از آیات و روایات و استدلال و استناد به دلایل مختلف وجوب لعن بر جبت و طاغوت (ابوبکر و عمر) را ثابت کرده، و در ضمن مطالب بسیاری در مورد دشمنان دارد.

بحار الانوار، جلد های 28 تا 34: از افتخار شیعیه و غوای بحار احادیث اهل بیت علیهم السلام علامه محمدباقر مجلسی. این مجلدات از کتاب عظیم «بحار الانوار» اختصاص به مطاعن دارد، به خصوص جلد های 28 - 31. علامه مجلسی این مجلدات از کتابش را به موضوع تبرّی و لعن و مطاعن اختصاص داده، و به راستی حق آن را ادا کرده است.

سی باب در مطاعن خلفا: نسخه خطی این کتاب در کتابخانه آستان قدس به شماره 17404 موجود است.

ص: 63

1- بحار الانوار: ج 30 ص 381. این مضمون در حدیثی از امام باقر علیه السلام نیز وارد شده است: بحار الانوار: ج 30 ص 382، 388.

شاخه طوبی: از علامه میرزا حسین نوری معروف به «حاجی نوری» صاحب کتاب «مستدرک الوسائل». این عالم جلیل القدر استاد حاج شیخ عباس قمی و حاج آقا بزرگ تهرانی و عده ای دیگر بوده، و خود بیش از صد هزار حدیث در حفظ داشته است. محدث نوری در این کتاب - که خطی آن بیش از پانصد صفحه است - ابحاث مطاعن و تبرّی و لعن و مطالبی در مورد مجالس جشن و عیدالزهره علیها السلام را از لحاظ آیات و روایات و نیز شعر و نثر و... به حد کمال رسانده است.

تشید المطاعن، 16 ج: از علامه محقق سید محمد قلی کنتوری، پدر بزرگوار میرحامد حسین (صاحب عباقت) است. این محقق شیعه در این کتاب خود - که ردّ باب دهم از کتاب «تحفه اثنی عشریه» است - مفصلاً مطاعن ابوبکر و عمر و عثمان را بیان کرده، و از نظر اسناد و مدارک بحث را تمام کرده است. نکته ارزشمند در مورد این کتاب این است که مصادر آن تقریباً در تمام موارد از عامه است. این کتاب در چاپ اول چهار جلد قطور، و در چاپ جدید شانزده جلد و هر جلد حدوداً پانصد صفحه است.

الغدیر فی الکتاب و السنه و الادب، جلد های 6 تا 11: از پروانه سینه سوخته شمع ولایت علامه شیخ عبدالحسین امینی. این عالم نستوه - که در طول عمر خود و با مطالعات هجده ساعته در هر روز کتاب الغدیر را تألیف کرده - در جلد های ششم الی دهم و اوائل جلد یازدهم الغدیر، به راستی حق مطلب را ادا کرده، و مطاعن ابوبکر و عمر و عثمان و نیز معاویه و عبدالله بن عمر و دیگر منافقین و دشمنان اهل بیت علیهم السلام را آورده است. نکته ارزشمند این که در این کتاب اکثر قریب به اتفاق موارد را از کتاب های خود عامه نقل کرده است. گر چه این روش در مواردی از بحار الانوار نیز دیده می شود، ولی در الغدیر این مطلب کاملاً محسوس است و به نوعی دیگر جلوه گری دارد و بر آن تمرکز شده است.

یوم الغدیر: از علامه مهدی علی بن نواب جعفر حسن هاشمی، که مطاعن خلفای ثلاثه را به طور مختصر آورده، ولی تا حدی جامع و کامل است.

هم چنین موارد و کتاب های دیگر در این موضوع که تا کنون بیش از 200 کتاب مستقل - به غیر آن چه گفته شد - به صورت خطی و یا چاپی فهرست برداری شده، و بعضی از آن ها در اواخر همین کتاب آمده است. (1)

اکنون و پس از روشن شدن مباحث بَغض و دشمنی، و شناخت دشمن و تبری، و لعن آن دشمن شناخته شده، بسیار به جاست گوشه ای از مطاعن و مثالب ابوبکر بن ابی قحافه و عمر بن خطاب و عثمان بن عفان آورده شود.

به همین منظور، در این بخش مطاعن این سه خلیفه در چهار قسمت آمده است: ابتدا مطاعن و مثالبی که ابوبکر و عمر یا هر سه در آن ها شریکند. سپس مطاعن ابوبکر و بعد مطاعن عمر و در آخر مطاعن عثمان آمده است.

تذکر:

الف. چون مطاعن دشمنان اهل بیت علیهم السلام بسیار است و بنای این نوشته بر اختصار، متن احادیث و یا عبارات تاریخی آورده نمی شود و فقط موارد یادآوری می گردد. علاقمندان می توانند برای توضیح بیشتر به آدرس هایی که در آخر این بخش آمده مراجعه کنند.

ب. در هر کدام از قسمت های چهارگانه، ابتدا مطاعنی آورده می شود که خود این منافقین مرتکب شده اند و جنایات خودشان است، از قبیل غصب فدک ابوبکر و بدعت های عمر و جنایات عثمان. در آخر مثالبی آورده می شود که روایات در مورد آنان وارد شده، مثل حالات اینان در برزخ و قیامت و غیره. این دو قسمت در هر بخشی با علامت * از یکدیگر جدا و مشخص شده است.

ص: 65

1 مطاعن مشترک خلفای ثلاثه

در این قسمت بخشی از مطاعن آورده می شود که هر سه خلیفه به ناحق (ابوبکر، عمر، عثمان) در آن شریک اند و در بعضی تنها ابوبکر و عمر شریکند، و در بعضی به غیر از خلفای ثلاثه منافقین و دشمنانِ دیگر نیز شریک بوده اند، که تمام این موارد در بیان یک یک مطاعن توضیح داده خواهد شد.

البته طعن هایی که همه اشان و یا بعضی از دشمنان به صورت جداگانه داشته اند و اصل طعن یک مطلب است جداگانه و هر کدام در مورد خودش آورده می شود.

و اما مطاعن مشترک:

ص: 66

شُرک و کفر و بت پرستی ابوبکر و عمر و کفر محبینشان

*شُرک و کفر و بت پرستی ابوبکر و عمر و کفر محبینشان (1)

در موارد مختلف بت پرستی ابوبکر و عمر وارد شده است، چه در جاهلیت و چه پس از اسلام و تا لحظه مرگ آن ها. به عنوان نمونه:

1. در جنگ خندق که کار بر مسلمین مشکل شد، ابوبکر و عمر بُتی را مخفی کردند و با یکدیگر قرار گذاشتند که اگر مشرکین پیروز شدند ما بُت های خود را نشان آنان می دهیم و می گوئیم که ما بر همان بُت پرستی بوده و هستیم، و اگر مسلمین پیروز شدند ما سرّی به بُت پرستی خود ادامه می دهیم. از سوی دیگر جبرئیل این قرار آن ها را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم خبر داد، و آن حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام را فرستاد و بت های آنان را که مخفی کرده بودند بیرون آورد و آن ها را درهم شکست.

2. هم چنین عمر در نامه سرّی خود به معاویه نهایت کفر و بت پرستی خود را نشان داده و به مقام الوهیت و نبوت و ولایت بسیار جسارت نموده است. حتی در آن نامه، عمر برای قسم خوردن به هُبَل و لات و عَزّی قسم خورده! که از بت های معروف زمان جاهلیت هستند.

3. گذشته از این، احادیث بسیاری در این باره وارد شده که ابوبکر و عمر یک لحظه هم ایمان نیاوردند.

در این باره امام زین العابدین علیه السّلام فرموده است: آن دو (ابوبکر و عمر) کافرند و هر کس آن ها را دوست بدارد کافر است.

مسئله کفر این دو به قدری خطیر است که در دعای امام صادق علیه السّلام (2) آمده است: خداوندا، لعنت کن هر کس... که شک در کفر آن ها (ابوبکر و عمر) نماید از اولین و آخرین.

و اما اسلام آوردن اینان در ظاهرهم، چنان چه امام زمان عجل الله فرجه در توفیق شریف فرموده از روی طمع بوده است، چرا که اینان از راه های مختلف از آینده اسلام اطلاع داشتند و حتی این که به خلافت خواهند رسید! (3)

ص: 67

1- مهج الدعوات: ص 334. کتاب سلیم بن قیس الهمالی: ص 701، 702. الاحتجاج: ج 2 ص 268 - 275، و از او: بحار الانوار: ج 30 ص 182 ح 44. بصائر الدرجات: ب 3 ص 289، 290 ح 2. المحتضر (حسن بن سلیمان حلی): ص 58، 59، و از همه این موارد: بحار الانوار: ج 30 ص 145 ح 1 و ص 289، 324 - 326، 332، 333، 381، 396، و ج 8 (قدیم): ص 247، 248.

2- این دعا در آخر این کتاب آمده است.

3- به ص 82 مراجعه شود.

انس بن مالک گوید: در مسجد نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودیم و از مردی که مسلمان بود صحبت کردیم، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تصریح فرمود که او مسلمان نیست. ناگهان آن مرد ظاهر شد. حضرت شمشیرش را به ابوبکر داد و او را امر کرد که گردن آن مرد را بزند. ابوبکر رفت و برگشت و گفت که او را در حال نماز دیده و نگشته است! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را نشاند و عمر را فرستاد، او هم همین گونه عمل کرد! سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امیر المؤمنین علیه السلام را فرستاد تا او را بکشد، که حضرت آمد و دید او رفته است.

اهانت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام و اعراض و غضب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به ابوبکر و عمر

*اهانت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت علیهم السلام و اعراض و غضب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به ابوبکر و عمر (2)

چنان چه در کتب خود عامه آمده، ابوبکر و عمر در موارد مکرر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به غضب آورده اند، و آن حضرت از آن ها اعراض نموده و روگردان شده است. به عنوان نمونه:

1. روزی عمر گفت: محمد همانند درخت خرمایی است که در مزبله روییده است. عمر با این کلام خود می خواست به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اهانت کرده باشد. این خبر به آن حضرت رسید، و حضرت چنان غضب نمود که بلافاصله به منبر رفت و همگان از شدت غضب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم لباس رزم پوشیدند. سپس حضرت خطبه ای خواندند و فضائل اهل بیت علیهم السلام و به خصوص امیر المؤمنین علیه السلام را بیان داشتند.

2. صفیه بنت عبدالمطلب (عمه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم)، پس از آن که پسرش را از دست داده بود در راه با عمر رویرو شد. عمر به او اهانت کرد و گفت که خویشی تو با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هیچ نفعی به حال تو نخواهد داشت. صفیه جواب او را داد و این اهانت عمر را به عرض پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رساند. آن حضرت در این جا هم به مسجد آمد و در حالی که بسیار غضبناک بود خطبه ای خواند.

3. باری که امیر المؤمنین علیه السلام در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در بستر بیماری بود، عمر و ابوبکر همراه با دار و دسته اشان به عیادت آن حضرت رفتند. در آن جا عمر به ابوبکر اشاره ای

ص: 68

1- تنزیه الانبیاء: ص 141. کتاب سلیم بن قیس الهمالی: ص 684. الغدير: ج 7 ص 216. نهج الحق و كشف الصدق: ص 330 - 332، و از او: بحار الانوار: ج 30 ص 335 - 338 ح 158.

2- مسند احمد بن حنبل: ج 1 ص 15 و ج 3 ص 219، 243، 257 و ج 4 ص 6. التفسیر الکبیر (فخر رازی): در تفسیر آیه «انَّ الَّذِینَ

تَوَلَّوْا مِنْكُمْ يَوْمَ التَّقَى الْجَمْعَانِ». مفاتيح الغيب: ج 9 ص 52. انساب الاشراف: ج 1 ص 326. كتاب المغازی (واقدي): ج 1 ص 18.
روح المعانی: ج 4 ص 99. تفسير غرائب القرآن (چاپ در حاشیة تفسير الطبری): ج 4 ص 112، 113. الدر المنثور: ج 2 ص 88، 89.
تفسير الطبری: ج 4 ص 95، 96. مجمع الزوائد: ج 9 ص 124. المستدرک (حاکم): ج 3 ص 37. تلخیص المستدرک: ج 3 ص 37.
تفسير القمی: ج 1 ص 188. کتاب سلیم بن قیس الهمدانی: ص 683، 684، 692، و از این دو: بحار الانوار: ج 28 ص 94 و ج 30 ص
145 ح 2 و ص 310، 315 و نیز در: بحار الانوار: ج 30 ص 310-314.

نمود و به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را عرض کرد: یا رسول الله، شما در مورد علی به ما وعده و وعیدهایی (در مورد خلافت و جانشینی او) داده بودید، ولی اکنون او را به این حال می بینیم (و امیدی در زنده ماندن او نیست). اگر او از دنیا رفت به چه کسی (رجوع کنیم)؟

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را نشاندهند، ولی عمر تا سه مرتبه کلام خود را تکرار کرد! بالاخره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به آن دو (ابوبکر و عمر) رو کرده و فرمود: او (امیر المؤمنین علیه السلام) در این بیماریش از دنیا نمی رود. او از دنیا نمی رود مگر این که شما دو تن او را مالا مال از غیظ می کنید و از مکر و ظلم (دل) او را پُر (از غصه و رنج) می کنید، ولی او را (در برابر این مکر و ظلم) صابر و بُردبار می یابید. او از دنیا نمی رود مگر این که ماجراهایی از دست شما دو تن می بیند، و او از دنیا نمی رود مگر به شهادت و کشته شدن.

هم چنین موارد دیگری از اهانت دشمنان، که عامه نیز نقل کرده اند. (1)

نسبت سحر و جنون و عصبیت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین علیه السلام و بنی هاشم

*نسبت سحر و جنون و عصبیت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین علیه السلام و بنی هاشم (2)

ابوبکر و عمر با یکدیگر که هم سخن می شدند، بارها و بارها به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و به امیر المؤمنین علیه السلام و نیز به همه بنی هاشم نسبت سحر می دادند:

1. در قضیه غار که در هجرت از مکه به مدینه ابوبکر همراه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود، حضرت در میان غار جعفر بن ابی طالب را به ابوبکر نشان داد که در کشتی به طرف حبشه در حرکت بود. ابوبکر بعدها می گوید: دانستم که او (پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) ساحر است!

2. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در بین راهی برای قضای حاجت از اصحاب دور شد. ابوبکر و عمر با کمال بی حیایی مخفیانه به دنبال حضرت به راه افتادند. ولی به امر خدا دو درخت که در آن جا بود نزدیک یکدیگر آمده و به هم چسبیدند و پس از قضای حاجت حضرت باز درختان از یکدیگر جدا شده و به سر جای خود بازگشتند. عمر این جریان را سحر نام گذارده است!

ص: 69

1- به ص 68 و 69 و 104 - 110 و 134 - 136 مراجعه شود.

2- بصائر الدرجات: ص 276 ش 9 و ص 278 ش 12 باب پنجم از جزء ششم. کتاب سلیم بن قیس الهمدانی: ص 691، 692. ارشاد القلوب: ص 393. التفسیر المنسوب الی الامام العسکری علیه السلام: ص 254 - 256، و از او: بحار الانوار: ج 17 ص 358 ح 52 و ج 30 ص 289، 296، و نیز: بحار الانوار: ج 28 ص 309 و ج 29 ص 20 - 66 و ج 30 ص 181 ح 43 و ص 193، 194 ح 54، 55 و ص 246 - 254، 273 ح 143 و ص 289، 315، 335 و ج 37 ص 111، 152 - 154، 160، 172، 173، و قریب به همین مضمون: لسان المیزان: ج 1 ص 432. سرّ العالمین (غزالی): ص 21، و از او: سیر اعلام النبلاء: ج 19 ص 328.

3. در غدیر خم نیز منافقین و در رأس آن ها ابوبکر و عمر نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بسیار جسارت نمودند:

ابوبکر و عمر و سالم مولی ابی حدیفه و ابو عبیده جراح پای منبر رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در غدیر نشسته بودند، و حضرت مشغول خطبه و نصب امیر المؤمنین علیه السلام برای امامت و خلافت و وصایت پس از خود بود. این منافقین به یکدیگر گفتند: ببینید چگونه چشمان او (پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) مجنون وار به اطراف می گردد!! نعوذ بالله. در این موقع بود آیه «وَإِنَّ يَكَاذُ الَّذِينَ كَفَرُوا...» (1) نازل شد.

اینان در غدیر به همین یک جمله کفرآمیز بسنده نکرده و جملات دیگری نیز مشابه این جمله گفتند، از قبیل: «ما راضی نیستیم» و «این یک تعصب است» و «این هرگز امر خدا نیست و او از پیش خود سخن می گوید» و «اگر می توانست مثل قیصر و کسری عمل می کرد» و «او به پسرعمویش مغرور شده است»!!!

4. امیر المؤمنین علیه السلام ایامی پس از غضب خلافت، ابوبکر را به مسجد قبا برد و او پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را دید که در مسجد نشسته است. حضرت او را عتاب و خطاب بسیار نمود و یادآور شد که حق با امیر المؤمنین علیه السلام است. پس از بازگشت، ابوبکر جریان را برای عمر تعریف کرد، و همانند سابق متفق شدند که این سحری بود از سحرهای بنی هاشم!!

5. در زمان خلافت عمر، امیر المؤمنین علیه السلام سلمان را نزد او فرستاد و فرمود: پولی که از خراسان به دست تو رسیده و تو در آن خیانت کرده ای بده. سلمان می گوید: نزد عمر رفتم و کلام امیر المؤمنین علیه السلام را به او رساندم. عمر بسیار تعجب نمود و شروع کرد از عجایبی که خود از امیر المؤمنین علیه السلام و پدرش (پدر عمر) خطاب از حضرت ابوطالب و حضرت عبدالله پدر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مشاهده کرده بودند را به عنوان سحر بازگو نمودن، و سلمان را سفارش کرد که تمامی این ها سحر است و مبادا فریب بخورد!!

ص: 70

فرار در جنگ ها

*فرار در جنگ ها (1)

از جمله مطاعنِ خلفای ثلاثه فرار مکرر و مفتضحانه آن ها در جنگ هاست! همانند جنگ احد و جنگ حنین. در جنگ خیبر نیز هیچ کدام از ابوبکر و عمر قادر به فتح قلعه نشدند، تا امیر المؤمنین علیه السلام با آن جریانات مفصل آن را فتح نمود.

در جنگ خندق نیز پیامبر صلی الله علیه وآله سلم عمر را به میدان فرستاد تا با ضرار بن خطاب از مشرکین نبرد تن به تن کند. عمر در میدان جنگ و در مقابل همگان از او گریخت. او عمر را دنبال کرد، تا نیزه خود را به سر او زد و گفت: ای عمر، این ضربه را به یاد داشته باش... عمر آن ضربه را تا زمان خلافتش به یاد داشت، و به شکرانه این که ضرار آن روز او را به قتل نرساند او را جزو والیان خود قرار داد!

عجیب این که هم اینان در مواردی که هیچ ترس و خطری در میان نبوده، خود را شجاع ترین مردم نشان می دادند! قضایایی از قبیل اسرای جنگ بدر که عمر به پیامبر صلی الله علیه وآله سلم پیشنهاد کرد گردن همه را بزنند! و یا در ماجرای نامه نوشتن حاطب بن ابی بلتعنه به کفار مکه - که مفصل است - بعد از کشف نامه او برای مسلمین، عمر از پیامبر صلی الله علیه وآله سلم اجازه خواست تا گردن او را بزنند! ولی حضرت مانع شد.

در این باره سلیم بن قیس نیز نقل می کند که روزی پیامبر صلی الله علیه وآله سلم در حالت عادی عمر را دید که تمام سلاح جنگ همراهش بود. پیامبر صلی الله علیه وآله سلم خندید و فرمود: ای ابوفلان (عمر)، امروز (که جنگ و خطری نیست) روز (جولان دادن و جنگیدن) توست.

ماجرای صحیفه

*ماجرای صحیفه (2) (3)

صحیفه، تعاهد نامه ای است که رؤسای منافقین در سال آخر عمر پیامبر صلی الله علیه وآله سلم در دو مرحله نوشته و با یکدیگر معاهده نمودند؛ که اگر پیامبر صلی الله علیه وآله سلم از دنیا رفت نگذارند خلافت به امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و یا دیگر اهل بیت علیهم السلام برسد.

صحیفه اول: در حجة الوداع و هنگام بازگشت از مراسم حجّ آخرین که منجر به قضیه غدیر خم شد، ابوبکر و عمر نقشه ریختند، و سپس ابوعبیده جراح و سالم مولی

ص: 71

1- کتاب سلیم بن قیس الهلالي: ص 697 - 701، و از او: بحار الانوار: ج 30 ص 322 - 324، و نیز در: بحار الانوار: ج 19 ص 241، 271، 277، 281 و ج 20 ص 228 و ج 21 ص 11 ح 7 و ص 94، 103، 158، 173 و ج 28 ص 182 و ج 29 ص 564، 565.

2- صحیفه اول: کتاب سلیم بن قیس الهلالي: ص 591، 650، 652، 653. الکافی: ج 4 ص 545 و ج 8 (الروضة): ص 334.

تفسیرالقمی : ص 669 ، و از آن دو : بحار الانوار : ج 28 ص 85 ح 1 ، 2. عوالم العلوم : ج 3/15 ص 164. بحار الانوار : ج 17 ص 29 و ج 28 ص 85 ، 186 ، 116 ، 117 ، 122 ، 123 ، 319 و ج 37 ص 114 .
3- صحیفه دوم : کشف الیقین (علامه حلی) : ص 137. ارشاد القلوب : ج 2 ص 112 - 135 ، و از او : بحار الانوار : ج 28 ص 102 - 106 ح 3 و ص 111 ، 122 ، 128 .

ابی حذیفه و معاذ بن جبل هم به آن دو ملحق شدند. اینان با شواهد و قرائن دانستند که جریاناتی در مورد اعلام رسمی خلافت و اعلان امامت و ولایت در راه است.

به همین خاطر پس از اتمام حج و پیش از خروج از مدینه، در داخل کعبه معاهده ای بین خود نوشتند؛ و هم قسم شدند که نگذارند خلافت به اهل بیت علیهم السلام برسد! حتی در معاهده اشان نیامده که خلافت را به دست گیرند، بلکه فقط به اهل بیت علیهم السلام نرسد. این نهایت خُبث باطن آنان را می رساند. سپس این نامه را - به رسم آن روز - در کعبه دفن کردند.

صحیفه دوم: هنگامی که کاروان حاجیان از سفر حجة الوداع بازگشت و پس از غدیر داخل مدینه شدند، منافقین در منزل ابوبکر گرد آمده و معاهده ای در حدود دو صفحه نوشتند. در این صحیفه آمده است که نگذارند خلافت به امیر المؤمنین علیه السلام برسد، بلکه ابوبکر و عمر و ابو عبیده جراح و سالم مولی ابی حذیفه به نوبت خلافت را به دست گیرند!

سی و چهار نفر دیگر هم بر این معاهده شهادت دادند. سپس این صحیفه را به ابو عبیده جراح سپردند تا ببرد و در کعبه دفن نماید. این صحیفه در کعبه دفن بود، تا زمان عمر که دستور داد آن را بیرون آورند!؟

پس منافقین به سرکردگی ابوبکر و عمر دو صحیفه نوشتند: ابتدا در مکه و قبل از بازگشت از حجة الوداع و به طور خصوصی و پنج نفره، و دوم در مدینه و پس از بازگشت از حجة الوداع و غدیر خم و به طور عمومی تر.

ماجرای عقبه

* ماجرای عقبه (1) (2)

«عقبه» به معنای «گردنه» و یا سربلایی و پیچ خطرناک است، که در راه ها و بر فراز کوه ها و مسیرهای صعب العبور وجود دارد، و اکثراً محل کمین دزدان و قطاع الطريق بوده است. منافقین با استفاده از چنین مکانی دو مرتبه قصد جان پیامبر صلی الله علیه وآله سلم را نمودند:

ص: 72

1- عقبه اول: دلائل النبوة (بیهقی): ص 247. صحیح مسلم: کتاب المنافقین: ش 11. الجامع (ابن اثیر): ج 12 ص 199. مجمع الزوائد (هیشمی): ج 1 ص 110. المعجم الکبیر (طبرانی): ج 6 ص 195. مسند احمد بن حنبل: ج 5 ص 390، 453. بحار الانوار: ج 21 ص 222 - 252 ح 5 - 28 و ج 28 ص 96، 97 ح 3.

2- عقبه دوم: ارشاد القلوب: ج 2 ص 112 - 135، و از او: بحار الانوار: ج 28 ص 99 - 102 ح 3. اقبال الاعمال: ص 458. عوالم العلوم: ج 3/15 ص 304. بحار الانوار: ج 28 ص 96، 101 - 125، 128، 319 و ج 30 ص 186 و ج 37 ص 115، 135.

عقبه اول: در بازگشت از غزوه تبوک - که آخرین جنگ پیامبر صلی الله علیه وآله سلم بود - چهارده تن از منافقین در عقبه ای گودالی حفر کردند و روی آن را پوشاندند. تا شتر یا اسب پیامبر صلی الله علیه وآله سلم در آن بیفتد و آنان حضرت را سنگباران کنند و به قتل برسانند! یا با تیر در کمین نشسته بودند، و یا قصد داشتند سنگ بزرگی را به طرف حضرت رها کنند، که در این باره چند نقل است. ولی با معجزه و اخبار پیامبر صلی الله علیه وآله سلم نقشه شان بر ملامت و مفتضح شدند.

عقبه دوم: این ماجرا در بازگشت از مکه و پس از واقعه غدیر خم و در تاریکی شب بود. این بار نیز چهارده تن از منافقین در عقبه ای به نام «هَرشی» جمع شدند و با آماده کردن ظرف هایی پُر از سنگ در کمین نشستند، تا پیامبر صلی الله علیه وآله سلم به این عقبه برسد و آنان سنگ ها را رها کنند. در نتیجه شتر پیامبر صلی الله علیه وآله سلم رم کند و حضرت را در سرازیری کوه بیندازد! این بار نیز توطئه شان با خبر جبرئیل از بین رفت.

اسامی این منافقین به نقل حدیثه چنین است: از قریش: ابوبکر، عمر، عثمان، طلحه، عبدالرحمن بن عوف، سعد بن ابی وقاص، ابو عبیده جراح، معاویه بن ابی سفیان، عمرو بن عاص، و از غیر قریش: ابوموسی اشعری، مغیره بن شعبه، معاذ بن جبل، ابوهریره و سالم مولی ابی حدیفه. در نقلی اوس بن حدثان بصری و ابو طلحه انصاری به جای دو تن دیگر آمده است.

تخلف از لشکر اسامة بن زید

*تخلف از لشکر اسامة بن زید (1)

پیامبر صلی الله علیه وآله سلم در روزهای آخر عمر خود بسیار نگران وضع مدینه و توسعه فعالیت های هر چه بیشتر منافقین، چه از نظر افراد و چه از نظر عمل بود. بنابراین لشکری را به سرکردگی جوانی به نام اسامة بن زید به بیرون مدینه و به قصد جنگی فرستاد، و اکثر منافقین را در این لشکر جای داد، تا حتی الامکان مدینه خالی از منافقین باشد.

ص: 73

1- الطرائف: ج 2 ص 449. تاریخ الامم و الملوک (طبری): ج 3 ص 186. کنز العمال: ج 5 ص 312. شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید): ج 1 ص 159 و ج 6 ص 52 و ج 17 ص 176، 182، 183، 185. الکامل فی التاریخ: ج 2 ص 334 - 336. المسترشد: ص 1، 2. الصراط المستقیم: ج 2 ص 296 - 299. الملل و النحل (شهرستانی): ج 1 ص 29. کتاب سلیم بن قیس الهمالی: ص 683. الارشاد (مفید): ص 96 - 98. الشافی: ج 4 ص 144 - 152 و 154. تلخیص الشافی: ج 3 ص 32، 177 - 180 اثبات الهداة: ج 2 ص 367. المغنی: تتمیم جلد بیستم ص 344 - 346، و از تمام این موارد: بحار الانوار: ج 30 ص 427 - 442، و نیز در: بحار الانوار: ج 21 ص 410 و 411 و ج 22 ص 465 - 470، و ج 28 ص 108، 109، 178، 179 و ج 30 ص 11، 310.

به خصوص پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم اصحاب صحیفه و عقبه و به خصوص ابوبکر و عمر را نام برد، و به نقل شیعه و عامه با تأکید فرمود: لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْ جَيْشِ أُسَامَةَ: خدا لعنت کند کسی را که (همراه اسامه نرود) و از لشکر اسامه تخلف کند. لشکر اسامه حرکت کرد و تا دو منزل از مدینه به نام «جُرف» دور شد.

از سوی دیگر، عایشه و حفصه - که دو جاسوس ابوبکر و عمر در منزل پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم بودند - به پدران خود خبر دادند که حال پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم مساعد نیست و باید هر چه زودتر باز گردند. ابوبکر و عمر هم از همان جا مخفیانه و شبانه به مدینه بازگشتند!

صبح آن روز، چون پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم از شدت ضعف نمی توانست برای نماز جماعت به مسجد بیاید و محراب هنوز خالی بود، ابوبکر به محراب رفت، و در جواب اعتراض مردم به دروغ گفت که پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم خود چنین دستور داده است! پشت سر او هم منافقین صف بستند و نماز جماعت را شروع کردند.

بلال مؤذن پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم چون چنین دید، دوید و حضرت را خبر نکرد. پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم و درعین ضعف شدید آمد و ابوبکر را کنار زد و خود به نماز ایستاد. سپس در همان پایین منبر نشست و حدیث مشهور ثقلین را فرمود، که پیشتر در غدیر نیز بیان فرموده بود.

شهادت پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم

*شهادت پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم (1)

در حدیث آمده: عایشه و حفصه به دستور پدرانشان ابوبکر و عمر، پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم را در مرضی که داشت مسموم کردند و حضرت را به شهادت رساندند.

امام صادق علیه السلام می فرماید: آیا می دانید پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم و به مرگ خود از دنیا رفت یا کشته شد؟ خداوند می فرماید: «أَفَانِ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَيَّ اَعْقَابِكُمْ» (2): اگر (پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم) از دنیا برود یا کشته شود شما به حال گذشته خود باز می گردید. پس (بدانید) پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم مسموم شد. آن دوزن (عایشه و حفصه) حضرت را قبل از وفات سم دادند. راوی می گوید: گفتیم: این دوزن و پدرانشان (ابوبکر و عمر) بدترین خلق خدا هستند.

ص: 74

1- تفسیر العیاشی: ج 1 ص 200 ش 152. البرهان: ج 1 ص 320 ش 10. تفسیر الصافی: ج 1 ص 305. بحار الانوار: ج 28 ص 21 ش 28.

2- آل عمران: 144

البته این مطلب با در نظر گرفتن سوء قصد مکرر دشمنان و منافقین به خصوص ابوبکر و عمر نسبت به پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم در موارد متعدد و به شکل های مختلف بسیار عادی است.

غصب خلافت

*غصب خلافت (1)

مهم ترین مطاعن بلکه بالاترین جنایت در تاریخ بشر غصب خلافت توسط ابوبکر و عمر و در ادامه عثمان، و نیز ماجرای سقیفه از ابتدا تا انتهای آن و تعیین و منبر رفتن ابوبکر است. جنایتی که لازم به توضیح نیست و از آفتاب روشن تر است، و بدون شک در این مختصر مجال بازگویی و شرح این مصیبت عظمی و واکاوی تمام جوانب و اثرات مخرب آن تا قیامت نیست.

بحث غصب خلافت در کنار بحث غدیر و فدک جزو عقاید شیعه بوده، و جلدها کتاب لازم است تا عمق این جنایت عظیم تاریخ روشن گردد.

ولی به عنوان تذکر و در حاشیه غصب خلافت می توان نکاتی را بیان نمود:

1. از عجیب ترین مطالب این که : در مورد خلفای ثلاثه (ابوبکر، عمر، عثمان)، طبق نقل خود عامه و ظاهر رویداد خارجی، خلافت هر کدام بر اساس قانونی خاص و ملاکی جداگانه بوده است!! و این مطلب طبق اعتقاد تمامی مذاهب عامه است و همه به آن اقرار دارند که هیچ جای انکار ندارد:

ابوبکر با تعیین تنها عده ای از مردم به خلافت رسیده، و کلام و تعیین پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم هیچ دخیل نبوده است.

خلافت عمر با تعیین و کلام خاص ابوبکر بوده، و انتخاب مردم و نیز تعیین پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم دخیل نبوده است. (2)

ص: 75

1- مسند احمد بن حنبل: ج 1 ص 55، 56. صحیح البخاری: کتاب المحاربین. کتاب سلیم بن قیس الهلالي: ص 577 - 599 ح 4. تهذیب الآثار (طبری). مسند علی بن ابی طالب علیه السلام: ص 213 ح 348. بحار الانوار: ج 28 ص 175 - 188 ح 1 و ص 205، 250، 256، 257، 262، 263، 282 - 291، 307 - 309، 324 - 412 و موارد بسیار دیگر، از جمله شماره پاورقی های ذیل: شماره 15 الی 19.

2- برای توضیح بیشتر به ص 100 مراجعه شود.

عثمان با شوری و رأی اکثریت شش تن شوری که به دستور عمر تشکیل شده بود به خلافت رسید. نه مردم دخالت داشتند، و نه کلامی از پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم در میان بود، و نه تعیین خاص عمر در کار بود. (1)

!!!

آیا نزد پائین ترین افراد در جامعه این گونه خلافت باطل نیست؟ مگر این که کسی پرده بر روی عقل و انصاف بکشد و طبق تعصب و یا جوهره ناپاک خود فکر کند و قضاوت نماید.

البته مخفی نماند در واقع و اعتقاد شیعه خلافت غاصبین همه با نقشه های قبلی و برنامه ریزی های مفصل بوده، و آن چه گفته شد صرفاً از باب احتجاج برعامه است. (2)

2. سلیم از براء بن عازب در ماجرای غصب خلافت نقل می کند: ... و من بین آن ها (بنی هاشم) و مسجد رفت و آمد می کردم و به دنبال بزرگان قریش بودم، و هم چنین بودم و به دنبال ابوبکر و عمر نیز جستجو کردم. سپس لحظاتی نگذشت که ناگهان دیدم ابوبکر و عمر و ابوعبیده جراح در میان اهل سقیفه می آیند در حالی که پارچه های صنعانی به خود پیچیده بودند، و کسی از کنارشان رد نمی شد مگر این که او را متوقف می کردند و پس از شناختن دستش را دراز می کردند و به دست ابوبکر می کشیدند؛ بخواهد یا نخواهد!

در همین باره شیخ مفید نقل کرده که عرب های بیابانی برای فروش آذوقه به مدینه آمده بودند. مردم هم مشغول به فوت پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم بودند و آن اعراب در جریان بیعت ابوبکر حاضر شدند. عمر آن ها را تطمیع کرد که آن ها را تأمین می کند، و فرستاد تا از مردم با زور چوب و چماق بیعت بگیرند! و گفت: هر کس امتناع کرد او را بزنید. آن ها به راه افتادند و مردم را کتک زنان برای بیعت می آوردند. (3)

ص: 76

1- برای توضیح بیشتر به ص 120 و 121 مراجعه شود.

2- کتاب سلیم بن قیس الهمالی: ص 651، 918. بحار الانوار: ج 30 ص 11 - 13.

3- کتاب سلیم بن قیس الهمالی: ص 572. الجمل (مفید): ص 59، و در چاپ دیگر: ص 119.

3. سلیم نقل می کند: سلمان گفت: امیر المؤمنین علیه السلام از من سؤال کرد: آیا می دانی اولین کسی که با ابوبکر بر روی منبر رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم بیعت کرد چه کسی بود؟ عرض کردم: نه، مگر این که... فرمود: من از اینان سؤال نکردم. ولی می دانی هنگامی که او (ابوبکر) از منبر بالا رفت، اول کسی که با او بیعت کرد که بود؟

عرض کردم: نه، ولی من پیرمرد بزرگی را دیدم که تکیه بر عصایش داشت و بین دو چشمانش جای سجده غلیظی بود. از منبر بالا رفت و افتاد، در حالی که گریه می کرد و می گفت: حمد خدای را که مرا نمی راند تا تو را در این جا (بر روی منبر) دیدم. دستت را باز کن. او (ابوبکر) دستش را باز کرد و (آن پیرمرد) با او بیعت کرد. سپس گفت: (امروز) روزی است همانند روز آدم. سپس (از منبر) پائین آمد و از مسجد خارج شد.

علی علیه السلام فرمود: ای سلمان، آیا دانستی او که بود؟ عرض کردم: نه، ولی کلام او ناراحتم کرد؛ گویی به فوت رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم لا شماتت می کرد. علی علیه السلام فرمود: او ابلیس لعنه الله بود. رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم مرا خبر داد: ابلیس و رؤسای اصحابش شاهد نصب (و تعیین) من توسط رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم و به امر خداوند در روز غدیر خم بودند، و این که (پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم) به آن ها (مسلمین) خبر داد که من از خود آن ها به آن ها اولی هستم، و امر نمود که حاضرین به غائبین اطلاع دهند.

ابلیس به ابلیسان و پیروان اصحاب خود رو کرد و (آن ها به او) گفتند: این امت، امت رحم شده و به دور از خطا (شده) است. دیگر برای تو و برای ما هیچ راهی (برای اغوای آنان و معصیت) نیست، چرا که پناه و امام خود پس از پیامبرشان به آن ها معرفی شد. ابلیس ناراحت و محزون به راه افتاد.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: بعد از آن پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم به من خبر داد و فرمود: مردم در سقیفه بنی ساعده با ابوبکر بیعت می کنند، بعد از آن که با حق ما و دلیل ما استدلال کنند. سپس به مسجد می آیند و اولین کسی که بر منبر من با او بیعت خواهد کرد ابلیس است؛ که به صورت پیرمرد سالخورده پیشانی پینه بسته، چنین و چنان خواهد گفت.

سپس خارج می شود و اصحاب و شیاطین و ابلیس هایش را جمع می کند. آنان به سجده می افتند و می گویند: ای آقای ما، ای بزرگ ما، تو بودی که آدم را از بهشت بیرون کردی! (ابلیس) می گوید: کدام امت پس از پیامبرشان گمراه نشدند؟ هرگز! گمان کردید من بر اینان سلطه و راهی ندارم؟ کار مرا چگونه دیدید هنگامی که آن چه خداوند و پیامبرش درباره اطاعت او دستور داده بودند ترک کردند. این همان قول خداوند است که: «وَلَقَدْ صَدَقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ» (1): ابلیس گمان خود را به آنان درست نشان داد و همه آنان به جز گروهی از مؤمنین او را متابعت کردند. (2)

4. عمر می گوید: در سقیفه و هنگامی که سعد بن عباده صحبت کرد و مهاجرین و انصار نیز صحبت کردند، من کلماتی را از قبل در نظر گرفته بودم و به خیال خود بسیار روی آن ها فکر کرده بودم. خواستم بگویم که ابوبکر مرا نشانند و خود برخاست و هر چه را که من با فکر از قبل آماده کرده بودم او بالبداهه گفت، بلکه بهتر از آن چه من فکر کرده بودم! (3)

5. روزهای اول غصب خلافت، هنگامی که ابوبکر بر روی منبر نشسته بود و به جز امیر المؤمنین علیه السلام و اصحاب خاص آن حضرت از همگان بیعت گرفتند، امیر المؤمنین علیه السلام را پس از ماجرای آتش زدن در و...، با اجبار به مسجد آوردند. آن حضرت طبق وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هیچ مقابله جدی کرد و تنها صبر کرد. تا بالاخره پس از تهدید به قتل و اتمام حجت امیر المؤمنین علیه السلام بر آن ها، به زور دست بسته حضرت را به دست ابوبکر زدند و همین را بیعت حساب کردند. به دنبال آن حضرت زهر اعلیها السلام به مسجد آمد، و با تهدید به نفرین امیر المؤمنین علیه السلام را به خانه برد.

6. در طول ماجرای غصب خلافت، امیر المؤمنین علیه السلام در خانه و مشغول عزاداری و غسل و کفن و دفن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، و نیز جمع قرآن بود. پس از چند روز، حضرت از خانه بیرون آمد و قرآن را که همراه با تأویل و تفسیر آن جمع آوری کرده بود در مسجد به

ص: 78

1- سبأ: 20

2- کتاب سلیم بن قیس الهمالی: ص 578 - 580 ح 4، و از او: بحار الانوار: ج 28 ص 262، 263 ح 45.

3- مسند احمد بن حنبل: ج 1 ص 56.

مردم نشان داد و اتمام حجت کرد. در آن جا عمر با کمال وقاحت گفت که قرآنت را ببر، ما در میان خود قرآن داریم. این قرآن از ودایع امامت است و نزد یکایک ائمه علیهم السّلام بوده، تا هم اکنون که نزد امام زمان عجل الله فرجه است. (1)

تصمیم به نبش قبر حضرت زهرا علیها السّلام

*تصمیم به نبش قبر حضرت زهرا علیها السّلام (2)

در غروب روز شهادت حضرت زهرا علیها السّلام، امیر المؤمنین علیه السّلام همه مردمی که بر درخانه حضرت اجتماع کرده بودند را متفرق ساخت، و خود شبانه حضرت زهرا علیها السّلام را غسل و کفن و دفن نمود و قبر آن حضرت را مخفی کرد. صبح هنگام که همگان و به خصوص ابوبکر و عمر با عمل انجام شده روبرو شدند، عمر فریاد برآورد: به خدا قسم قبر او را می شکافیم (بدن او را بیرون می آوریم) و بر او نماز می خوانیم.

سپس عمر عده ای از زنان را برداشت و به طرف بقیع رفت تا این مقصد شوم را عملی کند. امیر المؤمنین علیه السّلام لباس رزم به تن کرد و غضبناک با ذوالفقار آمد و فرمود که اگر سنگی را جا به جا کنید زمین را از خونتان سیراب می کنم. عمر با بی حیایی باز هم حرف خود را تکرار کرد.

وقاحت که به این جا رسید، امیر المؤمنین علیه السّلام جلو آمد و گریبان عمر را گرفت و او را به زمین زد و روی سینه اش نشست. و ثنی ابوبکر مسئله را تا این حد جدی دید، به التماس افتاد و جان عمر را نجات داد، و قسم خورد که دیگر هیچ گاه حرفی در این باره نخواهیم زد. سپس همگی خوار و سرافکنده به خانه هایشان رفتند و قبر حضرتش همچنان مخفی ماند.

البته طبق نقلی این ابوبکر بود که تصمیم به نبش قبر آن حضرت گرفت.

تصمیم ترور و قتل امیر المؤمنین علیه السّلام

*تصمیم ترور و قتل امیر المؤمنین علیه السّلام (3)

در سه مورد ابوبکر و عمر تصمیم به قتل امیر المؤمنین علیه السّلام گرفتند، و تا پای عمل هم پیش رفتند. ولی در هیچ کدام موفق نشدند:

ص: 79

1- کتاب سلیم بن قیس الهلالی: ص 572، 578، 581 - 583. بحار الانوار: ج 28 ص 191، 264، 265 و ج 29 ص 611.

2- بحار الانوار: ج 28 ص 304، 305 و ج 29 ص 193 و ج 30 ص 349 و 350 ح 164 و ج 43 ص 171.

3- کتاب سلیم بن قیس الهلالی: ص 679، 871، 872. الکافی (الروضة): ج 8 ص 237 ح 320. تفسیر العیاشی: ج 2 ص 67، و از او: بحار الانوار: ج 28 ص 227، 229، و نیز: بحار الانوار: ج 28 ص 250، 252، 270 - 276، 301، 305 - 307، 309، 318، 319 و ج 30 ص 249، 307، 352، 386.

1. در روزهای اول غصب خلافت، هنگامی که ابوبکر بر روی منبر نشسته بود و به جز امیرالمؤمنین علیه السلام و اصحاب خاص آن حضرت از همگان بیعت گرفتند، ابتدا قنفذ را به در خانه وحی فرستادند و از امیر المؤمنین علیه السلام خواستند که برای بیعت با ابوبکر به مسجد بیاید. ولی آن حضرت جواب قنفذ را داد و او به مسجد بازگشت. تا سه مرتبه ابوبکر قاصد فرستاد و امیر المؤمنین علیه السلام آن ها را از در خانه اش بازگرداند. در این جا عمر غضبناک شد، و به ابوبکر پیشنهاد کشتن امیر المؤمنین علیه السلام را داد!

2. لحظاتی بعد و پس از آتش زدن خانه وحی و جسارت های متعدد به صدیقه طاهره علیها السلام، هنگامی که امیر المؤمنین علیه السلام را به اجبار به مسجد آوردند، عمر با شمشیر برهنه بالای سر امیر المؤمنین علیه السلام ایستاد فریاد زد: بیعت کن وگرنه گردنت را می زنیم! آن حضرت هم که طبق وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تنها صبر می کرد.

3. پس از گذشت چند روزی از غصب فدک و احتجاج شدید امیر المؤمنین علیه السلام درباره آن، ابوبکر و عمر تصمیم به ترور آن حضرت گرفتند. به همین منظور ابوبکر مجلسی در خانه خود تشکیل داد، و در آن مجلس طرح ترور امیر المؤمنین علیه السلام توسط خالد بن ولید را در لحظه سلام نماز صبح کشیدند.

اسماء بنت عمیس که در آن وقت همسر ابوبکر بود از نقشه مطلع شد، و پنهانی امیر المؤمنین علیه السلام را خبر کرد و خواست تا حضرتش به مسجد نرود. آن حضرت از او تشکر کرد و فرمود که من به مسجد خواهم رفت و اتفافی نمی افتد. صبح هنگام که امیر المؤمنین علیه السلام به مسجد آمد و در صف نماز ایستاد، خالد آمد و کنار آن حضرت نشست.

از سوی دیگر، ناگهان ابوبکر متوجه عواقب فتنه انگیز این نقشه شان - یعنی ترور امیر المؤمنین علیه السلام به این شکل و نه اصل ترور - شد و سخت پشیمان شد. از طرفی هم در میان نماز بود و نمی توانست به خالد بفهماند جنایتی که به او گفته بود انجام ندهد. به همین خاطر سلام نماز را به قدری طول داد که نزدیک بود آفتاب طلوع کند!

سرانجام تصمیم خود را گرفت و در میان نماز! خطاب به خالد گفت: ای خالد، کاری را که گفته بودم انجام دهی انجام نده، وگرنه (یعنی اگر انجام دهی) تو را خواهم کُشت! و نماز خود را سلام داد.

نماز که تمام شد، امیر المؤمنین علیه السلام از خالد پرسید: چه چیزی از تو خواسته بود؟ خالد هم با کمال وقاحت گفت: خواسته بود تو را به قتل برسانم. حضرت گریبان خالد را گرفت و شمشیر را از دستش بیرون آورد. سپس او را بر زمین زد و روی سینه اش نشست و شمشیرش را گرفت تا او را بکُشد. اهل مسجد جمع شدند تا خالد را خلاص کنند ولی نتوانستند. عباس گفت: او را به حق قبر پیامبر صلی الله علیه واله و سلم قسم دهید تا دست بردارد. آن حضرت را به قبر رسول الله صلی الله علیه واله و سلم قسم دادند و حضرت او را رها کرد.

سپس جنجالی به پاشد و اصحاب از یک سو و بنی هاشم و زنانشان از سوی دیگر سخت اعتراض کردند و نزدیک بود فتنه ای به پا شود، و دشمنان هم در این قضیه بسیار مفتضح شدند.

این قضیه بین عامه به قدری مشهور است که در فقهشان تکلم در حال نماز مبطل نماز نیست، و دلیل آن هم همین حرف زدن ابوبکر در میان نماز است!

عُمّال و کارگزاران خلفای ثلاثه

*عُمّال و کارگزاران خلفای ثلاثه (1)

اشخاصی که ابوبکر و عمر و عثمان به عنوان والی به شهرها و کشورهای اسلامی می فرستادند، اکثراً بلکه همه افرادی فاسق و فاجر بلکه متجاهر به فسق و فجور و حتی کفریات بودند! به عنوان نمونه:

سرلشکر ابوبکر خالد بن ولید، و سرلشکر عمر ابو عبیده جراح بوده است. هم چنین معاویه با تمام فتنه هایش؛ چه در زمان خلفا و چه در زمان امیر المؤمنین علیه السلام و بعد از آن حضرت، همه نشأت گرفته از نصب او در شام توسط ابوبکر و در ادامه تقویت او توسط عمر است. یا ابوموسی اشعری که عمر او را بر عراق مسلط کرد.

ص: 81

1- الصراط المستقیم: ج 3 ص 30. انساب الاشراف: ج 5 ص 16، 30. الطبقات الكبرى: ج 3 ص 247 و ج 5 ص 19. کتاب سلیم بن قیس الهلالی: ص 811. الرياض النضرة (طبری): ج 2 ص 76. الاصابة: ج 2 ص 47، 48 ش 3268 و ج 3 ص 637، 638 ش 9147. الاستیعاب (چاپ در حاشیه الاصابة): ج 2 ص 8، 11 و ج 3 ص 631، 637. معرفة علوم الحدیث (حاکم): ص 193. الاعلام: ج 8 ص 122. تاریخ الاسلام: ج 2 ص 266. اسد الغابة (ابن اثیر): ج 5 ص 90. تقریب المعارف: ص 167، و از او: بحار الانوار: ج 30 ص 377. الغدير: ج 8 ص 257 - 276. بحار الانوار: ج 31 ص 149 - 161 و ج 8 (قدیم، کمپانی): ص 340 ح 3.

عثمان نیز اشخاصی را که به عنوان والی به شهرها و کشورهای اسلامی می فرستاد، اکثراً بلکه همه از بنی امیه و همه اشان افرادی فاسق و متجاهر به فسق بلکه کافر بودند. افرادی از قبیل ولید بن عقبه والی کوفه؛ که شب تا به صبح در کنار کنیزش شراب نوشید، و صبح به اشتباه لباس کنیز را پوشید. سپس به مسجد آمد و نماز صبح را چهار رکعت خواند و گفت: می خواهید بیشتر بخوانم! در میان نماز هم شعرهای عاشقانه ترنم می کرد، تا بالاخره در اثر زیادی شراب در محراب قبی کرد!!

هم چنین ابن ابی صرح والی عثمان در مصر و مغرب، که مردم مصر از دست ظلم های او به تنگ آمدند و شکایت به نزد عثمان بردند. عثمان به ظاهر آنان را راضی کرد و همراه با محمد بن ابی بکر روانه مصر نمود، و خود نامه ای مخفیانه به والی اش نوشت که همه اینان را گردن بزن!

از قضا حامل این نامه در راه به دست همین مصریان افتاد و به او مشکوک شدند. او را تفتیش کردند و نامه مخفیانه عثمان را یافتند که امر به قتل آن ها نموده است. از همان جا به مدینه بازگشتند و خانه عثمان را محاصره کردند، و همین جریان فتنه ای شد و باعث قتل او گردید.

هم چنین طبق نقل، عبدالرحمن بن عوف که در شورای شش نفره باعث انتخاب عثمان شد او را به یهودیت دعوت کرده است!

موارد بسیار دیگری نیز در تاریخ ثبت شده، و حتی در کتب عامه آمده است.

لحظات مرگ اصحاب صحیفه

*لحظات مرگ اصحاب صحیفه (1)

اصحاب صحیفه ملعونه اول (2) که عبارتند از: ابوبکر و عمر و سالم مولی ابی حذیفه و ابوعبیده جراح و معاذ بن جبل، همگی در لحظه مرگ تقریباً یک حال داشته اند.

ص: 82

1- کتاب سلیم بن قیس الهمالی: ص 816 - 825.

2- به ص 70 و 71 مراجعه شود.

هر کدام از این پنج نفر در لحظه جان کندن صدای وای و ویل شان برخاسته و پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم و امیر المؤمنین علیه السلام را می دیده اند که آن ها را وعده به عذاب جهنم و تابوت در قعر جهنم می داده اند، که توضیح بیشتر در صفحات آینده و در محل خود آمده است. (1)

معاذ بن جبل که به مرض طاعون مرد و ابو عبیده جراح و سالم مولی ابی حدیفه که در جنگ کشته شدند، کسانی که در لحظه مرگ اینان حاضر بوده اند می گویند: آن ها را از میدان جنگ بیرون بردیم در حالی که هنوز رمقی داشتند، و لحظه جان کندنشان به همان شکل بوده است. و بالاخره ابوبکر و عمر که هر دو همانگونه بوده اند.

وصیت به دفن در خانه پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم

*وصیت به دفن در خانه پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم (2)

ابوبکر و عمر هر دو وصیت کردند که آن ها را در کنار پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم و حجرة مخصوص آن حضرت دفن کنند، و چنین هم کردند. گرچه امام صادق علیه السلام فرمود: آن دو فقط یک شب در کنار پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم بودند. سپس به وادی در جهنم به نام وادی الدود منتقل شدند. (3)

ارتباط با یهود و نصاری و احترامشان

*ارتباط با یهود و نصاری و احترامشان (4)

دشمنان اهل بیت علیهم السلام و در رأس آنان ابوبکر و عمر ارتباط مخفیانه و شدید با دشمنان اسلام به خصوص یهود داشته اند.

این دو از زمان جاهلیت و پس از اسلام دائماً با علما و کاهنان یهود و نصاری در ارتباط بودند. تا جایی که در مواردی آنان به این دو خبر داده اند که به خلافت خواهند رسید. حتی عمر در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم و در مقابل آن حضرت تورات می خواند، تا جایی که آن حضرت به غضب آمد.

ص: 83

1- به ص 87 و 88 مراجعه شود.

2- الاستغاثة: ص 22. الصراط المستقیم: ج 3 ص 116، و از او: بحار الانوار: ج 30 ص 527. النهاية في غريب الحديث: ج 2 ص 430. الطبقات: ج 3 ص 364. الرياض النضرة: ج 1 ص 409.

3- به ص 86 مراجعه شود.

4- الحياة الاجتماعية و الاقتصادية في الكوفة: ص 105. عيون الاخبار: ج 1 ص 43. حياة الشعرفي الكوفة: ص 144. النهاية: ج 5 ص 282. لسان العرب: ج 10 ص 508. الصحاح: ج 4 ص 1617. تاج العروس: ج 7 ص 197. مجمع البحرين: ج 5 ص 299. الاغانی: ج 4 ص 184. فتوح البلدان: ص 76، 77. زاد المعاد: ص 329. تاریخ مدینة دمشق (ابن عساکر): ج 44 ص 6 - 8. المصنف: ج 10 ص 313. الاسرائیلیات: ص 86، 93، 130. مسند احمد بن حنبل: ج 3 ص 387. فصل الخطاب: ص 76. بحار الانوار: ج 31 ص 110، 111 و ج 30 ص 178 ح 39 و ج 8 (کمپانی): ص 205 س 20 و ص 421 س 7.

عمر در زمان حکومت خود نیز کعب الاحبار یهودی را به مدینه آورده بود و او را بسیار احترام می کرد و منصب بالایی داده بود. هم چنین یهود و نصاری را در کوفه جای داد و آنان شغل های مهمی همچون صرافانی داشتند. یا با نصاری نجران عقد صلح بسته و حتی متن آن عقدا نامه هنوز موجود است.

آیات در مورد ابوبکر و عمر ...

*آیات در مورد ابوبکر و عمر ... (1)

آیاتی که در روایات ما و تفسیر روایی و لسان اهل بیت علیهم السلام به ابوبکر و عمر و عثمان و همدستانشان و بنی امیه تفسیر شده بسیار است. به خصوص آیات بسیاری که در مورد ابوبکر و عمر و عثمان است، غیر از آیات کلی منافقین و کفار و مشرکین. توضیح بیشتر و شمارش آیات و مصادر حدیثی که در تفسیر آن آیات وارد شده به قدری زیاد است که در این کتاب مجال بازگو کردن آن نیست، و در پاورقی آمده است.

ابوبکر و عمر ریشه تمام فتنه ها و گناهان و جنایات

*ابوبکر و عمر ریشه تمام فتنه ها و گناهان و جنایات (2)

در روایات تأکید شده که هیچ خونی ریخته نمی شود و هیچ عمل خلافی صورت نمی گیرد مگر این که به گردن ابوبکر و عمر نیز نوشته می شود، بدون این که از گناه گناهکاران کم شود؛ هر خلافی از هر کسی و در هر زمانی که باشد، تا روز قیامت. البته این مطلب از نظر عقلی نیز کاملاً واضح و روشن است، چرا که اگر اینان غصب خلافت نمی کردند و سیر رسالت انبیا علیهم السلام و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم و غدیر خم را از هم نمی پاچیدند، کی نوبت این جنایات و فتنه ها می رسید؟

سبب مخفی شدن قبر حضرت زهرا علیها السلام

چنان چه می دانیم ابوبکر و عمر بودند که باعث شدند حضرت زهرا علیها السلام با اصرار و تأکید وصیت فرمود تا قبرش مخفی باشد. اضافه بر این، حضرت زهرا علیها السلام در وصیت خود اصرار فرمود این دو در مراسم نماز و دفن آن حضرت حاضر نشوند.

ص: 84

1- موارد آیات از این قرار است: الفاتحة: 7. البقرة: 79، 165، 185، 208، 257، 264، 284. آل عمران: 90، 106. النساء: 18، 38، 51 - 53، 63، 136. الانعام: 112. المائدة: 101، 102. التوبة: 80. النحل: 25، 90. الفرقان: 27 - 29. الاحزاب: 66 - 68، 72. محمد صلی الله علیه و آله و سلم: 1، 22، 25 - 28، 32. لقمان: 14، 15. فاطر: 8. الحجرات: 7، 17، 18. النور: 48 - 50. الرحمن: 44. المؤمنون: 108. النمل: 52. الصفات: 24، 27 - 29، 55، 58 - 64. الزمر: 8، 30، 45. فصلت: 29. الزخرف: 38 - 41، 43، 62، 79، 80. ق: 23، 25، 26، 27 - 29. القيامة: 30 - 34. القلم: 5، 6، 8 - 13، 15، 16. الاسراء: 36، 60. المدثر: 11 - 26. المجادلة: 14، 16. الملك: 27. البينة: 5. عبس: 1 - 10. المطففين: 7 تا آخر سوره الفجر: 25، 26. الفلق: 1 و 3، و موارد بسیار دیگر که در بحار الانوار آمده، و برای توضیح بیشتر به آدرس بحار الانوار که در ذیل آمده مراجعه شود. و اما احادیث و منابع تفسیر این

آيات: النهاية: ج 5 ص 282. لسان العرب: ج 10 ص 508. الصحاح: ج 4، ص 1617. تاج العروس: ج 7 ص 197. الكافي: ج 1 (الاصول) ص 375 ح 3 و ص 420، 421 ب 108 ح 42، 43 و ج 8 (الروضة) ص 103 ب 25 ح 76 و ص 239 ح 325. و از او: بحار الانوار: ج 23 ص 322 ح 39. امالي الشيخ الطوسي: ج 1 ص 288. قرب الاسناد: ص 9، 29. الخصال: ج 2 ص 346 ب 7 ح 15. تفسير العياشي: ج 1 ص 24، 47، 48، 72 ح 142 و ص 102 ح 294 و ص 147، 148، و ح 482 - 484 و ص 156 ح 528 و ج 2 ص 267 ح 62، و از او: بحار الانوار: ج 8 ص 363 ح 41 و ج 24 ص 159 ح 1 و ج 36 ص 180 ح 173. مجمع البحرين: ج 5 ص 299. كمال الدين ج 1 ص 30 - 32. بصائر الدرجات: ج 1 ص 54 ح 3. كشف اليقين: ص 104 ب 124. معاني الاخبار: ج 2 ص 269، 267، 368، 387 ب 429 ح 22. كامل الزيارات: ص 326 ب 108 ح 2. اليقين: ص 77 ب 96 و ص 126 ب 29 و ص 150. تنزيه الانبياء: ص 118، 119. البرهان: ج 1 ص 14، 52 ح 37 و ص 119 و 253، 254، 267 و ج 2 ص 381 و ج 3 ص 341 ح 2. تفسير الصافي: ج 1 ص 225، 237. مجمع البيان: ج 8 ص 483 و ج 9 ص 104، 105، 147 و ج 10 ص 333، 387، 388. اللوامع النورانية: ص 85. الصراط المستقيم: ج 3 ص 40. كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 692. تفسير القمي: ج 1 ص 133، 188، 214، 302، 381، 383 و ج 2 ص 63، 64، 107، 113، 148، 149، 197، 207، 222، 242، 243، 246، 265، 287، 300، 308، 309، 319، 322، 324، 326، 345، 357، 358، 380، 381، 395، 404، 405، 411، 421، و از او: بحار الانوار: ج 30 ص 149 ح 5 و ج 8 ص 296 ح 46. ارشاد القلوب: ص 393. تأويل الآيات الظاهرة: ج 2 ص 795. بحار الانوار: ج 17 ص 86 و ج 30 ص 153 و ج 37 ص 302 ح 24 و ج 8 (قديم) ص 228، و از اكثر موارد بالا: بحار الانوار: ج 30 ص 143 - 181، 187 - 192، و مواردی هم در ص 203 - 403.

2- رجال الكشي: ص 180. كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 595، 767، 921. تفسير علي بن ابراهيم قمي: ج 1 ص 383، و از او: بحار الانوار: ج 30 ص 149 ح 4، و نیز در: بحار الانوار: ج 30 ص 236 ح 104 و ص 240 ح 107 و ص 266 ح 132 و ص 380 - 386، 388، 389 و ج 8 (قديم) ص 102 س 29.

حساسیت مردم به ذکر ابوبکر و عمر در کلام امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام

*حساسیت مردم به ذکر ابوبکر و عمر در کلام امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام (1)

ابوبکر و عمر به قدری منافقانه زیسته بودند که امیر المؤمنین علیه السلام تا آخرین لحظات خود نمی توانست حتی نام آن ها را ببرد! و نه تنها امیر المؤمنین علیه السلام، بلکه دیگر ائمه علیهم السلام نیز چنین بوده و در خصوص نام این دو تقیه می کردند. هم چنین اصحاب و علما نیز به اقتضای زمان و مکان در مورد ابوبکر و عمر تقیه داشته اند. تا زمان حاضر هم که نمی توان نام آن دو را نزد عامه بُرد، و به خصوص نسبت به ابوبکر و عمر بسیار حساس اند.

از نمونه های بارز این مطلب سخنان امیر المؤمنین علیه السلام در بازگشت از صفین درباره ابوبکر و عمر است، که هر چه عمار نام آن دو را سؤال کرد آن حضرت نام نبرد! هم چنین در دیگر خطبه های حضرت و دیگر ائمه علیهم السلام.

نفرت و عدم رضایت و غضب امیر المؤمنین و حضرت زهرا علیها السلام

پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و رویداد آن حوادث تلخ در تاریخ اسلام بلکه بشریت؛ از آتش زدن در و ماجراهای مسجد و غضب فدک و...، امیر المؤمنین و حضرت زهرا علیها السلام بر ابوبکر و عمر غضبناک شدند، و همچنان غضبناک بودند تا به شهادت رسیدند. این معنی در کلام خود حضرت زهرا علیها السلام در عیادت آن دو از حضرت (2) و نیز خطبه حضرت در قضیه فدک و سایر ماجراهای فدک (3) و هم وصیت نمودن به دفن شبانه و مطلع نشدن ابوبکر و عمر (4) آمده است.

این نارضایتی و غضب به قدری مسلم است که حتی بخاری در سه مورد و مسلم در یک مورد از کتاب خود اقرار به این واقعیت کرده اند! (5) ابن ابی الحدید نیز در کتاب خود به همین مفهوم اقرار کرده است. (6)

امیر المؤمنین علیه السلام نیز تا آخرین لحظات خود تلویحاً و تصریحاً نارضایتی و بغض شدید خود را اعلام می کرد. موارد فراوانی از اهل بیت علیهم السلام نیز وارد شده است. (7) به عنوان نمونه امام رضا علیه السلام در پاسخ مردی که در مورد ابوبکر و عمر پرسید فرمود:

ص: 85

1- کتاب سلیم بن قیس الهمالی: ص 703، 921، 922. التهذیب: ج 3 ص 70 ح 227. بحار الانوار: ج 30 ص 379، 380 وج 42 ص 188 ح 5 وج 96 ص 385 ح 5.

2- کتاب سلیم بن قیس الهمالی: ص 869. الامامة والسياسة (ابن قتیبه): ص 14. مصباح الانوار: ص 246. بحار الانوار: ج 28 ص 303، 304، 357 وج 29 ص 157 وج 43 ص 170، 203.

3- الشافي: ج 4 ص 70 - 77. بلاغات النساء: ص 12 - 19. دلائل الامامة: ص 111 - 114. الطوائف: ص 264 - 266. الاحتجاج: ص 131 - 146. كشف الغمة: ج 2 ص 106 - 118. شرح نهج البلاغه: ج 16 ص 211 - 215. بحار الانوار: ج 28 ص 353.

4- بحار الانوار: ج 29 ص 193 وج 43 ص 171، 190، 199، 205، 209، 215.

5- صحيح البخاری: ج 4 ص 42 ح 3093 کتاب فرض الخمس باب 1 وج 5 ص 82 ح 4240 کتاب المغازی باب 38 وج 8 ص 3 ح

6726 كتاب الفرائض ب 3. صحيح مسلم: ج 5 ص 154 ح 4471 كتاب الجهاد و السير باب 16.

6- شرح نهج البلاغه (ابن ابى الحديد): ج 6 ص 50.

7- به ص 23 - 27 و 29 و 30 و 37 - 43 مراجعه شود.

كَأَنَّ لَنَا أُمَّ صَالِحَةً، مَاتَتْ وَهِيَ عَلَيْهِمَا سَاخِطَةٌ، وَلَمْ يَأْتِنَا بَعْدَ مَوْتِهَا خَبَرٌ أَنَّهَا رَضِيَتْ عَنْهُمَا (1): ما (اهل بيت عليهم السلام) مادر صالحه ای داشتیم، که از دنیا رفت در حالی بر آن دو (ابوبکر و عمر) به شدت غضبناک بود، و پس از وفات او خبری به ما نرسیده که از آن دو راضی شده باشد.

دشمنی شدید ابوبکر و عمر با یکدیگر

*دشمنی شدید ابوبکر و عمر با یکدیگر (2)

همانگونه که در میان اهل حق و شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام صفا و صمیمیت هست و نفاق نیست، دشمنان و مبغضین اهل بیت علیهم السلام و اهل باطل در میان خود و با یکدیگر نفاق و دورویی و عناد دارند.

این حقیقت در مورد ابوبکر و عمر - که رأس همه منافقین هستند - بیش از دیگر موارد جلوه نموده است. این دو گر چه در خباثت و اجرای مقاصد شوم خود از قبیل صحیفه و سقیفه و بت پرستی و کفرشان و نیز دیگر جنایات یکی بودند و پیش می رفتند، ولی از سوی دیگر از جهاتی هم به شدت دشمن یکدیگر بودند. همانند نرمی ابوبکر و خشونت عمر، و یا این که هیچ کدام نمی خواستند و نمی توانستند ریاست یکدیگر را ببینند.

کلمات بسیاری که از ابوبکر و عمر نقل شده کاملاً این معنی را به ما نشان می دهد. به عنوان نمونه ابوبکر در لحظات مرگ گفت: لَعَنَ اللَّهُ ابْنَ صَهَّالٍ. هُوَ الَّذِي صَدَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي. فَبِئْسَ الْقَرِينُ، لَعْنَةُ اللَّهِ... : خدا پسر صهاک (عمر) را لعنت کند. بعد از آنی که «ذکر» نزد من آمده بود، او بود که مرا (از آن) بازداشت. به راستی چه بد همراه و رفیقی است او، خداوند او را لعنت کند... .

جریان مفصلی هم از عمر در مورد ابوبکر ثبت شده، که در آن عمر نسبت به ابوبکر بسیار بدگویی کرده و ناسزا گفته، و حتی بعضی اسرار بین خودشان را فاش کرده است! این ماجرا بسیار مفصل است و حاوی نکات ارزشمندی است، که در این مختصر محل بیان آن نیست و به آدرس آن اکتفا شده است.

ص: 86

1- الطرائف: ج 1 ص 252.

2- ارشادالقلوب: ص 393. الشافی: ج 4 ص 135 - 137 (چاپ سنگی: ص 241 - 244). تلخیص الشافی: ج 3 ص 162 - 167. شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید): ج 2 ص 30: نزهة الکلام و بستان العوام، ج 1 ص 345.

ابوبکر و عمر در برزخ، در نهایت عذاب الهی و شدت غضب پروردگارانند:

1. در روایتی آمده است: عبدالله بن بکر ارجانی در راه مکه همراه امام صادق علیه السلام بوده است. در بین راه به کوهی سیاه رنگ در منزل «عسفان» بر خوردند که سمت چپ آن بسیار وحشتناک بود. از حضرت درباره آن کوه و آن وادی سؤال کرد. حضرت فرمود: این کوه گمّند نام دارد، و وادی از جهنم است که تمامی قاتلان جدم حسین علیه السلام در آن هستند. هر مرتبه که من از کنار این کوه گذر می کنم، آن دورا می بینم که داد و فریاد می کنند. سپس حضرت در همان جا خطاب هایی سخت به ابوبکر و عمر فرمود.

2 و 3 و 4. در همین باره داستانی از امیر المؤمنین علیه السلام با حارث اعور و جریانی دیگر با سلمان و ماجرای با جابر بن عبدالله انصاری نقل شده؛ که ابوبکر و عمر عالم برزخشان را در برهوت به سر می برند.

5. امام باقر علیه السلام در حدیثی فرمود: ... هر گاه موسم حج می شود، آن دو فاسق و غاصب (ابوبکر و عمر) را بیرون می آورند و در این جا - رمی جمرات در منی - جدایشان می کنند، و هیچ کس آن ها را نمی بیند مگر امام عادل. من اولی (ابوبکر) را دو سنگ زد، و دومی (عمر) را سه سنگ. چون او (عمر) خبیث تر از اولی (ابوبکر) است.

6. ابوصالح حنفی می گوید: شنیدم علی علیه السلام می فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم و از سختی و دشمنی شدیدی که از امتش دیده بودم به حضرت شکایت کردم و گریستم. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یا علی گریه نکن، و (خود) مُلتفت (جهتی) شد و من هم (به آن جهت) نگاه کردم. ناگهان دو مرد دیدم که مقید به حدید (آهن، غُل و زنجیر) شده و صخره هایی بر سر آن دو می خورد. ابوصالح گوید: فردای آن روز شد، می رفتم تا خدمت امیر المؤمنین علیه السلام برسم. به (محل کسب) جزّارین (کسانی که پوست گوسفند و... را می کنند، سلاخ ها) رسیدم و در آن جا با مردم برخورد کردم که می گفتند: امیر المؤمنین علیه السلام را کُشتند.

ص: 87

1- ثواب الاعمال: ج 2 ص 249 ب 9 ح 9. کامل الزیارات: ص 326، 327 ب 108 ح 2، و از آن دو: بحار الانوار: ج 30 و ص 188، 189 ح 49، 50 و ص 378. بصائر الدرجات: ص 124، و از او: بحار الانوار: ج 40 ص 185 ح 68. الارشاد (مفید): ص 7، 8، و از او: بحار الانوار: ج 42 ص 225 ح 36. لئالی الاخبار: ج 5 ص 49. تأویل الآیات: ج 1 ص 163. اثبات الهداة: ج 3 ص 146 ش 267. المحتضر: ص 13، 14. بحار الانوار: ج 30 ص 192 ح 52 و ص 193 ح 53 و ص 379، 527.

ابوبکر و عمر در عصر ظهور

*ابوبکر و عمر در عصر ظهور (1)

امام زمان عجل الله فرجه پس از ظهور در کنار کعبه و جمع سیصد و سیزده نفر اصحاب خاص حضرت و مراسمی کوتاه، به مدینه می آید و بدن ابوبکر و عمر را از قبر بیرون می کشد و به دار می آویزد. سپس آن ها را به طور مفصل محاکمه می کند و هر دو را به آتش می کشد و خاکسترشان را به باد می دهد.

حتی حضرت، عایشه را نیز بیرون می آورد و برای نسبت زناپی که به همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ماریه قبطیه داده بود، بر او حدّ قذف اجرا می کند، و البته انتقام مادرش فاطمه زهرا علیها السلام را از او می گیرد.

ابوبکر و عمر در قیامت

*ابوبکر و عمر در قیامت (2)

در روایت آمده است: اول کسی که (در قیامت) درباره آن ها حکم می شود محسن بن علی علیه السلام و قاتل او (عمر (3)) و سپس قنفذ است. او و رفیقش را می آورند و آن ها را با تازیانه های آتشین می زنند، که اگر یکی از آن ها را... .

در روایتی دیگر ابوبصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: روز قیامت ابلیس را می آورند در حالی که هفتاد غل و هفتاد زنجیر سخت بر اوست. در این حال اولی (ابوبکر) به زُفر (عمر) می نگرَد که بر او صد و بیست زنجیر گران و صد و بیست غل است. ابلیس به او می نگرَد و می گوید: این کیست که خداوند این گونه عذاب او را زیاده از من قرار داده، در حالی که من تمام خلق خدا را گمراه کردم؟ خطاب می رسد: این زُفر (عمر) است. می گوید: به چه گناهی به این عذاب گرفتار شده است؟ گفته می شود: به ظلم و جنایت و سرپیچی که نسبت به علی علیه السلام داشته است... .

ابوبکر و عمر در جهنم و تابوت

*ابوبکر و عمر در جهنم و تابوت (4)

چنان چه در روایات تصریح شده، بدترین مکان جهنم از نظر عذاب و پائین ترین طبقه آن چاهی است به نام ویل، و در قعر آن چاه تابوتی که دوازده نفر در آن معدّب

ص: 88

1- مختصر بصائر الدرجات: ص 189. الکافی (الروضه): ج 8 ص 245 ح 340. علل الشرائع: ص 579 ب 385 ش 10. اللوامع النورانية: ص 278، 279 ش 572. بحار الانوار: ج 30 ص 276 ح 148 و ج 52 ص 386 ح 201.
2- کامل الزیارات: ص 334 ب 108 ح 11. کتاب سلیم بن قیس الهمالی: ص 600 ح 5. التفسیر المنسوب الی الامام العسکری علیه السلام: ص 120 - 125 ح 63. تفسیر العیاشی: ج 2 ص 223 ح 9 و ص 243 ح 19، و از تمام این موارد: بحار الانوار: ج 28 ص 64 و ج 18830 ح 47، 48 و ص 228، 229 ح 92 و ص 232 ح 97، 99 و ص 241 ح 109، 390.

3- به ص 107 مراجعه شود.

4- تفسیر العیاشی: ج 2 ص 223 ، 224. الخصال: ج 2 ص 34 (چاپ دیگر: ص 398 ح 106)، و از او: بحار الانوار: ج 8 ص 311. کتاب سلیم بن قیس الهلالی: ص 600 ح 5. عقد الدرر: ص 68. بحار الانوار: ج 8 ص 296 ح 46 و ج 28 ص 64 و ج 30 ص 274 ح 145 و ص 277، 278، 379، 390، 405 - 410 و ج 36 ص 324 ح 182.

هستند که هیچ کس همانند اینان عذاب نمی شود؛ شش تن از اولین و شش تن از آخرین. به قدری عذاب اینان سخت است که هر گاه خدا می خواهد جهنم شعله ور شود، سنگی که بر در آن چاه است بر می دارد و جهنم از آن چاه شعله می گیرد.

در مورد افرادی که در این تابوت هستند، نام ابوبکر و عمر در رأس آن ها آمده، و در حدیث دارد که اهل جهنم از عذاب آن چاه و تابوت و اهل تابوت آزار می شوند، و اهل تابوت نیز از عذاب ابوبکر و عمر در عذاب اند!

اهل تابوت عبارت اند از: شش تن از اولین: قایل، فرعونِ فراعنه، کسی که با حضرت ابراهیم علیه السلام در مورد خداوند محاجّه نمود، کسی که دین یهود را بنیان گذارد، کسی که دین نصاری را بنیان گذاشت، ابلیس. و شش تن از آخرین: ابوبکر، عمر، سالم مولی ابی حذیفه، معاذ بن جبل، ابو عبیده جراح، دجال.

البته در بعضی نقل ها اسامی بعضی به جای بعضی دیگر آمده؛ که عبارتند از: نمرود و سامری و عاقرِ ناقه صالح به جای سه تن دیگر از اولین، و عثمان و معاویه و ذوالثدیه (رئیس خوارج) و ابن ملجم به جای چهار تن از آخرین. ولی نام ابوبکر و عمر در تمام نقل ها هست.

نام اصلی ابوبکر «عبدالله» و نام اصلی پدرش ابوقحافه «عثمان» است. نسب او چنین است: عبدالله بن عثمان بن عامر بن عمر بن کعب بن سعد بن تیم بن مرة بن کعب بن لؤی بن غالب. مادرش سلمی بنت صخر بن عامر بن کلب و کنیه مادرش «ام الخیر» است.

در مورد نام ابوبکر «عتیق» و «عبد رب الکعبة» نیز گفته اند، و کنیه اش «ابوبکر» و نیز «ابوالدواهی» و «ابو خفر» و «ابوالفصیل» است. وی دو سال و چهار ماه و اندی پس از عام الفیل در مکه به دنیا آمد، و در شب سه شنبه بیست و دوم جمادی الثانیه سال سیزدهم هجری بین نماز مغرب و عشا در سن 63 سالگی و پس از دو سال و چهار ماه غصب خلافت و پس از پانزده روز تب، قبض روح گشته و شب دفن شد. او اولین کس از شش تن آخرین است که وارد تابوت در قعر جهنم شد.

ابوبکر لاغر اندام و سفید و در ظاهر بسیار نرم خو و ملایم بود، که بسیاری از کارها را با همین نرمی پیش می برد. شغل او در اسلام خیاطی، و در جاهلیت بچه ها را تعلیم می داده است. فرزندانش: عبدالله، عبدالرحمن، محمد، اسماء، عایشه و ام کلثوم هستند.

پدرش «ابوقحافه» شکار پرنده می کرده، و گاهی شیره درست می نموده و بر کار دیگری قادر نبوده است. هنگامی که از کار عاجز شد و پسرش هم نمی توانست او را تأمین کند، جزو نوکران عبدالله بن جذعان - که از بزرگان مکه بود - شد، و شغلش دعوت مردم برای مهمانی او بود و برای این کار اجرتی می گرفت. (1)

بخشی از مطاعن ابوبکر مختصراً چنین است:

عدم تولیت امور دین و عزل از تبلیغ سوره برائت

*عدم تولیت امور دین و عزل از تبلیغ سوره برائت (2)

یکی از مثالب مهم ابوبکر این است که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در زمان خود هیچ گاه ابوبکر را برای کاری نصب نکرد و در پی مأموریت هیچ کار و تبلیغی هم نفرستاد. تنها در مورد ابلاغ سوره برائت بود که او را فرستاد تا سوره را برای مشرکین مکه بخواند. ولی در این یک مورد هم فوراً ابوبکر را عزل فرمود و امیر المؤمنین علیه السلام را به دنبال او فرستاد. امیر المؤمنین علیه السلام به ابوبکر رسید و دستور عزل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را رساند و خود مأموریت ابلاغ سوره برائت را به عهده گرفت.

شرب خمر ابوبکر در روز ماه رمضان

*شرب خمر ابوبکر در روز ماه رمضان (3)

در ماجرای ابوبکر در روز ماه رمضان روزه خود را با شرب خمر و غذاهای مفصل باطل کرد، و این جریان در زمان خود پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و پس از نزول آیات صیام و حرمت شرب خمر بود. این قضیه منجر به افتضاح و آبروریزی شد و همه از آن مطلع شدند.

ص: 91

-
- 1- بحار الانوار: ج 17 ص 383 - 386 ح 52 و ج 30 ص 290، 366، 517، 518 و ج 8 (قدیم) ص 235 س 18.
 - 2- مسند الحمیدی: ج 1 ص 26 ح 48. الدر المنثور (سیوطی): ج 3 ص 209. کنز العمال: ج 1 ص 246، 247. تفسیر الشوکانی: ج 2 ص 319. تاریخ ابن کثیر: ج 2 ص 38 و ج 7 ص 357. تفسیر ابن کثیر: ج 24 ص 333. مجمع الزوائد: ج 7 ص 29 و ج 9 ص 119. شرح صحیح مسلم (عینی): ج 8 ص 637. تفسیر الطبری: ج 10 ص 46. مسند احمد بن حنبل: ج 1 ص 151، 230 و ج 3 ص 283. فتح الباری (ابن حجر): ج 8 ص 256. مطالب السؤل (ابن طلحه): ص 22. شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید): ج 3 ص 105. تفسیر الطبری: ج 10 ص 46، 47. المستدرک (حاکم): ج 3 ص 51. صحیح الترمذی: ج 2 ص 183. شواهد التنزیل: ج 1 ص 223. المناقب (خوارزمی): ص 99. الرياض النضرة: ج 2 ص 147. ذخائر العقبی: ص 69. تفسیر المنار: ج 10 ص 157. الخصائص (نسائی): ص 20. کتاب سلیم بن قیس الهلالی: ص 642، 654. الغدیر: ج 6 ص 341 - 350 بحار الانوار: ج 30 ص 411 - 427.
 - 3- ارشاد القلوب: ص 246، 268، و از او: بحار الانوار: ج 29 ص 42، 43 ح 18 و ج 8 (قدیم): ص 82 س 16.

نماز خواندن به جای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در زمان حیات آن حضرت

*نماز خواندن به جای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در زمان حیات آن حضرت (1)

در روزهای آخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، لشکر اسامه (2) به دستور حضرت از مدینه حرکت کرد و تا دو منزل از مدینه به نام جُرف دور شد، و به امر اکید پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ابوبکر و عمر نیز جزو آنان بودند.

از سوی دیگر، عایشه و حفصه - که دو جاسوس ابوبکر و عمر در منزل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند - به پدران خود خبر دادند که حال پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مساعد نیست و باید هر چه زودتر باز گردند. ابوبکر و عمر از همان جا مخفیانه و شبانه به مدینه بازگشتند!

صبح آن روز، چون پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، و از شدت ضعف نمی توانست به نماز جماعت بیاید و محراب هنوز خالی بود، ابوبکر به محراب رفت و در جواب اعتراض مردم به دروغ گفت که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خود چنین دستور داده است! پشت سر او نیز منافقین صف بستند و نماز را شروع کردند.

بلال مؤذن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که اوضاع را چنین دید، دوید و حضرت را خبر کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در عین مریضی و ضعف شدید آمد، و ابوبکر را کنار زد و خود نماز خواند. سپس در همان پایین منبر نشست و حدیث مشهور ثقلین را بیان فرمود، که البته در غدیر نیز بیان فرموده بود.

دستور آتش زدن خانه حضرت زهرا علیها السلام و فرستادن عمر

*دستور آتش زدن خانه حضرت زهرا علیها السلام و فرستادن عمر (3)

یکی از بزرگ ترین مطاعن ابوبکر این است که عمر به دستور خود ابوبکر عده ای را برداشت و به درب خانه حضرت فاطمه علیها السلام هجوم برده و خانه وحی را به آتش کشیدند. این حقیقت به قدری غیر قابل انکار است که به نقل متواتر شیعه و عامه خود ابوبکر در لحظه مرگ گفت: کاش سه کار را انجام نمی دادم؛ ... ای کاش نسبت به خانه فاطمه پرده دری نمی کردم...!

ص: 92

1- کتاب سلیم بن قیس الهلالی: ص 899. بحار الانوار: ج 28 ص 109 - 111، 130 - 174.

2- به ص 72 مراجعه شود.

3- السبعة من السلف (فیروزآبادی) ص 12. تاریخ الامم و الملوک (طبری): ج 4 ص 52. الامامة والسياسة: ج 1 ص 18. مروج الذهب: ج 1 ص 414. جامع الاحادیث (سیوطی): ج 17 ص 47 ح 9090. العقد الفرید: ج 2 ص 254. بحار الانوار: ج 28 ص 227، 231، 339، 356.

اوج نفاق ابوبکر آن جاست که پس از هجوم به بیت ولایت، وقتی امیر المؤمنین علیه السلام را سر و پای برهنه و ریسمان در گردن به مسجد بردند، ابوبکر تا چشمش به حضرت افتاد فریاد برآورد که او را رها کنید! آری این گونه است اوج نفاق و نهایت دورویی و تزویر و شدت خباثت و کفر.

غصب فدک و تکذیب قرآن

*غصب فدک و تکذیب قرآن (1)

حادثه غم انگیز و پرفتنه غصب فدک نه این است که در این جا از آن گفتگو شود. ماجرای فدک به اصل مسئله ولایت و خلافت باز می گردد، و دامنه آن بسیار وسیع است. غصب فدک از بزرگ ترین جنایاتی بود که دشمنان دین و منافقین انجام دادند.

همین اهمیت و عظمت است که حضرت زهرا و امیر المؤمنین علیهما السلام - که عالم به غیب اند - مقصد شوم آنان را خوب بر ملا کردند و آبرویشان نزد همگان رفت. خطابه پر محتوای فاطمی و احتجاج های مکرر و قاطع علوی و سایر ائمه علیهم السلام خود بهترین دلیل بر این مدعی است.

و اما به غیر از اصل جریان غصب فدک، به عنوان اشاره، در جریان غصب فدک چندین طعن هست:

1. ردّ شهادت امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و ام ایمن و اسماء بنت عمیس توسط ابوبکر و عمر، و تهمت این که اینان به منفعت خود شهادت می دهند! (2)

2. تکذیب آیه تطهیر و اصرار بر این که - نعوذ بالله - حضرت زهرا علیها السلام معصیت می کند!

3. تصمیم ترور (3) و قتل امیر المؤمنین علیه السلام در نماز صبح به دست خالد، که نقشه شان بر ملا شد و در این قضیه بسیار مفتضح شدند.

ص: 93

1- مسند احمد بن حنبل: ج 1 ص 13. کتاب سلیم بن قیس الهلالی: ص 677، 678. مروج الذهب: ج 3 ص 252. معجم البلدان: ج 4 ص 238. دلائل الامامة (طبری): ص 36، 39. شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید): ج 4 ص 77 - 100. تهذیب الآثار (طبری). مسند علی بن ابی طالب علیه السلام: ص 213 ح 348. المختصر فی اخبار البشر: ج 1 ص 178. السبعة من السلف: ص 35، 36. مجمع الزوائد: ج 9 ص 39. الغدیر: ج 7 ص 190 - 197. بحار الانوار: ج 28 ص 302 و ج 29 ص 105 - 415، و موارد بسیار دیگر که به همین مقدار اکتفا می شود. علاقمندان می توانند به همین مراجع و پاورقی های آدرس بحار الانوار مراجعه کنند. هم چنین در مورد فدک کتاب های مستقل بسیاری تألیف شده، که با مراجعه به کتاب نامه های حضرت زهرا علیها السلام واضح می گردد.

2- به ص 108 مراجعه شود.

3- به ص 78 مراجعه شود.

4. جعل حدیث: نَحْنُ مَعَاشِرَ الْاَنْبِیَاءِ لَا نُورِثُ مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةً: ما گروه انبیا ارث برده نمی شویم (کسی از ما ارث نمی برد). آن چه باقی می گذاریم صدقه است. و نسبت دادن این عبارت به پیامبر صلی لله علیه و آله و سلم همراه با شاهدانِ دروغینِ حاضر در مجلس.

5. تطمیع مردم برای مال دنیا. از کارهای شیطنت آمیز ابوبکر و عمر این که در جریان فدک، وقتی حضرت زهرا علیها السلام از هر طرف راه را بر ابوبکر بست، وی با حيله گری مردم را داخل در مسئله فدک نمود؛ و گفت که فدک فیی مسلمین و حق همگانی است! و رسماً مردم را در این باره مورد خطاب قرار داد.

در آن سوی فتنه، حتی یک نفر از آن مردم بی حمیت و دین فروخته انکار و اعتراض نکرد. پس همگی راضی به غصب فدک بودند، و گویا از این کلام ابوبکر لذت بردند و آن را تأیید کردند! لذا حضرت زهرا علیها السلام در همان جا مردم را بسیار سرزنش کرد و خطاب هایی به مردم حاضر در مسجد داشت، ولی باز هیچ کس حرفی نزد!؟ به همین خاطر حضرت زهرا علیها السلام در وصیت خود صریحاً فرمود که آن امتی که فدکم را غصب کردند در نماز و دفن من شرکت نکنند، و قبرم از آنان مخفی باشد.

در ادامه نیز، پس از خطبه حضرت زهرا علیها السلام، ابوبکر به منبر رفت و نسبت به ساحت مقدس اهل بیت علیهم السلام بسیار هتاکی نمود. در ضمن باز هم مردم را تطمیع به پول و زر و سیم نمود، و از این راه مردم را در غصب فدک به کمک خود گرفت.

منع خمس از اهل بیت علیهم السلام

*منع خمس از اهل بیت علیهم السلام (1)

امام علیه السلام فرمود: خداوند خمس را واجب نمود که نصیب آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم باشد. ولی ابوبکر از روی حسد و دشمنی (که با اهل بیت علیهم السلام داشت) نصیب آن ها را نداد و... و ابوبکر اول کسی بود که آل محمد علیهم السلام را از حقشان منع نمود.... عمر نیز به همین روش عمل کرد و حق آل محمد علیهم السلام را نداد و همچون ابوبکر رفتار کرد.

اعتراض بزرگان صحابه و اعتراض پدر ابوبکر بر او

چنان چه در قرآن و احادیث متعدد و متواتر آمده، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همه مردم مرتد

ص: 94

و گمراه شدند مگر سه نفر: سلمان و ابوذر و مقداد، و طبق بعضی روایات عمار هم اضافه شده، و گاهی سه نفر دیگر نیز اضافه شده است.

(1)

البته این نکته نیز در احادیث آمده و تاریخ هم نشان می دهد که با گذشت مدتی، کم کم چندین نفر دیگر نیز پی به اشتباه خود برده و به سوی امیر المؤمنین علیه السلام بازگشتند.

در این جا و غیر از اعتراض امیر المؤمنین و حضرت زهرا علیهما السلام، نمونه هایی از اعتراض های صحابه و دیگران نسبت به ابوبکر و در واقع نسبت به اصل غصب خلافت و منافقین را بیان می کنیم:

1. سلمان و ابوذر و مقداد و عمار از ابتدای غصب خلافت مخالفت نمودند، تا وقتی که امیر المؤمنین علیه السلام را به زور و با دست بسته بیعت جعلی دادند، آنان نیز با زور و ضرب و شتم بیعت کردند. البته در این بین کلمات و اعمال معترضانه بسیاری داشتند. اضافه بر این، سلمان و ابوذر و ابی بن کعب و...، در موارد مختلف و از همان روزهای ابتدائی خلافت احتجاج های دیگری نیز داشتند. (2)

2. ابان بن تغلب از امام صادق علیه السلام سؤال کرد: آیا کسی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود که در ابتدای غصب خلافت به ابوبکر اعتراض کند. حضرت فرمود: آری. سپس جریان را بیان فرمودند که مضمون آن چنین است:

پس از گذشت چند روزی از غصب خلافت، دوازده تن از اصحاب خالص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین علیه السلام، بین خود تصمیم گرفتند به مسجد رفته و ابوبکر را از منبر پائین بکشند و کار غاصبین را یکسره کنند.

ولی قبل از اقدام به این عمل، نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمدند و از آن حضرت برای این کار اجازه گرفتند. حضرت از اقدام عملی و جدی آن ها را منع نمود، و تنها اجازه داد تا به مسجد رفته و اتمام حجت کنند.

ص: 95

1- احادیث ارتداد و افتراق امت: بحار الانوار: ج 28 ص 2 - 36، 94، 236، 239، 251، 257 - 261، 264، 267، 268، 282، 352، 355.

2- الاحتجاج: ص 110 - 115 (چاپ نجف: ج 1 ص 149 - 157). کشف الیقین (الیقین): ص 170 - 172، و از این دو: بحار الانوار: ج 29 ص 79 - 90، و نیز در: ج 28 ص 221 - 226، 247 - 250.

این دوازده تن به مسجد رفتند و در حالی که ابوبکر بر روی منبر بود، تک تک برخاستند و با ابوبکر احتجاج کرده و او را مفتضح ساختند، که کلمات تک تک این صحابه موجود و ماجرای آن مفصل است.

این دوازده نفر به ترتیب سخن گفتنشان در مسجد عبارتند از:

خالد بن سعید بن عاص، سلمان، ابوذر، مقداد، بریده اسلمی، عمار، اُبی بن کعب، خزیمه بن ثابت، ابوالهیشم بن التیهان، سهل بن حنیف، عثمان بن حنیف، ابویوب انصاری.

ابوبکر در طول سخن گفتن این دوازده نفر بی جواب بر روی منبر نشسته بود، و در این ماجرا او و همدستانش بسیار مفتضح شدند. تا جایی که ابوبکر و عمر پس از این قضیه به خانه های خود رفتند و تا سه روز بیرون نیامدند. پس از سه روز، هواداران آنان با عده بسیاری به طرفداریشان آمدند، و باز حکومت را قوی نموده و به جنایات خود ادامه دادند. امیر المؤمنین علیه السلام و اصحاب آن حضرت نیز همچنان به وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم عمل نموده و صبر کردند. (1)

3. ابوبکر به اسامه بن زید - که به امر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سرلشکر اینان بود و به بیرون مدینه اعزام شده بود (2) - نامه نوشت تا بیاید و با او بیعت کند. اسامه جواب نامه او را معترضانه نوشت، و وقتی که وارد مدینه شد با ابوبکر احتجاج کرد و ماجرای امر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به سلام کردن به علی بن ابی طالب علیه السلام به لقب امیر المؤمنین را یادآور شد و رسماً اعتراض نمود. (3)

4. از همه این ها گذشته، مسئله غضب خلافت به قدری مُضحکانه بود که حتی پدر ابوبکر از جمله معترضین نسبت به اوست:

ابوبکر به پدر خود نامه نوشت تا برای بیعت با او به مدینه بیاید. پدرش پس از کلماتی در جواب او نوشت: از ابی قحافه به ابی بکر. اما بعد، نامه تو به دست من رسید، آن را نامه شخصی احمق یافتم که بعضی (قسمت هایش) بعضی دیگر را نقض می کند؛ (چرا

ص: 96

1- الاحتجاج: ص 47 - 50. الخصال: ص 461 - 465. الیقین: ص 447 ب 170، و از این موارد: بحار الانوار: ج 28 ص 189 - 203، 208 - 227، و نیز: ج 29 ص 91 - 97.

2- به ص 72 مراجعه شود.

3- الاحتجاج، ج 1 ص 88 (چاپ نجف: ج 1 ص 114 و 115)، و از او: بحار الانوار: ج 29 ص 91 - 94 ح 1 و ص 96، 97.

که) باری می گویی جانشین خدا، و دفعه ای می گویی جانشین رسول الله، و سپس (می گویی) مردم (به خلافت من) راضی شدند، و این امری گوناگون است...» (1).

5. ماجرای مالک بن نویره، که ذیلاً به آن اشاره می شود.

ماجرای مالک بن نویره

*ماجرای مالک بن نویره (2)

ماجرای مالک بن نویره از بدترین و وقیح ترین جنایات دوران حکومت ابوبکر است، آن هم در ابتدای حکومت غاصبانه او. خلاصه جریان - که شیعه و عامه به تواتر آن را نقل کرده اند - چنین است:

اندکی پس از شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، مالک بن نویره رئیس قبیله «یربوع» زکات قبیله اش را جمع آوری کرد و به مدینه آورد تا به دست وصی بر حق پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام تقدیم کند. وقتی به مدینه رسید، با کمال تعجب دید خلافت غصب شده و ابوبکر بر منبر نشسته و اوضاع کاملاً به هم ریخته است! وی در مسجد اعتراض خود را بیان داشت و غدیر را یادآور شد، چرا که خود نیز در غدیر حضور داشت. غاصبین خلافت هم طبق معمول با ضرب و شتم او را از مسجد بیرون انداختند.

از سوی دیگر، هنگامی که ابوبکر بر سر کار آمد و کم کم حکومتش مستقر شد، به تمام سران قبایل اطراف مدینه نوشت که زکات خود را روانه بیت المال و حکومت کنند. مالک بن نویره که از دوستداران اهل بیت علیهم السلام و شیعیان بود از دادن زکات امتناع کرد و گفت که خلیفه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است.

در پی این سرپیچی، ابوبکر سرلشگر تازه مسلمان! و تازه به دوران رسیده حکومت خود خالد بن ولید را همراه با لشکری به سوی قبیله مالک فرستاد. وقتی لشکر مالک از دور نمایان شد، قبیله مالک مهیای نبرد شدند. ولی مالک با حيله گفت که قصد جنگ ندارند و مهمان آمده اند.

ص: 97

1- الاحتجاج: ج 1 ص 87، 88 (چاپ نجف: ج 1 ص 114، 115). کشف الیقین (الیقین): ص 95. امالی المفید: ص 90، 91، و از او: بحار الانوار: ج 29 ص 94 - 96.

2- تاریخ الامم و الملوک (طبری): ج 2 ص 502. الامامة (ابن حجر): ج 2 القسم الاول ص 99. الصراط المستقیم: ج 2 ص 279، 280. تاریخ ابی الفداء: ج 1 ص 158. تاریخ ابن عساکر: ج 5 ص 105، 112. تاریخ ابن الاثیر: ج 3 ص 149. تاریخ ابن کثیر: ج 6 ص 321. تاریخ الخمیس: ج 2 ص 233. اسد الغابة: ج 4 ص 295. الغدیر: ج 7 ص 158 - 178. الفضائل (ابن شاذان): ص 75، و از او: بحار الانوار: ج 30 ص 343 - 346 ح 163 و ص 350، 351، 471 - 495. حیاة محمد صلی الله علیه و آله و سلم (دکتر هیکل مصری).

مالک بن نویره هم از آن ها پذيرایی کرد و بر سر سفره او نشستند. ولی به يکباره و با نقشه قبلی و ناجوانمردانه، خالد بن ولید به خيمه مالک رفت و سر مالک را از تن جدا کرد و به امر ابوبکر او را به قتل رساند! اوج جنایت آن جا بود که خالد در همان شب، به زور و با تهديد به قتل، در کنار بدن غرق به خون مالک با همسراو- که بسیار زیبا بود- همبستر شد!!!

سپس تمامی مردان قبیله را نیز کشتند، و تمام اموال قبیله بزرگ مالک را به عنوان غنیمت جنگی، و زنان و فرزندان آنان را به عنوان اسیر جنگی به مدینه آوردند!!

از سوی دیگر خبر جنایات خالد در مدینه پیچیده بود، و حتی مهم ترین افراد سقیفه می خواستند خالد را مجازات کنند. ولی ابوبکر با کمال بی شرمی به شدت از این کار جلوگیری کرد، و نه دادخواهی خون مالک و مردان قبیله او را نمود، و نه حدّ زنا - که در عده وفات با همسر مالک همبستر شده بود - را بر او جاری کرد! علاوه او را تمجید هم نمود و لقب «سیف الله» را به او داد! و اموال قبیله مالک و نیز زنان و بچه های آنان را به عنوان کنیز و غلام بین مردم مدینه تقسیم کرد!!!

البته مخفی نماند، چنان چه در تاریخ آمده و با دقت بیشتر در ماجرای مالک معلوم می شود، ظاهراً گرفتن زکات از مالک بهانه ای بیش نبود، و دشمنی مالک با ابوبکر و عمر به زمان حیات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بازمی گردد.

هم چنین برخورد شدید مالک پس از غصب خلافت - که در بالا- اشاره شد - و مشاجره ای که بین او و غاصبین بر سر امامت امیر المؤمنین علیه السلام در مسجد رخ داد، مهم ترین باعث این رفتار وحشیانه و بی شرمانه بود، نه صرف گرفتن زکات. در واقع جریان طلب زکات بهانه ای بود برای لشکر کشی خالد به سوی مالک، تا این سدّ راه و مخالف حکومتشان را نیز از میان بردارند.

این جریان به قدری مایه آبروریزی است، که دکتر هیکل مصری - از نویسندگان مشهور و معاصر عامه - با سرافکنندگی تمام در کتاب «حياة محمد صلی الله علیه و آله و سلم» اقرار کرده جنایات خلفا در ماجرای مالک بن نویره تاریخ اسلام را سیاه کرده است.

* تکلم در حال نماز (1)

پس از گذشت چند روزی از غصب خلافت و فدک و احتجاج امیر المؤمنین علیه السلام، ابوبکر و عمر تصمیم به ترور آن حضرت توسط خالد و در لحظه سلام نماز صبح گرفتند.

صبح هنگام که امیر المؤمنین علیه السلام به مسجد آمد و در صف نماز ایستاد، خالد آمد و کنار آن حضرت نشست. از سوی دیگر، ابوبکر در بین نماز متوجه عواقب و پیامدهای این نقشه - یعنی ترور امیر المؤمنین علیه السلام به این شکل و نه اصل ترور - شد، و چون به عاقبت آن اندیشید سخت پشیمان شد. از طرفی هم در میان نماز بود و نمی توانست به خالد بفهماند که جنایتی که به او گفته بود انجام ندهد. به همین خاطر سلام نماز را به قدری طول داد که نزدیک بود آفتاب طلوع کند!

سرانجام تصمیم خود را گرفت و در میان نماز خطاب به خالد گفت: ای خالد، کاری را که گفته بودم انجام دهی انجام نده، و گر نه (یعنی اگر انجام دهی) تو را خواهم کشت. و سپس نماز خود را سلام داد!!

نماز که تمام شد، امیر المؤمنین علیه السلام خالد را بر زمین زد و روی سینه اش نشست و شمشیرش را گرفت تا او را بکشد. اهل مسجد جمع شدند و حضرت را به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم قسم دادند و حضرت او را رها کرد. پس از آن جنجالی به پاشد و دشمنان در این قضیه بسیار مفتضح شدند.

این قضیه به قدری مشهور است که در فقه عامه تکلم در حال نماز صحیح است، و دلیل آن هم همین عمل ابوبکر است!

کلام ابوبکر «اقیلونی...» و...

* کلام ابوبکر «اقیلونی...» و... (2)

از جمله مطاعن غاصبین خلافت، تواضع هایی است که برای فریب مردم انجام

ص: 99

- 1- برای توضیح بیشتر و آدرس ها به ص 78، عنوان «تصمیم ترور و قتل امیر المؤمنین علیه السلام» مراجعه شود.
- 2- مسند احمد بن حنبل: ج 1 ص 13، 14. مجمع الزوائد (هیثمی): ج 5 ص 183. الامامة و السياسة: ج 1 ص 16. الصفوة: ج 1 ص 99. المجتبی (ابن درید): ص 27. عیون الاخبار (ابن قتیبه): ج 2 ص 234. کنز العمال: ج 3 ص 126، 135، 136. الرياض النضرة: ج 1 ص 167، 177. تاریخ الامم و الملوک (طبری): ج 3 ص 203، 210. تاریخ ابن کثیر: ج 5 ص 247. سّر العالمین (غزالی): ص 22. تاریخ الخلفاء: ص 47، 48. تاریخ یعقوبی: ج 2 ص 107. شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید): ج 1 ص 134 و ج 3 ص 8، 14 و ج 4 ص 167. سیرة ابن هشام: ج 4 ص 340. السیرة الحلیبة: ج 3 ص 388. حدیقة الشیعة: ص 250. اعجاز القرآن: ص 115. العقد الفرید: ج 2 ص 158. الطرائف: ج 2 ص 402. الفصول المختارة من العیون والمحاسن: ج 7 ص 197. الصراط المستقیم: ج 2 ص 294، 296، 300. کشف المحجّة: ص 67. الغدیر: ج 2 ص 42 و ج 7 ص 104، 105، 108، 118. بحار الانوار: ج 30

می دادند. در حالی که اگر کسی به حق لایق مقام خلافت باشد حق ندارد چنین توابع هایی داشته باشد، و اگر واقعاً چنین اند که گفته اند پس لایق مقام خلافت نیستند. از جمله این کرنش های منافقانه، جملاتی است که ابوبکر گفته است:

باری ابوبکر بر روی منبر گفت: اقیلونی اقیلونی، فلست بخیرکم: مرا رها کنید مرا رها کنید، من بهترین شما نیستم.

باری دیگر گفت: ولایتکم و لست بخیرکم: والی (و حاکم) شما شدم و (این در حالی بود که) من بهترین شما نبودم.

و بارها گفته است: انَّ لی شیطاناً یُعْتَرِینِی فَاِنْ اسْتَقَمْتُ فَأَعِینُونِی ، وَ انَّ زِغْتَ فِقْمُونِی: من شیطانی دارم که مرا فریب می دهد. پس هر گاه به راه راست رفتم کمکم کنید، و هر گاه به راه نادرست رفتم راهنمایی ام نمائید.

این سه عبارت به شکل ها و مضامین مختلف در کتاب های شیعه و بیشتر در عامه به تواتر آمده، و گاهی با هم و یا به شکل ترکیبی آمده است.

جهل ابوبکر نسبت به احکام و تفسیر و...

*جهل ابوبکر نسبت به احکام و تفسیر و... (1)

ابوبکر در بسیاری از موارد و جریانات در جزئی ترین مسائل شرعی از جواب باز می ماند! اضافه بر چندین ماجرای مفصل که از سؤالاتی که بزرگان یهود و نصاری مطرح می کردند، و او و همدستانش حتی نیم جواب هم نداشت، و تنها امیر المؤمنین علیه السلام بود که با داد اسلام می رسید و جواب آنان را می فرمود.

هم چنین ابوبکر هیچ آشنایی با تفسیر نداشت، که از جمله در مورد آیه «وفاکهة و ابا» (2) است. این آیه در مورد عمر نیز آمده، و او هم از جواب عاجز مانده است. (3)

ص: 100

1- سنن الدارمی: ج 2 ص 359، 365، 366. تفسیر الطبری: ج 6 ص 30. السنن الکبری (بیهقی): ج 6 ص 223، 234. ترتیب الجامع الکبیر: ج 6 ص 20. تفسیر ابن کثیر: ج 1 ص 260. سنن الترمذی: ج 4 ص 420 (کتاب الفرائض، باب 10): ج 6 ص 2100، 2101. سنن ابن ماجه: ج 3 ص 163. سنن ابی داود: ج 2 ص 17. مسند احمد بن حنبل: ج 4 ص 224. الموطأ (مالک): ج 1 ص 335. الصراط المستقیم: ج 2 ص 296. السبعة من السلف: ص 90. الشافی: ج 4 ص 193. تلخیص الشافی: ج 4 ص 25. الغدیر: ج 7 ص 103، 105. بحار الانوار: ج 30 ص 506 - 516.

2- عبس: 31

3- به ص 119 مراجعه شود.

تعیین عمر به عنوان خلیفه

*تعیین عمر به عنوان خلیفه (1)

ابوبکر در لحظه مرگ خود رسماً عمر را به عنوان خلیفه پس از خود تعیین کرد، و با این کار آخرین و یکی از بزرگ ترین جنایات را مرتکب شد. این در حالی بود که ادعای خودشان در غصب خلافت و خلافت ابوبکر جماعت مسلمین بود، نه تعیین از سوی یک نفر! پس با چه مجوزی به تنهایی عمر را برای پس از خود تعیین کرد؟!

لحظات مرگ ابوبکر

*لحظات مرگ ابوبکر (2)

ابوبکر در لحظه جان کندن بسیار وای و ویل می کرد، و گفت که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امیر المؤمنین علیه السلام را می بیند که صحیفه ملعونه اشان را نشان می دهند و او را به تابوت وعده می دادند. هم چنین در آن لحظه از عمر بدگویی کرد که او مرا گمراه نمود. (3)

از دیگر جملات ابوبکر لحظه مرگ این جمله است: لیتنی کُنتُ تبنة فی لَبَنَةٍ . لَیْتَ أُمِّی لَمَ تَلدنی: ای کاش من گاهی در خشتی بودم. ایکاش مادرم مرا نژائیده بود.

هم چنین کلامی دیگر در لحظه جان کندن گفت، که شیعه و عامه به تواتر نقل کرده اند: ... ای کاش نسبت به خانه فاطمه پرده دری نمی کردم...!

کلمات و جزئیات دیگری نیز در مورد لحظات مرگ ابوبکر نقل شده که بسیار عجیب است. (4)

بیعت ابوبکر: حادثه ای ناگهانی و بدون تدبیر

*بیعت ابوبکر: حادثه ای ناگهانی و بدون تدبیر (5)

در بسیاری از منابع عامه و نیز در منابع شیعه آمده است که عمر در زمان خود بر روی منبر گفت:

ص: 101

-
- 1- کتاب سلیم بن قیس الهلالی: ص 693. الاستغاثة: ص 22. بحار الانوار: ج 30 ص 316، 355، 519 - 523.
 - 2- تاریخ الامم و الملوک (طبری): ج 3 ص 419، 424 و ج 4 ص 52. الکامل (ابن اثیر): ج 2 ص 418، 424. الصراط المستقیم: ج 3 ص 102. الصواعق المحرقة: ص 7. الاستیعاب: ج 2 ص 256. شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید): ج 1 ص 164، 165.
 - جامع الاحادیث (سیوطی): ج 17 ص 47 ح 9090. مسند ابی یعلی: ج 7 ص 430. الزام الناصب: ص 97. کتاب سلیم بن قیس الهلالی: ص 820، 825. ارشاد القلوب: ص 392. کنز العمال: ج 5 ص 631 ح 14113. مجمع النورین (مرندی): ص 196. منهاج الکرامه (علامه). اثبات الهداة: ج 2 ص 343 ح 103، و از او: بحار الانوار: ج 30 ص 519 - 522.

3- به ص 53 مراجعه شود.

4- اثبات الهداة: ج 3 ح 199، 200، 202 - 204.

5- صحيح البخارى: ج 10 ص 44 (باب رجم الحبلى من الزنا اذا احصنت). مسند احمد بن حنبل: ج 1 ص 55. تاريخ ابن كثير: ج 5 ص 246. تاريخ الامم والملوك (طبرى): ج 3 ص 200، 205، 210. سيرة ابن هشام: ج 4 ص 238. السيرة الحلبية: ج 3 ص 388، 392. الكامل (ابن اثير): ج 2 ص 135، 327. انساب الاشراف: ج 5 ص 15. تيسير الوصول: ج 2 ص 42، 44. النهاية (ابن اثير): ج 3 ص 237. الرياض النضرة: ج 1 ص 161. الصواعق المحرقة: ص 5، 8. تاج العروس: ج 1 ص 568. التمهيد (باقلانى): ص 196. شرح نهج البلاغه (ابن ابى الحديد): ج 2 ص 19. كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 693، واز او: بحار الانوار: ج 30 ص 316. الغدير: ج 5 ص 370 و ج 7 ص 79. بحار الانوار: ج 28 ص 314 و ج 30 ص 443 - 470 و ج 8 (قديم) ص 249 س 4.

كَانَتْ بَيْعَةَ ابوبكر فَلْتَةً، وَقَى اللّهُ الْمُسَدِّ لِمِمينَ شَرِّهَا. فَمَنْ عَادَ الّیِّ مِثْلَهَا فَاقْتُلُوهُ: جریان بیعت ابوبکر فلته ای (حادثه ای ناگهانی و بدون تدبیر) بود، که خدا مسلمین را از شر آن نگاه دارد. از این پس هر کس همانند آن (بیعت را تکرار) کرد او را بکشید!!

این کلام عمر به عبارت های دیگر نیز آمده، که همه حاوی همین مضمون هستند. البته سخنان دیگری هم از قول عمر نقل شده، که بر ضد ابوبکر است. [\(1\)](#)

ص: 102

1- به ص 52 - 54 و 85 مراجعه شود.

عمر بن خطاب از لحاظ نَسَب از نادرترین افراد در میان عرب است!! چرا که نسب و زنازادگی او با تمام جزئیات ضبط شده است! او عمر بن خطاب بن نفیل بن عبدالعزی بن کعب بن لؤی بن غالب، ملقب به «زُفَر»، «حَبْتَر»، «حَبْشَى»، «صَدَّهَّاکِ»، «عَدوی»، «ابن ام شلمة»، «ابن السوداء»، «ابن الصَّهَّاکِ الحَبْشِیة» و «ابن اللِّخْناء» است. کنیه اش «ابوحفص»، «ابوالشور» و «ابوحجر» است.

توضیح نسب او- که خود داستانی است!- در صفحات بعد می آید. (1) در این جا فقط همین قدر که مادرش «حتمه» نام داشته و مشهور به زنا بوده است. این حتمه و دوزن دیگر به نام «ساره» و «ریاب» مشهور بودند که آواز می خواندند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را مسخره می کردند.

ص: 103

1- به ص 132 مراجعه شود.

عمر در جاهلیت دلال درازگوش و طبق نقلی شترچران بوده، و پدرش خطاب در جاهلیت دزدی مشهور در میان قریش بوده است.

از نظر جسمی قذبلند، لاغر، سرش بی مو و گندمگون و طبق نقلی سیاه چهره بوده، و کارهای خود را با دست چپ انجام می داد، و انگشترش را نیز به دست چپ می کرده، و انسانی پرحور بوده است.

فرزندان او: عبد الله، عبیدالله، عاصم، زید، عبدالرحمن و حفصه هستند، و گاهی فرزندان دیگری نیز برای او ذکر کرده اند.

سن او به اختلاف اقوال 52 و یا 54 و یا 55 و یا 60 و یا 63 و یا 65 سال، و مدت خلافت غاصبانه اش ده سال و شش ماه و چهار روز بوده است.

تندخویی و غضب و تازیانه عمر مشهور بین همه بوده، و حتی عامه نیز بسیار در کتاب هایشان به آن اقرار دارند. حتی در تاریخ آمده هنگامی که غضب می کرد سبیل خود را پیچ می داد و دست خود را به دندان می گرفت! (1) از مطاعن اوست:

کشتن دختر خود در جاهلیت

*کشتن دختر خود در جاهلیت (2)

عمر شخصی شدیداً قسی القلب و سنگدل بوده است. داستان سیلی که به خواهرش زده، و نیز تازیانه مشهور او در بین مردم حتی در کتاب های عامه مکرراً آمده است. تا جایی که خود نقل کرده اند چندین زن حامله با دیدن او وحشت کرده و سقط کردند.

اوج سنگدلی عمر داستان زنده به گور کردن دختر او به دست خودش است، که خود تعریف کرده و بسیار جانسوز است. که در آخر هم گفته است: هنوز صدای بابا بابای او در گوشم است، هنگامی که خاک بر روی او می ریختم!!

ص: 104

1- تاریخ مدینه دمشق (ابن عساکر): ج 44 ص 3-22، 378. عیون الاخبار (ابن قتیبه): ج 3 ص 224. جمع الجوامع (سیوطی): ص 7-300. سیره عمر بن الخطاب (ابن جوزی): ص 117 العقد الفرید: ص 1-187، و از همه این موارد: الرسول الاعظم صلی الله علیه و آله و سلم مع خلفائه (مهدی قرشی): ص 115، 116. کتاب سلیم بن قیس الهمالی: ص 684. مجمع البحرین: ج 6 ص 53 (ماده «حنتمه»). الانوار النعمانیة: ج 1 ص 61. الاستیعاب: ص 1155-1157. تهذیب الآثار (طبری). مسند عبد الله بن عباس: ج 1 ص 85، 86. سیر اعلام النبلاء (چاپ جدید): ج 2 ص 525، 531. الطبقات (ابن سعد): ج 3 ص 239. تاریخ المدینه المنوره (ابن شبه نمیری، چاپ جدید): ج 3 ص 839. الموفقیات: ص 602. شاخه طویبی (میرزا حسین نوری، خطی). اثبات الهداة: ج 2 ص 348 ح 117. بحار الانوار: ج 17 ص 383، 385، 386 ح 52 و ج 30 ص 151، 370 و ج 31 ص 108-113، 115-120 و ج 37 ص 140 ح 33 و ص 160 و ج 43 ص 171 و ج 8 (قدیم): ص 255 س 33.

2- المجموع شرح المهدب: ج 19 ص 189، و نیز در: روح البیان: ج 3 ص 111، و الجامع لاحکام القرآن (قرطبی): ج 7 ص 97، همین قضیه دختر کشی عمر آمده و البته تصریح به نام عمر نموده اند. ولی از قرائن مشخص است که شخص همان عمر است.

اعتراض به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

*اعتراض به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (1)

عمر در موارد مختلف به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم رسماً اعتراض می کرد، و با کمال بی شرمی اعمال آن حضرت را علناً مورد اشکال و انتقاد قرار می داد و اعتراض می کرد! از جمله این موارد است:

1. هنگامی که عبدالله بن ابی بن سلول - که از منافقین مشهور مدینه بود - از دنیا رفت، به جهات خاصی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بر سر جنازه او حاضر شد و خواست نماز بر بدن او گذارد. در این جا عمر با بی حیایی به حضرت اعتراض کرد؛ که چرا بر منافقی نماز می گذاری تا در یکی از تکبیرهای نماز میت برای او دعا کنی!! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم او را ساکت کرد، و فرمود که من برای این نماز خواندم که هفتاد نفر از قوم او با این عمل من مسلمان می شوند، و از آن گذشته من در نماز او را نفرین کردم.

2. در صلح حدیبیه، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می خواست پیمان صلح با کفار را بنویسد، عمر اعتراض کرد و گفت: آیا ما نسبت به دینمان پست و خوار شویم؟ سپس در میان لشکر مسلمین می گشت و آنان را با این کلام خود تحریک می کرد، و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در این باره بسیار آزار دید.

3. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به امر خداوند تمامی درهایی که از خانه های صحابه به مسجد باز می شد بست، الا درب خانه امیر المؤمنین علیه السلام. عمر معترضانه از آن حضرت خواست تا از منزل او نیز راهی به مسجد باز باشد، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم اجازه نداد. عمر گفت به اندازه پنجره و آن حضرت اجازه نداد. گفت به اندازه یک سوراخ و به اندازه یک سر سوزن، ولی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هیچ کدام را اذن نداد.

در این جا بد نیست گفته شود: بعید نیست دربی که عمر پس از غصب خلافت به آتش کشید همین در بوده، و یکی از باعث های آتش زدن درب خانه صدیقه طاهره علیها السلام کینه ای بود که عمر از این ماجرا به دل گرفته بود.

ص: 105

1- مسند احمد بن حنبل: ج 2 ص 29، 30، 265، 320، 402، 485 و ج 5 ص 250 و ج 6 ص 139. نهج الحق و کشف الصدق: ص 338. التفسیر المنسوب الی الامام العسکری علیه السلام: ص 17، 18. تفسیر القمی: ج 1 ص 302. کتاب سلیم بن قیس الهمدانی: ص 641، 690، 691. بحار الانوار: ج 30 ص 148، 149، 314، 338 - 342.

کلام عمر «دعوه، ان الرجل ليهجر، حسبنا كتاب الله»

*کلام عمر «دعوه، ان الرجل ليهجر، حسبنا كتاب الله» (1)

ساعات آخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، عده ای از جمله عمر و اتباعش بر بالین حضرت بودند. ناگهان حضرت چشم گشود و فرمود: قلم و دوات و کتفی (2) بیاورید، تا بنویسم آن چه را که اگر بدان اخذ کنید هیچ گاه گمراه نشوید.

عمر که در مجلس بود، دانست که آن حضرت چه می خواهد بنویسد. لذا برای این که مانع از این نوشته شود، در حضور همه و در حال حیات رسول الله صلی الله علیه آله و سلم و با کمال وقاحت گفت: دَعَوْه، اَنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُرَ، حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ: واکذاریدش، این مرد هذیان می گوید، کتاب خداوند برای ما بس است!!!

سواى کفرگویی عمر و دیگر نکات دردآور دیگری که در این ماجرا هست، عمر در همین کلام خود سه جمله مخالف با صریح قرآن گفته است:

«دَعَوْه»، مخالف با آیه: «لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا» (3): ندا کردن رسول را مانند ندا کردن بین یکدیگر قرار ندهید (بلکه پیامبر صلی الله علیه آله و سلم را با ادب و احترام صدا کنید).

«ان الرجل ليهجر»، مخالف با آیه: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (4): و او (پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) از سر هوس سخن نمی گوید بلکه آن چه می گوید وحیی است که (بر او) نازل شده است.

«حسبنا كتاب الله»، مخالف با آیه: «أَتَمَّا وَلِيكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (5): همانا سرپرست شما تنها خدا و رسول اوست و کسانی که ایمان آورده اند همان کسانی که نماز به پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند (یعنی امیر المؤمنین علیه السلام).

ص: 106

1- صحیح البخاری: ج 4 ص 85 (کتاب الجهاد، باب هل يستشفع الى اهل الذمة) وج 6 ص 11 (کتاب المرضی). کتاب سلیم بن قیس الهلالی: ص 683، 794. مجالس الشیخ المفید: ص 474، 497، 498. صحیح مسلم: ج 3 ص 1257، 1259. جامع الاصول: ج 11 ص 69-71. مسند احمد بن حنبل: ج 1 ص 355. الطبقات الکبری (ابن سعد): ج 2، ص 37. سّر العالمین (غزالی): ص 21. کشف الیقین: ص 204. الارشاد (مفید): ص 94، 98. اعلام الوری: ص 82، 84. بحار الانوار: ج 22 ص 468، 472-474 وج 30 ص 310، 529-582.

2- کتف: استخوان بزرگ کتف چهارپایان بوده، که در قدیم مطالب مهم و به جای ماندنی را بر روی آن می نوشتند.

3- نور: 63

4- نجم: 3

5- مائده: 55

انکار وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

*انکار وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (1)

هنگامی که خبر شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مدینه پیچید، عمر بیرون آمده و بر درب خانه آن حضرت فریاد می کشید که هیچ گاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نخواهد مرد.

این کار عمر به قدری جاهلانه بود که ابوبکر در همان جا به او گفت: مگر قرآن نمی گوید: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ» (2): (ای پیامبر) تو می میری و آن ها نیز می میرند. و نیز می فرماید: «أَفَأَنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ» (3): اگر (پیامبر) از دنیا برود و یا کشته شود شما به گذشته خود باز می گردید.

به آتش کشیدن خانه وحی

*به آتش کشیدن خانه وحی (4)

این طعن در مورد عمر لازم به توضیح نبوده و حتی کودکان شیعه نیز از جزئیات آن آگاه اند. حادثه آتش زدن درب خانه حضرت زهرا علیها السلام توسط عمر به قصد آتش زدن تمام خانه با اهلش!!

هم چنین ماجراهای بعد آن که منجر به شهادت حضرت محسن علیه السلام و سپس شهادت خود حضرت زهرا علیها السلام شد، از بدترین فجایع و جنایاتی بوده که تاریخ به خود دیده است، و همچنان این آتش شعله ور است تا فرزندش مهدی عجل الله فرجه بیاید و آن را خاموش کند.

ماجرای احراق بیت وحی به قدری عظیم و هولناک است که کتاب هایی مستقلی در این موضوع تألیف شده، و زوایا و جوانب بسیاری دارد که در این مختصر مجال شرح و بسط آن نیست، و در سه عنوان بعدی تنها اشاره ای به آن شده است.

ماجرای جسارت عمر به خانه وحی و حضرت زهرا علیها السلام در نامه ای که خودش به معاویه نوشته مفصلاً آمده است.

ص: 107

1- الطبقات الكبرى: ج 2 ص 54. النهاية (ابن اثیر): ج 1 ص 49، 50. شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید): ج 12 ص 195. الشافی: ج 4 ص 173، 176. صحیح البخاری: ج 5 ص 227. صحیح مسلم: کتاب الوصیة، باب ترک الوصیة لمن لیس له شیء یوصی به ح 1634. سنن الترمذی (الوصایا): ح 2120. جامع الاصول: ج 11 ص 634، 925. الکامل (ابن اثیر): ج 2 ص 215، 218. سنن النسائی: ج 4 ص 240. بحار الانوار: ج 30 ص 582-594.

2- زمر: 30

3- آل عمران: 144

4- الامامة والسیاسة: ج 1 ص 19. کنز العمال: ج 3 ص 139. کتاب سلیم بن قیس الهلالی: ص 558 و 585، 586، 657، 864. العقد الفرید: ج 2 ص 205. الملل و النحل: ج 1 ص 57. انساب الاشراف: ج 1 ص 586. لسان المیزان: ج 1 ص 257. الاختصاص:

ص 185. بحار الانوار : ج 28 ص 38 ، 64 ، 204 ، 205 ، 227 ، 228 ، 231 ، 239 ، 270 ، 271 ، 280 ، 308 و 315 ، 317 ،
ص 321 ، 323 ، 339 ، 348 ، 356 ، 390 و ج 29 ص 192 و ج 30 ص 126 ، 293 ، 293 ، 294 ، 347 - 350 ح 164 و ج 31 ص
.59 ، 60.

جسارت به حضرت زهرا علیها السلام

*جسارت به حضرت زهرا علیها السلام (1)

عمر نسبت به صدیقه طاهره علیها السلام در دو مورد جسارت کرده است:

1. هنگام آتش زدن بیت وحی، عمر درب آتش گرفته را به پهلوئی حضرت زهرا علیها السلام زد، و پس از این که داخل خانه شدند با تازیانه و سیلی و غلاف شمشیر و... به ناموس پروردگار صدیقه طاهره علیها السلام جسارت کرد، که این جنایت را نیز خود عمر در نامه اش به معاویه مفصل توضیح داده است.

2. پس از غصب فدک، هنگامی که حضرت زهرا علیها السلام به خانه ابوبکر رفت و پس از محاجّه دوباره در مورد فدک و مجاب شدن او، قبالة فدک را از ابوبکر بازستاند و به طرف خانه می آمد، عمر راه را بر آن حضرت گرفت و دانست که حضرتش از کجا می آید و چه همراه دارد.

همین که دانست ابوبکر قبالة فدک را پس داده، آن را از حضرت درخواست کرد، و حضرت زهرا علیها السلام از دادن قبالة امتناع کرد. در این جا بود که عمر جسارت و کفر خود را به نهایت رساند و با تمام قدرت به صورت فاطمه زهرا علیها السلام سیلی زد. امام صادق علیه السلام این منظره را بیان می دارد و می فرماید: گویی الآن گوشواره مادرم را می بینم که شکسته است.

شهادت حضرت محسن علیه السلام

*شهادت حضرت محسن علیه السلام (2)

در ماجرای آتش زدن خانه وحی و پس این که عمر با لگد درب خانه را بر صدیقه طاهره علیها السلام کوبید، حضرت خدمتکار خود را صدا زد و فریاد زد: فضّه مرا دریاب، به خدا قسم آن چه در در رحم دارم (فرزندم محسن) کشته شد.

باعث سقط حضرت محسن علیه السلام همان فشار درب آتش گرفته و لگدی بود که عمر به درب سوخته خانه وحی زد، و در نتیجه فشار و لگد او حضرت محسن علیه السلام به شهادت رسید. این حقیقت در احادیث متعدد و کتب تاریخی بیان شده، و حتی خود عمر با کمال وقاحت در نامه خود به معاویه به طور مفصل توضیح داده است!

ص: 108

1- الامامة و السياسة: ج 1 ص 19. کنز العمال: ج 3 ص 139. کتاب سلیم بن قیس الهلالی: ص 558 و 585، 586، 657، 864. العقد الفرید: ج 2 ص 205. الملل و النحل: ج 1 ص 57. انساب الاشراف: ج 1 ص 586. لسان المیزان: ج 1 ص 257. الاختصاص: ص 185. بحار الانوار: ج 28 ص 38، 64، 204، 205، 227، 228، 231، 239، 270، 271، 280، 308، 315، 317، 321، 323، 339، 348، 356، 390 و ج 29 ص 192 و ج 30 ص 126، 293، 293، 294، 347-350 ح 164 و ج 31 ص 59، 60.

2- الامامة و السياسة: ج 1 ص 19. کنز العمال: ج 3 ص 139. کتاب سلیم بن قیس الهلالی: ص 558 و 585، 586، 657، 864.

العقد الفريد: ج 2 ص 205. المملل و النحل: ج 1 ص 57. انساب الاشراف: ج 1 ص 586. لسان الميزان: ج 1 ص 257. الاختصاص:
ص 185. بحار الانوار : ج 28 ص 38 ، 64 ، 204 ، 205 ، 227 ، 228 ، 231 ، 239 ، 270 ، 271 ، 280 ، 308 و 315 ، 317 ،
321 ، 323 ، 339 ، 348 ، 356 ، 390 و ج 29 ص 192 و ج 30 ص 126 ، 293 ، 293 ، 294 ، 347 - 350 ح 164 و ج 31 ص
.59 ، 60.

*ماجرای ریسمان (1)

از جنایات هولناک عمر این است که پس از آتش زدن درب خانه ولایت و جسارت های متعدد به حضرت زهرا علیها السلام، او و اطرافیانش به داخل خانه ریختند و امیر المؤمنین علیه السلام را با سر و پای برهنه بیرون کشیدند! ریسمان به گردن حبل الله المتین و دوم شخص عالم وجود امیر المؤمنین علیه السلام انداختند و برای بیعت با ابوبکر، حضرتش را به مسجد کشیدند!!

امیر المؤمنین علیه السلام طبق دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صبر پیشه کرد و چنین مظلومیت بزرگی را به جان خرید. این صبر حضرت به قدری عجیب بود که مردی یهودی تا این ماجرا را دید اسلام آورد، و خود گفت که من این شخص را دیدم چگونه درب قلعه خیر را به تنهایی از جا کند. چنین شخصی وقتی این گونه صبر می کند قطعاً بر حق است.

ردّ شهادت امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام

*ردّ شهادت امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام (2)

در ماجرای غصب فدک، عمر به امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام نیز جسارت کرد:

هنگامی که غاصبین خلافت و فدک با استدلال های حضرت صدیقه علیها السلام در مورد عصمت آن حضرت و ملکیت فدک رسوا شدند، از سر در ماندگی از حضرت زهرا علیها السلام در مورد فدک شاهد خواستند. آن حضرت امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و ام ایمن همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و اسماء بنت عمیس - همسر ابوبکر - را شاهد آورد، و همه به آن چه حضرت زهرا علیها السلام فرموده بود شهادت دادند.

عمر در این جا با کمال وقاحت گفت علی همسر اوست، و حسن و حسین پسران اویند، و ام ایمن خدمتگزار اوست. اسماء بنت عمیس هم قبلاً همسر جعفر بن ابی طالب بوده و خدمتگزار فاطمه است و به نفع بنی هاشم شهادت خواهد داد. پس همه این شاهدان برای منفعت خود شهادت می دهند. درباره ام ایمن اضافه کرد: او زنی غیر عرب است و با فصاحت نمی تواند شهادت دهد!

ص: 109

1- احقاق الحق: ج 2 ص 368، 369. نهج البلاغه (چاپ جامعه مدرسین): ص 123 بخش «الرسائل» ش 28. اثبات الوصیة (چاپ سوم، نجف): ص 116 - 119. بحار الانوار: ج 28 ص 308، 311، و نیز در: ج 28 ص 220، 227، 228، 261، 269، 270، 299، 300، 308، 314، 317، 322، 388، و ج 30 ص 294، 295، و ج 43 ص 198.

2- کتاب سلیم بن قیس الهلالی: ص 868. زاد المعاد: ص 329. بحار الانوار: ج 28 ص 302، 303 و ج 29 ص 189، 194 - 199.

در این جا امیر المؤمنین علیه السلام این جسارتِ عمر را سخت جواب داد. ولی باز عمر حرف خود را تکرار کرد، و برای بار دوم امیر المؤمنین علیه السلام جواب آن ها را داد. سپس اهل بیت علیهم السلام از نزد آن جماعت بیرون رفتند، و حضرت زهرا علیها السلام فرمود: خدایا، این دو به حق دختر پیامبرت ظلم کردند. خدایا به شدت اینان را مأخوذ فرما.

نسبت مزاح و عصبیت به امیر المؤمنین علیه السلام و اهانت به آن حضرت

*نسبت مزاح و عصبیت به امیر المؤمنین علیه السلام و اهانت به آن حضرت (1)

ابن عباس می گوید: در روزهای آخر عمر، صحبت از خلیفه بعد بود. من امیر المؤمنین علیه السلام را نام بردم. عمر گفت: او (امیر المؤمنین علیه السلام) اهل بطالت و شوخی است!!

در حالی که در مورد امیر المؤمنین علیه السلام در کتب تواریخ و سیر خلافت این قضیه ثبت شده است؛ آن حضرت بسیار متین و باوقار بوده است. به خصوص پس از شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت زهرا علیها السلام که دائما محزون و غمناک بودند.

در نقلی دیگر عمر درباره امیر المؤمنین علیه السلام گفت: چون او کم سن است و بنی عبدالمطلب را دوست دارد، اکراه داریم (او خلیفه شود).

موارد دیگری نیز نقل شده که مرتباً عمر به امیر المؤمنین علیه السلام اهانت می کرد، و برای رعایت ادب از بازگو کردن آن ها خودداری می شود.

نسبت کذب به حضرت زهرا علیها السلام و اهانت به آن حضرت

*نسبت کذب به حضرت زهرا علیها السلام و اهانت به آن حضرت (2)

در ماجرای غصب فدک (3)، عمر چندین مرتبه به حضرت زهرا و اهل بیت علیهم السلام اهانت کرده، که از این قرار است:

1. هنگامی که حضرت زهرا علیها السلام در احتجاج خود برای فدک، عصمت خود را ثابت نمود ابوبکر و عمر نپذیرفتند، حضرت سؤال کرد که اگر چهار نفر بر علیه من به کار زشتی! شهادت دهند یا دو نفر نسبت سرقت به من دهند چه می کنید؟ عمر گفت: بر تو حد جاری می کنیم!!! حضرت در این جا کفر عمر را با این کلامش ثابت کرد.

ص: 110

1- الشافعی: ج 4 ص 202، 205. شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید): ج 12 ص 285، 289. بحار الانوار: ج 30 ص 133، 285 و ج 31 ص 61، 69.

2- کتاب سلیم بن قیس الهلالی: ص 868. زادالمعاد: ص 329. بحار الانوار: ج 29 ص 189، 194 - 199.

3- به ص 92 مراجعه شود

2. پس از این احتجاج، حضرت به آیه تطهیر استدلال کرد و پرسید که اگر عده ای بر علیه اهل بیت علیهم السّلام یا یکی از آنان به شرک یا کفر و یا کار زشتی شهادت دهد، آیا مسلمانان باید از اهل بیت علیهم السّلام بیزاری جویند و آنان را حدّ بزنند؟ عمر پاسخ داد: آری، آنان با سایر مردم یکسان هستند. و بار دیگر حضرت زهرا علیها السّلام عمر را سخت رسوا کرد.

3. سپس ابوبکر از حضرت زهرا علیها السّلام دلیل در مورد ملکیت فدک خواست، که حضرت هم به آیه ذوی القربی و نیز معنی کلمه «قربی» از آیات دیگر از قبیل آیه مودت و آیه خمس استدلال فرمود. هم چنین با آن ها احتجاج نمود که چطور شهادت دو تن دیگر از اصحاب را در قضیه ای که اتفاق افتاده بود فوراً پذیرفته اند، ولی شهادت شاهدان آن حضرت را نپذیرفته اند؟! سپس فضل اهل بیت علیهم السّلام را یاد آور شد، و عمر در بین استدلال های حضرت کلماتی توهین آمیز و بسیار جاهلانه در مقابل کلام متقن حضرت می گفت!

غضب لقب «امیر المؤمنین»

غضب لقب «امیر المؤمنین» (1)

اولین کسی که لقب «امیر المؤمنین» را غضب کرد عمر بن خطاب است. لقبی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بارها و بارها صحابه را امر فرمود با این لقب به علی بن ابی طالب علیه السّلام سلام کنند، که آخرین بار در ماجرای غدیر بود.

در ادامه، این لقب برای احدی غیر از اول جانشین بر حق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی بن ابی طالب علیه السّلام جایز نیست. حتی برای هیچ یک از ائمه علیهم السّلام و حتی برای شخص رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم هم بردن این نام جایز نبوده و هیچ گاه نخواهد بود.

لازم به توضیح است: در احادیث آمده که هر کس ادعای این لقب را نماید یا به او بگویند و مانع نشود مأیون است. در حدیثی چنین آمده است: خداوند او را به مرض ابوجهل (أبنة) مبتلی می کند! (2)

ص: 111

1- الفاروق عمر بن الخطاب: ص 28. المنتظم (ابن جوزی): ج 4 ص 135. الاستیعاب: ص 1150، 1151. الغدیر: ج 8 ص 86، 87. تاریخ الامم و الملوک (طبری): ج 5 ص 22. مقدمه ابن خلدون: ص 227. تاریخ الخلفاء: ص 94. و اما مورد ابوبکر که گفته شد: کتاب سلیم بن قیس الهلالی: ص 386.

2- الهدایة الکبری (حسین بن حمدان حنینی، خطی): ص 40. الیقین: ب 110. بحار الانوار: ج 37 ص 331، 334.

حتی خود عامه نقل کرده اند که عمر بن خطاب شدیداً به این مرض دچار بوده است! حتی وقایعی در این باره در تاریخ آمده، که بازگو نمودن آن ها با حفظ صیانت کتاب مناسب نیست. برای توضیح بیشتر به ماده «أَبْن» در بعضی کتاب های لغت و دیگر موارد مراجعه شود.

البته به نقل سلیم بن فیس در کتابش در ماجرای بردن اجباری امیر المؤمنین علیه السلام به طرف مسجد به امر ابوبکر، بار دوم که ابوبکر قنفذ را به خانه آن حضرت فرستاد گفت: بگو نزد امیر المؤمنین ابوبکر بیاید! در واقع در همان ابتدا ابوبکر این لقب را برای خود به کار برد. ولی به طور رسمی و علنی، اولین بار عمر بود که غاصبانه «امیر المؤمنین» خوانده شد.

منع خمس ذوی القربی

*منع خمس ذوی القربی (1) (2)

از جمله مطاعن خلیفه دوم منع خمس از ذوی القربی است، با این که صریح آیه قرآن در دو مورد است: «وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» (3): (ای پیامبر) حق ذوی القربی را بده. این در حالی بود که عمر بن الخطاب که حق مسلم ذوی القربی - که خمس باشد - را نداد، در زمان خود و پس از تنظیم دیوان العطايا، به هر کدام از عائشه و حفصه سالی ده هزار در هم می داد!

کشتن سعد بن عباد

*کشتن سعد بن عباد (4)

پس از آن که بزرگ و سر دسته انصار سعد بن عباد در سقیفه شکست خورد و به خلافت نرسید، به عنوان اعتراض در مدینه گوشه نشین شده و با اهل سقیفه قطع رابطه کرد، و این چنین بود تا ابوبکر از دنیا رفت. در زمان عمر، سعد از ترس عمر و هتاکي او به سوی شام سفر کرد و یا گریخت. ولی در منزل «حوران» در تاریکی شب تیری به او زده شد و او به قتل رسید، و یا به تعبیر بهتر ترور شد!

ص: 112

1- مسند احمد بن حنبل: ج 1 ص 320. السنن الکبری (بیهقی): ج 6 ص 344، 345 (باب سهم ذوی القربی). الصراط المستقیم: ج 3 ص 20. شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید): ج 12 ص 287. کتاب سلیم بن قیس الهلالی: ص 679، 722، 723. کنز العمال: ج 2 ص 305. الدرّ المنثور: ج 3 ص 158. شرح تجرید (قوشجی): ص 108. السبعة من السلف: ص 108، 109. منتهی المطلب (علامه حلی): ج 2 ص 937، 938. بحار الانوار: ج 31 ص 15 - 20.

2- به ص 93 مراجعه شود.

3- سورة اسراء: 26، و در سورة روم: 38: «فَاتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ».

4- الاحتجاج (طبرسی): ص 43، 47، و از او: بحار الانوار: ج 28 ص 183 ح 1.

از طرفی عمر که حکومت را به دست داشتند او را قَتیل الجنّ یعنی کشته شده توسط اجنّه نامید! در حالی که واقعیت امر نقشه ای بود از سوی عمر؛ که مغیره را مأمور کرد. مغیره در راه سعد کمین کرد و در فرصت مناسب تیری به سعد زد و خود گریخت. البته بعضی گفته اند محمد بن مسلم انصاری مأمور کشتن سعد شد.

آزاد کردن سبایا

*آزاد کردن سبایا (1)

دو مورد ثبت شده که عمر زنانی که در جنگ به اسیری گرفته شده بودند - که سبایا نام داشتند - را از مسلمانان پس گرفت و به محل و شهر خودشان باز گرداند. این در حالی بود که این سبایا بین مسلمانان تقسیم شده و حتی از آنان حامله شده بودند، و سپس معلوم شد اشتباهی رُخ داده است! این دو مورد عبارت است از: سبایای جنگ یمن، و سبایای تُستر (شوشتر).

مصادره منزل جعفر بن ابی طالب

*مصادره منزل جعفر بن ابی طالب (2)

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: ... و عجیب است که عمر منزل برادرم جعفر را خراب و آن را به مسجد ملحق کرد، و به هیچ یک از فرزندان ذره ای از پول آن را نپرداخت. مردم هم هیچ کدام بر او ایراد نگرفتند، و پس از آن نیز (این عمل او را) تغییر ندادند! گویی منزل مردی از اهل دیلم (و بی دین) گرفته شده است. ...

بازگرداندن مقام ابراهیم به محل جاهلیت

*بازگرداندن مقام ابراهیم به محل جاهلیت (3)

اهل جاهلیت مقام حضرت ابراهیم علیه السلام در کنار کعبه را از محل اصلی به فاصله ای دورتر منتقل کرده بودند، و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن را به مکان اصلی اش بازگرداند. آن جا عمر اعتراض کرد که چرا محل مقام ابراهیم علیه السلام را تغییر می دهید؟ و حضرت وی را ساکت کرد. این شد که وقتی عمر به حکومت رسید، مقام را برداشت و دوباره در همان محلی که در جاهلیت بود نصب کرد! حتی سؤال کرد تا کسی که دقیقاً محل جاهلی آن را می داند آوردند، تا مبادا ذره ای از جاهلیت کم گذاشته شود!

ص: 113

1- کتاب سلیم بن قیس الهمالی: ص 682، 683، و از او: بحار الانوار: ج 30 ص 123، 310.

2- کتاب سلیم بن قیس الهمالی: ص 680، و از او: بحار الانوار: ج 30 ص 308.

3- کتاب سلیم بن قیس الهمالی: ص 676، 720، 745. شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید): ج 12 ص 75. الکشاف (زمخشری): ج

1 ص 185، الکافی: ج 4 ص 233 ح 2. بحار الانوار: ج 31 ص 28 - 34.

ضدیت عمر با علم و علما و منع از تدوین و نقل حدیث و تفسیر

*ضدیت عمر با علم و علما و منع از تدوین و نقل حدیث و تفسیر (1)

از جمله مطاعن بسیار زشتِ عمر که ضربه ای سهمگین به پیکره اسلام و علم وارد ساخته، مخالفت های شدید او در مورد تدوین و نقل حدیث نبوی و نیز تفسیر قرآن است. نتیجه منع عمر این شد که هزاران هزار حدیث نبوی و نکات اصیل در تفسیر قرآن و بسیاری از حقائق و مسائل اسلام و دین و...، در سینه ها مدفون شد، و بر امت اسلامی بلکه بر همه مردم دنیا تا روز قیامت پوشیده ماند.

از این گذشته، این ممنوعیت حدیث و تفسیر نبوی مجال و زمینه را برای امثال ابوهریره و عایشه و عبد الله بن عمر و دیگران باز گذاشت، تا با کمال فراغت و اختیار هر چه می خواهند حدیث جعل کنند و در میان مردم پخش شود. به خصوص که قدرت و سلطه و نیز درهم و دینار حاکمان به خصوص معاویه پشتیبان این جعل حدیث بود.

برای این ممنوعیت سه عامل اصلی می توان برای بیان کرد:

عامل اول این که در میان احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و تفسیر قرآن فراوان نام اهل بیت علیهم السلام و به خصوص امیر المؤمنین علیه السلام آمده بود، و عمر هیچ گاه راضی به نقل چنین مطالبی نبود.

عامل دوم این که عمر می خواست جامعه مسلمین بلکه بشریت از سرچشمه زلال و اصلی علم محروم بماند. و این راهی نداشت جز ممنوعیت حدیث نبوی و تفسیر اصیل قرآن. چرا که از یک سو معارف نبوی را ممنوع کرده بود، و از سوی دیگر اوصیاء خقیقی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را خانه نشین نموده بود. در نتیجه هیچ چیز از معارف اسلام اصیل در جامعه مطرح نشد، و مهم تر این که به گوش نسل های بعدی نرسید!

و عامل سوم جهل و نادانی خود عمر در وادی علم و حدیث و تفسیر بود (2)، چراکه انسان فرومایه هر فضیلتی را ندارد مانع نشر و گسترش آن می شود. این جهل و عجز

ص: 114

1- تاریخ المدینة المنورة: ج 3 ص 800. کنز العمال: ج 2 ص 285. تذکرة الحفاظ (ذهبی): ج 1 ص 7. شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید): ج 3 ص 120. سنن ابن ماجه: ج 1 ص 12. المستدرک (حاکم): ج 1 ص 102. منتخب کنز العمال: ج 4 ص 61. الصراط المستقیم (بیاضی): ج 3 ص 15. الاعتصام (شاطبی): ج 1 ص 80. فتح القدر (شوکانی): ج 1 ص 406. السنن الکبری (بیهقی): ج 4 ص 70، 71. تاریخ التمدن الاسلامی: ص 6 (پاورقی). الطبقات: ج 5 ص 140. اثبات الهداة: ج 2 ص 357 ح 155 و ص 370 ح 370. الغدیر: ج 6 ص 290.

2- به ص 116 و 118 - 120 مراجعه شود.

عمر به حدی بود که پسرش عبدالله بن عمر می گوید: پدرم عمر سوره بقره را طی دوازده سال حفظ کرد. هنگامی که حفظ او تمام شد و به شکرانه این کار مهمی که کرده بود شتری قربانی کرد! یا ماجراهای فراوانی که دانشمندان یهود و نصاری به مسجد می آمدند، و عمر حتی یک جواب هم نداشت، و این امیر المؤمنین علیه السلام بود که به داد اسلام می رسید.

حتی ضدیت عمر با علم فراتر از دایره حدیث و تفسیر است. موارد دیگری نیز از ضدیت های عمر نسبت به علم و علما در تاریخ آمده است، که ذیلاً به نمونه هایی از ضدیت ها او با علم و علما اشاره می شود:

1. به آتش کشیدن کتابخانه بسیار ارزشمند اسکندریه مصر پس از فتح آن، که توسط عمروعاص و به دستور اکید خلیفه وقت عمر بن خطاب انجام شد! این کتابخانه شصت هزار کتاب خطی و نفیس در بر داشت. در تاریخ آمده در شهر اسکندریه، تا شش ماه گلخن حمام ها را با همین کتاب های خطی روشن می کردند!!

2. سوزاندن کتابخانه استخر فارس پس از فتح ایران به دست سعد بن ابی وقاص، که باز به دستور شخص عمر بود! این کتابخانه نفیس حدود سی هزار کتاب خطی داشته، که همه را سوزانده یا به رودخانه ریختند!

3. مردی به نام «ضبیع» به مدینه آمده بود و از آیات مشکل قرآن سؤال می کرد. وقتی عمر خبردار شد، او را طلبید و با چوب های خشک خرما دویست ضربه به او زد، که عمامه اش افتاد و از سرش خون جاری شد! یا طبق نقلی او را می زد و مدتی صبر می کرد تا خوب شود، و دوباره شروع به زدن او می کرد!

سپس مدتی طولانی او را زندانی کرد و بعد به بصره تبعید کرد، و به ابوموسی والی خود در بصره نوشت همه را از هم صحبتی با این مرد منع کند! این حال و روز بر آن مرد بسیار مشکل شد. ابو موسی به عمر نوشت که این مرد دیگر توبه کرده است. عمر هم اجازه داد مردم با او هم صحبت شوند!

در این جا بد نیست اضافه شود که عمر با گریه کردن به هر عنوانی و به خصوص برای میت نیز شدیداً مخالف بود. تا جایی که در این باره قضایای بسیاری نقل شده است. از جمله خودِ عمر در لحظات مرگ که فرزندانش و غلام فدائیش «صهیب» بر او می گریستند، همه را از گریه کردن منع کرد. (1) و یا بر عده ای از بانوان می گذشت که بر عزیز خود می گریستند، و عمر آن ها را با تازیانه زد.

آرزوی عمر

*آرزوی عمر (2)

بدون شک آرزوی هر کسی نشانه شخصیت و جود اوست. پس بد نیست بشنویم آرزوی عمر - به نقل خود عامه - چه بوده است:

ای کاش من گوسفندی برای اهلم بودم، که مرا خوب پروار می کردند. هنگامی که خوب پُرگوشت می شدم، جمعی از دوستان اهلم به دیدنشان می آمدند (مرا ذبح نموده و) قسمتی از مرا سُرُخ می کردند و قسمتی دیگر را... ، سپس مرا می خوردند و بعد مرا به صورت مدفوع دفع می کردند، و من بشر نمی شدم!!

عمر و حفظ قرآن

*عمر و حفظ قرآن (3)

عبدالله بن عمر می گوید: پدرم عمر سورة بقره را طی دوازده سال حفظ کرد! هنگامی که حفظ او تمام شد و به شکرانه این کار مهمی که کرده بود شتری قربانی کرد!

شُربِ خمر و نبيذ

*شُربِ خمر و نبيذ (4)

شُربِ خمرِ عمر در جاهلیت و نیز پس از اسلام بسیار مشهور بوده است. حتی پس از ضربت خوردن او، وقتی طیب پرسید چه نوشیدنی دوست دارد، گفت: نبيذ!

این رفتار عمر به قدری غیر قابل انکار است که تا امروز به صورت بدعتی در عامه باقی مانده، و در فقه عامه نبيذ - که شرابِ مخصوصی است و از کشمش گرفته می شود - حلال است!

ص: 116

1- به ص 195 مراجعه شود.

2- السبعة من السلف: ص 114.

3- الدرّ المنثور: ج 1 ص 21. تاریخ الاسلام (ذهبی): عهد الخلفاء الراشدين ص 267.

4- المستطرف: ج 2 ص 260. السنن الكبرى (بيهقي): ج 8 ص 302 ، 306. سنن الدارقطني: ج 4 ص 260. الطبقات الكبرى (ابن سعد): ج 3 ص 230. الموطأ (مالک): ج 2 ص 894. حياة الحيوان الكبرى: ج 1 ص 346. العقد الفريد: ج 1 ص 341. تاريخ

المدينة المنورة (ابن شبة): ج 3 ص 863. روح البيان: ج 1 ص 339. جامع البيان: ج 2 ص 211.

هم چنین عامه شرابی را که موجب مستی انسان نشود حلال می دانند، چون عمر شخصی را که شراب خورده و مست شده بود را حدّ زد، و خود گفت که برای مست شدن حدّ می زخم نه برای نوشیدن آن! در حالی که طبق صریح قرآن خوردن شراب و یا هر مُسکِر دیگر حرام است، و لوبه اندازه یک قطره، چنان چه در فقه شیعه چنین است.

جهل به مقام حجر الاسود و اهانت به آن

*جهل به مقام حجر الاسود و اهانت به آن (1)

ابوسعید خدری می گوید: همراه عمر در اولین حجّی که در زمان خلافتش به جا آورد با او بودیم. هنگامی که داخل مسجد الحرام شد، نزدیک حجرالاسود رفت. آن را بوسید و استلام کرد و (خطاب به حجر الاسود) گفت: من می دانم تو سنگی بیش نیستی، که نه ضرری می رسانی و نه نفعی. اگر نبود که خودم دیدم پیامبر تو را می بوسید و استلام می کرد، تو را نمی بوسیدم و استلام نمی کردم. در این جا امیر المؤمنین علیه السلام آیه ای خواند و فضیلت حجرالاسود را برای عمر بیان داشت.

امر عمر به رجم زن حامله و دیوانه

*امر عمر به رجم زن حامله و دیوانه (2)

عمر در زمان خود امر کرد زنی که زنا کرده و در اثر آن حامله شده بود را سنگسار کنند، و به خیال خود حکم خدا اجرا شده باشد. در آن جا امیر المؤمنین علیه السلام او را متوجه ساخت که فرزند در رحم او گناهی ندارد و نباید کشته شود. لذا باید بعد از وضع حمل سنگسار شود. این ماجرا داستانی بسیار طولانی و جالب دارد، که از ابتدا تا انتها معجزه امیر المؤمنین علیه السلام است.

باری دیگر عمر می خواست زن دیوانه ای را که زنا داده بود سنگسار کند، که باز هم امیر المؤمنین علیه السلام او را متنبّه ساخت که حکمی بر دیوانه نیست.

تشطیر اموال توسط عمر

*تشطیر اموال توسط عمر (3)

عمر از هر کدام از وایانش نصف اموالی را که در دستشان بود غرامت گرفت! امیر المؤمنین علیه السلام در این مورد می فرماید:

ص: 117

1- شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید): ج 12 ص 100، 101، صحیح البخاری (کتاب الحج، باب الرّمي في الحج والعمرة). سنن الترمذی: ج 2 ص 163. سنن النسائی: ج 2 ص 37، 38. سنن ابی داود: ج 11 (باب تقبیل الحجر). مسند احمد بن حنبل: ج 1 ص 16، 26، 34، 42، 50. بحار الانوار: ج 30 ص 688 - 691.

2- السنن الكبرى (بيهقي): ج 7 ص 443 و ج 8 ص 264. كتاب العلم (ابي عمر): ص 10. كنز العمال: ج 7 ص 82. فتح الباری (ابن حجر): ج 12 ص 101، 120. الاصابة: ج 3 ص 427. التمهيد: ص 199. شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید): ج 12 ص 204. الارشاد (مفيد): ص 109. سنن ابی داود: ج 2 ص 227. المستدرک (حاکم): ج 2 ص 59 و ج 4 ص 389. الرياض النضرة (طبری):

ج 2 ص 196. ارشاد السارى (قسطلانى): ج 10 ص 9. عمدة القارى (عينى): ج 11 ص 151. بحار الانوار: ج 30 ص 675 - 687.
3- كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 673 - 676. الرسول الاعظم صلى الله عليه وآله وسلم مع خلفائه (مهدي قرشى): ص 120 -
.122

... اگر کارگزاران او (عمر) خیانتکار بودند و این مال (که عمر نصفش را از آنان گرفت) به عنوان خیانت در دست آنان بوده، جایز نیست بقیه اش هم در دست آنان باشد و باید (عمر) همه آن را می گرفت، چرا که فیئ مسلمین است و این نصف مال را گرفتن و بقیه را رها کردن چه معنی دارد؟ و اگر خیانتکار نبودند، (عمر) حق گرفتن آن اموال و نه ذره ای از آن ها چه کم و چه زیاد را نداشت، و عمر نصف اموال آن ها را گرفت. ... و عجیب تر این که باز آنان را بر سر پُست هایشان باقی گذارد! اگر آنان خیانتکار بودند دیگر بر او (عمر) جایز نبود آنان را عمّال خود کند (و آنان را در والی بودن باقی بگذارد)، و اگر خیانتکار نبودند اموالی که از آنان گرفت بر او (عمر) حلال نبود.

اضافه بر این کلام امیر المؤمنین علیه السلام، نکته دیگر این که: اگر کارگزاران عمر خیانتکار هم بودند، از همه یکسان غرامت گرفتن نزد هر عوامی کار باطلی است، چرا که قطعاً همه والیان یکسان خیانت نکرده اند، و پرواضح است که از هر کس باید به قدر خیانتش غرامت گرفته شود.

در حاشیه این حرکت عمر، بد نیست گفته شود: عمر دو تن از والیانش را از غرامت معاف داشت: یکی معاویه و دیگری قنقذ. اما معاویه را خود عمر عذر آورد که او کسرا و پادشاه با صولت عرب است! در مورد قنقذ نیز سلیم چنین نقل کرده است که وقتی از امیر المؤمنین علیه السلام سؤال شد: چرا عمر از قنقذ غرامت نگرفت؟ ابتدا امیر المؤمنین علیه السلام به اطراف خود نگاه کرد (تا مطمئن شود دشمنی وجود ندارد)، سپس چشمانش پُر از اشک شد و فرمود: (با این کار خود) خواست از (قنقذ) تشکر کند، به خاطر ضربه ای که او با تازیانه به فاطمه علیها السلام زده بود؛ که او (حضرت زهرا علیها السلام) از دنیا رفت در حالی که اثر آن (ضربه) در بازویش همانند بازویند مانده بود....

تجسس و تلصُّص عمر

*تجسس و تلصُّص عمر (1)

روزی عمر در کوچه ها قدم می زد که صدایی شنید که اشعاری مشکوک می خواند. از دیوار خانه بالا رفت و دید مردی با زنی نشسته و شراب در مقابلشان است. فریاد بر آورد که من شما را دیدم.

ص: 118

1- شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید): ج 1 ص 182 و ج 12 ص 17، 18. الرياض (خطیب): ج 2 ص 46. الدر المنثور (سیوطی): ج 6 ص 93. الفتوحات الاسلامیة: ج 2 ص 472، 476، 477. الکامل (ابن اثیر): ج 3 ص 416. السنن الکبری (بیهقی): ج 8 ص 334. الاصابة: ج 1 ص 531. السیرة الحلبیة: ج 3 ص 293. النهایة: ج 3 ص 236. تاریخ الامم و الملوک (طبری، چاپ مصر): ج 5 ص 20. الصراط المستقیم: ج 3 ص 20 المغنی (قاضی القضاة): ج 20 ص 14. احیاء العلوم (غزالی): ج 2 ص 201. مجمع البیان: ج 9 ص 135. بحار الانوار: ج 30 ص 661 - 665.

آن مرد خطاب به عمر گفت: اگر من خلافی کرده ام، تو سه مخالفت با صریح قرآن کردی:

1. چرا ابتدا سلام نکردی؟ در حالی که قرآن می فرماید وقتی وارد جایی می شوید ابتدا سلام کنید.

2. چرا تجسس کردی؟ در حالی که قرآن می فرماید تجسس نکنید.

3. قرآن می فرماید خانه را از درب آن وارد شوید و تو از دیوار بالا رفتی.

عمر در جواب او گفت: اگر من از تو بگذرم تو هم از من می گذری؟ و این گونه با یکدیگر مصالحه کردند!

نظیر این جریان از تجسس های عمر به چند شکل و در چند مورد نقل شده است.

نقشه های پیش ساخته عمر و پیشگوئی های سیاسی او

*نقشه های پیش ساخته عمر و پیشگوئی های سیاسی او (1)

در موارد متعدد آمده عمر نقشه هایی از پیش تدوین کرده بود که در آینده عملی شود، و عملی هم شد. هم چنین پیشگوئی هایی داشت که اکثراً به وقوع پیوسته است. از جمله:

1. آن چه عمر درباره معاویه گفته است. (2)

2. ماجرای شوری با تفصیلی که در صفحات بعد می آید. (3)

جهالت های بسیار عمر در موارد مختلف

در مورد جهل و نادانی عمر در امور دینی و غیر دینی ماجراهای متعددی نقل شده است. در همین باره مرحوم علامه امینی در جلد ششم الغدیر بابی دارد با عنوان «نوادر الاثر فی علم عمر»؛ که صد مورد از جهالت های عمر را از کتب عامه جمع آوری کرده است. در این جا به چند نمونه از جهالت های عمر اشاره می شود:

ص: 119

1- کتاب سلیم بن قیس الهلالی: ص 740 ، 741. بحار الانوار: ج 30 ص 290 و ج 51 ص 33 ح 13 و ج 8 (قدیم، کمپانی) ص 290 س 36 و ص 292 س 16 و ص 313 س 25 و ص 356 س 22 و ص 357 س 10 ، 32 ص 358 س 4.

2- به ص 120 و 121 مراجعه شود.

3- به ص 120 و 121 مراجعه شود.

1. جهل او در معنای آیه «وفاکهة و ابا» (1). (2)

2. عمر قصد داشت زیورهای کعبه را جدا سازد و خرج لشکر مسلمین کند، که امیر المؤمنین علیه السلام مانع شد و حقیقت را به او فهماند. (3)

3. باری عمر غسل نخورد، به خاطر آیه ای که ما قبلش را نمی دانست! وقتی که او را یادآوری کردند غسل خورد و گفت: همه مردم از عمر بیشتر می دانند. (4)

4. روزی عمر از سلمان پرسید: من پادشاه هستم یا خلیفه؟ سلمان پاسخ داد: اگر جابیت (5) درهمی یا بیشتر یا کمتر از ارض مسلمین کنی و در غیر حق بگذاری پادشاه هستی نه خلیفه! (6)

5. در جریان اسرای ایران، شاهدخت ایران حضرت شهربانو - که بین اسرا بود - به فارسی پدر بزرگ خود یزدگرد را نفرین کرد؛ که چرا نامه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را پاره کرد تا به این روز بیفتند؛ و گفت: اف، بیروج بادا هر مز. عمر که معنای کلام او را نفهمید، گفت که این مرا دشنام داد، و دستور به قتل حضرت شهربانو داد! در این جا امیر المؤمنین علیه السلام کلام آن بانو را ترجمه کرد و مانع کشتن او شد.

در ادامه، حضرت به عمر فرمود که این بانو و خواهرش بیشتر عزیز بوده اند، و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: اگر عزیز قومی ذلیل شد او را اکرام کنید. پس نباید مانند بقیه اسرا تقسیم شوند، بلکه این دو بانو حق دارند خود همسرانشان را انتخاب کنند. وقتی جوانان آمدند، شهربانو امام حسین علیه السلام و خواهرش امام حسن علیه السلام را انتخاب کردند و با این دو امام ازدواج کردند، و در آینده بی بی شهربانو مادر امام سجاد علیه السلام شد. (7)

6. باری امیر المؤمنین علیه السلام و عمر وارد حمام شدند. عمر گفت: حمام چه بد خانه ای است؛ سختی و مشقت دارد و حیا را از بین می برد. امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: (بلکه) حمام خانه خوبی است. چرک را از بین می برد و انسان را به یاد جهنم می اندازد. (8)

ص: 120

1- عبس: 31. برای توضیح بیشتر به ص 120 و 121 مراجعه شود.

2- صحیح البخاری: کتاب الاعتصام، باب ما یکره من کثرة السؤال. فتح الباری (ابن حجر): ج 13 ص 230. تفسیر ابن جریر: ج 30 ص

38. المستدرک (حاکم): ج 2 ص 514. تاریخ بغداد: ج 11 ص 468. الکشاف: ج 3 ص 253. الریاض النضره (طبری): ج 2 ص

49. الموفقات (شاطی): ج 1 ص 21، 25. سیره ابن عمر (ابن جوزی): ص 120. النهایة: ج 1 ص 10. اصول التفسیر (ابن تیمیه): ص

30. تفسیر ابن کثیر: ج 4 ص 473. کنز العمال: ج 1 ص 227. ارشاد الساری: ج 10 ص 298. عمدة القاری: ج 11 ص 468. الغدیر:

ج 6 ص 99، 101. بحار الانوار: ج 30 ص 691 - 693.

3- نهج البلاغه (چاپ صبحی صالح): ص 523. صحیح البخاری: ج 3 ص 81. سنن ابی داود: ج 1 ص 317. سنن ابن ماجه: ج 2

ص 269. السنن الکبری (بیهقی): ج 5 ص 159. فتوح البلدان (بلاذری): ص 55. فتح الباری: ج 3، 356. کنز العمال: ج 7 ص 145.

جامع الاصول: ج 9 ص 282 ح 6893. بحار الانوار: ج 22 ص 130 و ج 30 ص 694، 695.

4- شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید): ج 1 ص 182. بحار الانوار: ج 30 ص 696، 697.

5- جبايت: جمع پول، كه بيشتر در مورد ماليات است.

6- شفاء الصدور: ج 2 ص 200.

7- بحار الانوار: ج 31 ص 133 ح 2.

8- التهذيب: ج 1 ص 377 ح 1166، واز او: بحار الانوار: ج 31 ص 135. الكافي (الفروع): ج 2 ص 218. وسائل الشيعة: ج 1 ص

361.

جهالت های عمر بیش از این هاست که در این کتاب آورده شود و بیان و توضیح جوانب آن خود کتابی مستقل می خواهد. در این جا به آدرس آن ها اکتفا می شود. (1)

تلون در احکام دین

* تلون در احکام دین (2)

از آن جایی که «دروغگوی حافظه است»، و از آن جایی که جهل و نادانی هیچ چاره ای ندارد آن هم در شخصی مغرور، عمر هم در طول خلافت خود در بسیاری از موارد نسبت به یک موضوع چندین حکم مختلف نموده است! از جمله در مورد ارث بردن جد و سهم او در اموال نوه اش هفتاد و یا طبق نقلی صد نوع حکم نموده است!

حکم عمر به اجتهاد در رأی

* حکم عمر به اجتهاد در رأی (3)

عمر به تمامی قضات و عمال خود نوشت که در هر مسئله ای به رأی و اجتهاد خود عمل کنند! این رخصت او باعث انحرافی بزرگ شد، که گاهی در یک مسئله چندین حکم متفاوت داشتند! و عجیب این که عمر علناً همه را تأیید می کرد!! اوج این جنایت آن جا بود که هر کس در هر درجه ای از دانش و فهم، خود را صاحب نظر و رأی خود را حکم الله می دانست!!

جنایت شوری

* جنایت شوری (4)

از مهم ترین جنایات عمر تشکیل شوری برای خلافت پس از خود بود. هنگامی که عمر ضربت خورده و در بستر افتاده بود، حتی برای پس از خود نیز نقشه کشید که مبادا خلافت به دست امیر المؤمنین علیه السلام بیفتد! و لذا طرح شوری را مطرح کرد، که البته یقیناً از قبل نیز روی آن بسیار فکر کرده بود.

مردم هم گویی وحی از طرف خداوند آمده! همان خلیفه شورایی را پذیرفتند، که ای کاش نسبت به فرمان های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همین قدر اهمیت می دادند و عمل می کردند!

توضیح طرح شوری در خلافت توسط عمر چنین است که گفت:

ص: 121

1- بحار الانوار: ج 31 ص 133، 135 - 138.

2- السنن الكبرى (بیهقی): ج 6 ص 245، 247. سنن الدارمی: ج 2 ص 254. المستدرک (حاکم): ج 4 ص 340. مجمع الزوائد (هیثمی): ج 4 ص 227. ترتیب جمع الجوامع (سیوطی): ج 6 ص 15. شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید): ج 1 ص 181. کتاب سلیم بن قیس الهمالی: ص 680. بحار الانوار: ج 31 ص 58، 59، و نیز در: ج 30 ص 308.

3- كتاب سليم بن قيس الهلالي : 847.

4- المغنى (قاضي القضاة) : ج 20 ص 21 - 26. مسند احمد بن حنبل: ج 1 ص 15. الشافى (سيد مرتضى) : ج 3 ص 207. تاريخ الامم و الملوك (طبرى) : ج 4 ص 229 ، 238 و ج 5 ص 35. شرح نهج البلاغه (ابن ابى الحديد) : ج 9 ص 50 ، 51 و ج 12 ص 279. انساب الاشراف (بلاذرى) : ج 5 ص 16 ، 18 ، 22. الامامة والسياسية (ابن قتيبه) : ج 1 ص 23. العقد الفريد: ج 2 ص 257. كتاب سليم بن قيس الهلالي : ص 651 ، 693 ، 694 ، و از او: بحار الانوار : ج 30 ص 316 ، 317. الغدير: ج 5 ص 375. بحار الانوار : ج 28 ص 124 ، 128 ، 383 و ج 30 ص 13 و ج 31 ص 60 - 87 و ج 8 (قديم) : ص 289 سطر آخر و ص 340 س 3.

پس از من شش نفر را در خانه ای قرار دهید: علی بن ابی طالب، طلحه، زبیر، عبد الرحمن بن عوف، عثمان بن عفان، و سعد بن ابی وقاص. پنجاه نفر هم به دور آن خانه بگمارید که آن شش نفر تا سه روز بیرون نروند.

در این سه روز، اینان باید در میان خود رأی بگیرند، و طبق نقلی عبدالله بن عمرهم مشاور باشد. هر کس رأی بیشتر آورد او خلیفه است. و اگر چهار تن به کسی رأی دادند و دو تن دیگر بنای مخالفت گذاردند، آن دو را گردن بزنید!

و اگر سه تن در طرفی بودند و سه تن دیگر در طرفی، آن طرف را بپذیرید که عبدالرحمن بن عوف در آن هاست، و اگر باز سه تن دیگر بنای ناسازگاری گذاردند گردنشان را بزنید!!

در این سه روز هم صهیب - غلام فدایی عمر که رومی بود - با مردم نماز بخواند. و اگر تا سه روز این شش نفر خلیفه را تعیین نکردند، صهیب گردن همه را بزند و خود خلیفه باشد!!

به راستی که این طرح و جنایت عمر به اندازه همه جنایات اوست. چرا که طرحی در این قضیه شوری ریخته که ابداً امیر المؤمنین علیه السلام به خلافت نرسد.

در حاشیه مسئله شوری، بد نیست به چند نکته اشاره شود:

1. امیر المؤمنین علیه السلام احتجاج مفصلی در ماجرای شوری داشتند و همه گونه حجت را بر همگان تمام کردند.
2. در مورد عبدالرحمن بن عوف آمده که او عثمان را به یهودیت دعوت می کرد.
3. هنگامی که عمر ضربت خورد، رسماً عمر وعاص و معاویه را اهل برای خلافت و حکومت دانست!
4. هم چنین عمر در لحظات آخر آرزو کرد که ای کاش ابوعبیده جراح و سالم مولی ابی حذیفه زنده بودند تا آنان را خلیفه پس از خود معرفی می کرد. مخفی نماند

این دو نفر، دو تن از افراد صحیفه ملعونه و عقبه و تابوت در قعر جهنم هستند! که توضیح این موارد گذشت.

عدم اجرای حدّ زنا بر مغیره

*عدم اجرای حدّ زنا بر مغیره (1)

مغیره بن شعبه از طرف عمر والی کوفه بود. اهالی کوفه می دیدند که او به منزل زنی رفت و آمد دارد. روزی سه تن که در همسایگی آن زن بودند در بالاخانه ای نشسته بودند، که ناگهان بادی وزید و پرده به کناری رفت و آن سه تن مغیره را با آن زن در حال زنا دیدند. نفر چهارمی نیز آمد و منظره را دید، و همگی شکایت از مغیره به نزد عمر بردند.

عمر مغیره و آن چهار نفر شاهد را به مدینه طلبید. سه تن شهادت دادند که منظره زنا را کاملاً دیده اند. ولی چهارمی با حيله و اشاره ای که عمر در کلامش نمود شهادت کامل نداد و فقط گفت منظره ای قبیح دیده است. عمر فوراً مغیره را از حدّ معاف کرد، و آن سه تن را شلاق زد که چرا قذف (2) نموده اند!

امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از این ماجرا فرمود: اگر دست به مغیره بیابم او را سنگسار می کنم. حتی سال ها بعد، مغیره همراه با عمر در حال طواف کعبه بودند که همان زن را دیدند. عمر به مغیره اشاره کرد و گفت که می دانم آن شهادتی که بر زنا با این زن دادند دروغ نبوده است!

اخراج نصرین حجاج از مدینه

*اخراج نصرین حجاج از مدینه (3)

عمر نصرین حجاج را فقط به این علت که او بسیار زیبا بود و مبادا که زن های مدینه به گناه بیفتند! بدون هیچ جرم و گناهی از مدینه به بصره تبعید کرد. به راستی این است نهایت خُبثِ باطن و فریب مردم. حتی عمر پسر عموی نصرین حجاج را هم به همین بهانه تبعید کرد!

ص: 123

1- شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید): ج 12 ص 231، 234. تاریخ الامم و الملوک (طبری): ج 4 ص 207. بحار الانوار: ج 30 ص 639 - 654.

2- قذف: به دروغ نسبت زنا به کسی دادن

3- شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید): ج 12 ص 28، 30. تاریخ الامم و الملوک (طبری): ج 4 ص 57. الطبقات الکبری (ابن سعد): ج 3 ص 285، 385. بحار الانوار: ج 31 ص 20 - 26.

*عمر و عجم (1)

از جمله اعمال جاهلی عمر این است که با عَجَم (غیر عرب) دشمنی خاص داشته است، به خصوص با ایرانیان! از جمله موارد دشمنی های عمر با عجم چنین است:

1. اخراج عجم ها از مدینه، الا چند تن از عجم ها که با کنترل کامل و اجازه خاص در مدینه مانده بودند.
2. عمر ارث را در عجم لغو کرد. (2)
3. عمر ازدواج مردان قریش را با زنان سایر عرب و عجم، و نیز ازدواج مردان عرب را با زنان عجم اجازه داد. ولی ازدواج مردان عرب و عجم را با زنان قریشی، و هم چنین ازدواج مردان عجم را با زنان عرب ممنوع اعلام کرد. (3)
4. عمر ریسمانی به بصره فرستاد، که هر عجمی در بصره به اندازه آن باشد گردن بزنند! (4)
5. عمر در جنگ ها عجم ها را در خط مقدم قرار می داد تا راه را هموار کنند.
6. عمر هیچ عجمی را والی جایی نمی کرد، الا سلمان که والی مدائن شد، و علت خاصی داشت.
7. عمر گفته بود هیچ عجمی حق ندارد در صف اول نماز جماعت باشد.
8. به دستور عمر هیچ عجمی حق نداشته امام جماعت شود.
9. به فرمان عمر هیچ عجمی حق قضاوت نداشت.
10. در ماجرای فدک، ام ایمن همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به نفع حضرت زهرا علیها السلام شهادت داد. عمر گفت: او زنی غیر عرب است و با فصاحت نمی تواند شهادت دهد. (5)

ص: 124

1- کتاب سلیم بن قیس الهمدانی: ص 682، 740، 741، 868. بحار الانوار: ج 28 ص 302.

2- به ص 129 مراجعه شود.

3- به ص 129 مراجعه شود.

4- به ص 130 مراجعه شود.

5- به ص 108 مراجعه شود.

بدعت های فراوان در دین

بدعت های عمر در دین و توضیح جوانب و مفاسد آن ها بسیار مفصل تر از آن است که در این کتاب بگنجد. در این جا به عنوان نمونه مواردی را یادآور می شویم:

1 و 2. متعۀ نساء و متعۀ حج

*متعۀ نساء و متعۀ حج (1)

عمر دو متعه را حرام اعلام کرد، با این که اقرار داشت در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این دو حلال بوده است، و با صراحت گفت: **مُتَعَتَانِ مُحَلَّلَتَانِ عَلَيَّ زَمَنِ رَسُولِ اللَّهِ، وَأَنَا أَحَرَّمُهُمَا وَأُعَاقِبُ عَلَيْهِمَا**: دو متعه در زمان پیامبر حلال بود، ولی من آن دو را حرام اعلام می کنم، و هر کس آن ها را انجام دهد مجازاتش می کنم.

توضیح این دو متعه چنین است:

متعۀ نساء: یعنی ازدواج موقت؛ که عقد در مقابل مهریه ای مشخص و تا مدتی معین خوانده می شود. ازدواجی که حتی به نقل خود عامه در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم مکرر انجام شده است.

متعۀ حج: یعنی در ایام حج، پس از این که برای عمره مُحَرَّم می شوند و اعمال عمره را به جا می آورند، دوباره مُحَلَّل شده و هر گونه عملی از جمله متعه و یا نزدیکی با همسران دائم یا موقت خود حلال است، و سپس دوباره برای حج مُحَرَّم می شوند. ولی عمر از این کار منع کرد و حکم کرد بین عمره و حج نمی شود مُحَلَّل شد و باید مُحَرَّم بمانید تا اعمال حج را نیز انجام دهید!

متعۀ حج نیز در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، و جالب این که در همان وقت و در حضور حضرت، عمر اعتراض شدید به این مسئله کرد و با لحنی ناپسند گفت که ما نباید مُحَلَّل شویم! پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را ساکت کرد، ولی عمر سوار بر مرکب شد و در بین مسلمانان می چرخید و با الفاظی رکیک فریاد می زد: آیا دوباره مُحَرَّم شویم در حالی که از آلت های ما آب می چکد؟

ص: 125

1- صحیح مسلم: ج 1 ص 395 ح 1405 و ص 467. جامع الاصول: ج 11 ص 451 ح 8993. تهذیب التهذیب: ج 10 ص 371.
کنز العمال: ج 8 ص 294. کتاب العلم (ابن عمر): ج 2 ص 196. العقد الفرید: ج 2 ص 139. زاد المعاد (ابن قیم): ج 1 ص 219.
الغدیر ج 6 ص 220 - 240. بحار الانوار: ج 30 ص 594 - 638.

عجیب ترین که اضافه بر حرام کردن این دو متعه، عمر گفت: بر این دو متعه (وهرکس این دو متعه را انجام دهد) مجازات می کنم!

3. حذف اضافه در اذان و اقامه

*حذف اضافه در اذان و اقامه (1)

از جمله بدعت های عمر حذف بعضی فقرات اذان و اقامه و اضافه در اذان است:

اذان:

1. حذف جمله «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» را از اذان، چرا که مربوط به ولایتِ امیر المؤمنین علیه السلام است.

2. اضافه جمله الصَّلَاةُ خَيْرٌ مِنَ النَّوْمِ: نماز بهتر از خوابیدن است! به جای «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» در اذان، آن هم فقط در نماز صبح. این بدعت عمر تثنویب نام دارد.

اقامه:

عمر گفته است: جا دارد بین اذان و اقامه فرقی واضحی وجود داشته باشد! پس اقامه را که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم همانند اذان تمامی فقراتش دو تا دو تا گفته می شد مگر «لا اله الا الله» در آخر اقامه که یکی بود را تغییر داد و همه را تک تک نمود، و «حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ» را از اقامه نیز حذف کرد.

4. اضافه «آمین» در نماز

*اضافه «آمین» در نماز (2)

از جمله بدعت های عمر است: هنگامی که امام جماعت سوره حمد را به پایان رساند و گفت: «ولا الضالین»، تمام مأمومین با صدای بلند و یک صدا بگویند: آمین.

ظاهراً عمر می خواسته آیه های آخر سوره حمد که مضمونش نوعی درخواست از خداست حتماً به هدف اجابت برسد! در حالی که اگر کسی در نماز فقط قصد دعا کند قطعاً نماز او باطل خواهد بود. این بدعت تا به حال در عامه باقی است، و مانند دیگر بدعت های او عامه اصرار بر آن دارند!

ص: 126

1- جامع الاصول: ج 5 ص 286. کتاب سلیم بن قیس الهمالی: ص 682. بحار الانوار: ج 30 ص 357، 358.

2- الاستغاثة. بحار الانوار: ج 30 ص 359، 360.

5. ترک قرائتِ سوره در نماز

از بدعت های عمر ترک قرائت سوره پس از حمد در نماز است، و گفته که خواندن چند آیه پس از سوره حمد کافی است. در حالی که پس از حمد باید سوره ای کامل؛ از بسم الله تا آخرین آیه آن سوره قرائت شود. عجیب تر این که تا به امروز، عامه اصرار دارند همین بدعت عمر را عمل کنند و تنها آیاتی را پس از سوره حمد می خوانند. در حالی که در فقه خودشان خواندن سوره بعد از حمد بلامانع است. ولی آنان اصرار دارند که طبق بدعت عمر فقط چند آیه بخوانند!

6. دست بستن در نماز (تکثف)

*دست بستن در نماز (تکثف) (1)

عمر هنگام نماز دست های خود را بر روی سینه یا روی شکم خود می گذارد، و نام این بدعت او تکثف است. البته در فقه عامه تکثف در نماز واجب نیست، ولی طبق معمول تمامی عامه اصرار دارند به تأسی از عمر دست بسته نماز بخوانند! در حالی که این عمل یهود و نصاری است!؟

7. سلام در تشهد رکعت دوم

*سلام در تشهد رکعت دوم (2)

از جمله فتاوی عمر است: سلام دادن در تشهد رکعت دوم در نماز سه رکعتی و نمازهای چهار رکعتی جایز است و نماز باطل نمی شود! بلکه پس از سلام در رکعت دوم می توان نماز را ادامه داد تا سه یا چهار رکعت و سپس سلام نهایی را داد!

8. نماز «تراویح»

*نماز «تراویح» (3)

عمر در ایام خلافتش در یکی از شب های ماه رمضان وارد مسجد مدینه شد و دید جمعیت بسیاری مشغول نمازهای مستحبی هستند. به نظر خود حیف دانست این همه نمازگزار باشد و جماعت برقرار نشود! پس دستور داد همگی صف بستند و نمازهای مستحبی را با جماعت خواندند. طبق نقلی عده ای نماز مستحبی را به جماعت می خواندند و عمر خوشش آمد و گفت: این کار چه خوب بدعتی است! سپس امر نمود پس از آن همیشه و همه چنین کنند.

ص: 127

1- الصراط المستقیم: ج 3 ص 21. بحار الانوار: ج 30 ص 360، 361.

2- بحار الانوار: ج 30 ص 358، 359.

3- النهایة: ج 1 ص 106، 107. صحیح البخاری: ج 4 ص 218. الموطأ (مالک): ج 1 ص 114. جامع الاصول (ابن اثیر): ج 6 ص 122 ح 4222. ارشاد الساری (قسطلانی): ج 5 ص 4. تاریخ عمر بن الخطاب (ابن جوزی): ص 54. الغدیر: ج 5 ص 31. بحار الانوار: ج 31 ص 7-15 و ج 8 (قدیم)، ص 284.

این بدعت پس از او باقی ماند، تا به امروز که عامه بسیار مقید نمازهای مستحبی شب های ماه رمضان به جماعت هستند، و به ترویج مشهور است. در حالی که تا قبل از عمر نماز مستحبی به جماعت باطل بوده، و به نقل خود عامه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صریحاً فرموده بود نماز مستحبی با جماعت باطل است. چنان چه در فقه شیعه نیز چنین است.

9. بدعت در مسح

*بدعت در مسح (1)

از جمله نوآوری های عمر در فقه! دو بدعت در مسح پا در وضو است:

1. جواز مسح پا بر روی پای که پوشیده باشد، و لو این که آن پوشش کفش باشد! در صورتی که خود عامه روایات بسیاری دارند که مسح در وضو حتماً باید روی خود پا باشد. در این باره قرآن می فرماید: «وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ...» (2)، و نمی فرماید: وَأَحْذِيَّتِكُمْ وَأَخْفَافِكُمْ.

2. شستن پا در عوض مسح نمودن آن، که تا کنون نیز تقریباً تمامی مذاهب عامه چنین می کنند و بسیار اصرار بر آن دارند! تا جایی که اگر از عوام بلکه غیر عوام آنان نیز سؤال شود، شاید عملی به عنوان مسح پا در وضو نشنیده باشند و ندانند چیست!

10. قنوت بعد از رکوع

*قنوت بعد از رکوع (3)

قنوت گرفتن بعد از رکوع نیز از بدعت های عمر بن خطاب است.

11. ترک نماز در صورت نبودن آب برای غسل جنابت

*ترک نماز در صورت نبودن آب برای غسل جنابت (4)

از مُضحک ترین بدعت های عمر، حکم او در مورد شخص جُنْبی است که برای غسل جنابت دسترسی به آب ندارد؛ که گفته نماز از او ساقط است! و اگر این فقدِ ماء (نبودن آب) تا آخر عمر این شخص جُنْب هم طول بکشد نمازی بر او نیست!! حتی او این حکم خود را به تمامی عُمال خود نوشت که به آن عمل کنند.

ص: 128

1- التهذيب (شيخ طوسي): ج 1 ص 361 ح 1089، 1091. جامع احاديث الشيعة: ج 2 ص 319 ب 26 ح 2188 - 2228. صحيح البخاري: ج 1 ص 415. سنن النسائي: ج 1 ص 81. جامع الاصول: ج 7 ص 238 ح 5274. الدر المنثور: ج 2 ص 462، 465. بحار الانوار: ج 30 ص 357 و ج 31 ص 36 - 38.

2- مائده: 6

3- مسند احمد بن حنبل: ج 3 ص 209. الاتقان في علوم القرآن: ج 1 ص 65.

4- صحیح البخاری: ج 1 ص 385. صحیح مسلم: کتاب الحيض، باب التيمم ح 368. سنن ابى داود: كتاب الطهارة، باب التيمم ح 321. سنن النسائي: ج 1 ص 170. جامع الاصول: ج 7 ص 252، 254 ح 5289. كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 680، 745، و از او: بحار الانوار: ج 30 ص 308، و نیز در: بحار الانوار: ج 30 ص 665 - 675.

در حالی که تیمم بدل از غسل از دستورات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است، که به عمار و ابوذر فرمود. حتی این دو صحابی برای ردّ و انکار این بدعت عمر نزد او شهادت به این حکم پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دادند، ولی او قبول نکرد و اصرار بر بدعت خود داشت.

12. معاف نمودن یهود و نصاری از جزیه

*معاف نمودن یهود و نصاری از جزیه (1)

عمر در موارد زیادی یهود و نصاری را از جزیه ای (2) که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مقرر کرده بود معاف کرد. گاهی هم جزیه را از اندازه شرعی آن تغییر داده، و در موارد معدودی آن را بیشتر از حدّ آن گرفته است! در حالی که این کار حتی در تمامی مذاهب اربعه عامه هم حرام است! مگر نزد احمد بن حنبل، آن هم در یک روایت.

13. بدعت در طلاق

*بدعت در طلاق (3)

عمر در قضیه طلاق چندین بدعت گذارده است:

1. زن را در یک مجلس می توان سه طلاقه نمود. در حالی که در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسماً سه طلاق از یکدیگر جدا بوده، و قرآن هم سه طلاق را با فاصله بیان نموده و حتماً باید بین هر طلاق تا طلاق دیگر رجوع شده باشد.
2. اگر مردی مفقود شود، زن او تا چهار سال باید صبر کند و سپس می تواند ازدواج نماید. اگر شوهرش بعد از چهار سال بازگشت و آن زن ازدواج کرده بود، شوهر اول بین رجوع زن به خودش و مهریه مخیر است هر کدام را خواست انتخاب کند!!
3. ابوکیف عبدی از عمر سؤال کرد: من در حالی که غائب بوده ام همسرم را طلاق داده ام، و این طلاق دادن من به او رسیده است. سپس از طلاقم رجوع کرده ام ولی رجوع من به او نرسیده و همسرم با دیگری ازدواج کرده است. عمر در جواب نوشت: اگر آن مرد که با همسرت ازدواج کرده با او همبستر شده از آن اوست، و الا همسر توست!

ص: 129

1- جامع الاصول: ج 2 ص 696. المغنی: ج 1 ص 566. وسائل الشیعة: ج 16 ص 286 ح 22. التهذیب: ج 9 ص 65 ح 275. الاستبصار: ج 2 ص 82 ح 308. بحار الانوار: ج 31 ص 20، 34، 35.

2- جزیه: ماهانه ای است که در اسلام مقرر شده از یهودیان و مسیحیانی که در بلاد مسلمانان سکونت دارند گرفته شود.

3- جامع الاصول: ج 7 ص 597، 598 ح 5757. سنن ابی داود: ج 1 ص 344. السنن الکبری (بیهقی): ج 7 ص 339. تیسیرالوصول: ج 2 ص 162. الدر المنثور: ج 1 ص 279. سنن الدارقطنی: ص 444. کتاب سلیم بن قیس الهمالی: ص 681، 682، و از او: بحار الانوار: ج 30 ص 309، و نیز در: بحار الانوار: ج 31 ص 26 - 28.

14. برتری در ازدواج

* برتری در ازدواج (1)

عمر ازدواج مردان قریش را با زنان سایر عرب و عجم اجازه داد، و نیز ازدواج مردان عرب را با زنان عجم. ولی ازدواج مردان عرب و عجم را با زنان قریشی، و ازدواج مردان عجم را با زنان عرب ممنوع اعلام کرد!

در حالی که طبق صریح قرآن و نیز سیره و کلام پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم این گونه تبعیض ها به خصوص در امر ازدواج ممنوع است. همانند ازدواج مقداد که از قریش نبود با ضباعه بنت زبیر که دختر صفیه عمه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بود، و این ازدواج به دستور خود حضرت انجام شد.

15. حذف یکی از تکبیرهای نماز میت

* حذف یکی از تکبیرهای نماز میت (2)

از بدعت های عمر است: حذف تکبیری از تکبیرهای نماز میت، که هم اکنون هم عامه در نماز میت چهار تکبیر می گویند!

16. منع عمر از اجرای ارث در عجم

* منع عمر از اجرای ارث در عجم (3)

عمر حکم کرد که عجم (غیرعرب) نمی توانند از یکدیگر ارث ببرند، و به کلی مسائل ارث را در میان عجم ها لغو نمود. مگر عجمی که در میان عرب به دنیا آمده باشد! این بدعت عمر نیز مخالف عمومات آیات و روایات ارث، و نیز مخالف ضروری فقه شیعه و حتی عامه است.

17. بدعت عول و تعصیب در میراث

* بدعت عول و تعصیب در میراث (4)

در باب ارث، در صورت بیشتر بودن صورت کسر از مقسم، تقسیم نمودن مقسم به کسر عقلاً محال بوده، و با اندک تأمل باطل بودن آن واضح است و باید به نوعی دیگر تقسیم نمود، و این از مسلمات علم ریاضی است. ولی در عین حال عمر حکم به تقسیم نمودن مقسم به کسر بیش از آن نموده است. این کار او گذشته از این که از نظر عقلی و ریاضی محال است، طبعاً دلیل شرعی هم ندارد.

ص: 130

1- الايضاح: ص 152 ، 168. المسترشد (طبری): ص 142. الاستغاثة: ص 53 ، 54. كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 740. الكافي: ج 5 ص 318 ح 59.

2- المحلّي: ج 5 ص 124. السنن الكبرى (بيهقي): ج 2 ص 37. فتح الباری: ج 3 ص 157. ارشاد الساری: ج 2 ص 417. عمدة

القارى: ج 4 ص 129. بحار الانوار: ج 31 ص 38 - 40.

3- الموطأ (مالك): ج 2 ص 12. جامع الاصول: ج 9 ص 603 ، 604. كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 740. الغدير: ج 2 ص 187. بحار الانوار: ج 31 ص 40.

4- المسالك (شهيد ثاني): ج 2 ص 323. الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية: ج 8 ص 89 ، 92. الكافي: ج 7 (الفروع) ص 79 ، 80 ح 2. من لا يحضره الفقيه: ج 4 ص 187. كنز العمال: ج 11 ص 19 ، 20 ، 121. احكام القرآن (جصاص): ج 2 ص 109. المستدرک (حاكم): ج 4 ص 34. السنن الكبرى: ج 6 ص 253. بحار الانوار: ج 31 ص 40 - 42.

18. منع زیادی در مهر زنان

*منع زیادی در مهر زنان (1)

از جمله بدعت های عمر است: روزی بر منبر اعلام کرد هر کس بیش از اندکی برای زنان مهریه قرار دهد من باز پس می گردانم. زنی از پشت پرده گفت: مگر خدا در قرآن نمی فرماید: «وَأَتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا وَإِنَّمَا مُبِينًا» (2) : و (اگر) پوست گاوی را پر از طلا نمودید و (به عنوان مهریه زنان) به یکی از آن ها دادید چیزی از آن را پس نگیرید آیا (می خواهید) آن (مهر) را از روی بهتان (و افترا) و گناه آشکار پس بگیرید. عمر با شرمندگی گفت: همه از عمر بیشتر می فهمند، حتی زنان در پشت پرده ها!

19. بدعت ریسمان

*بدعت ریسمان (3)

از فقاقت های عمر! این که اندازه گیری افراد با ریسمان را در دو مورد داخل احکام شرعی نموده است:

1. عمر برای عامل خود در بصره ریسمانی فرستاد به طول پنج شبر (وَجَب)، و گفت هر کس از عجم ها را یافتید که طول قامت او به اندازه آن ریسمان است او را گردن بزنید!!؟

2. ریسمانی هم به بصره فرستاد و گفت: بچه های بصره که دزدی می کنند اگر طولشان به اندازه این ریسمان باشد دست هایشان را قطع کنید، و الا نه. گویی ملاک بلوغ نزد عمر بن خطاب طول قد بوده، آن هم به اندازه ای که خود عمر تعیین کرده است! در حالی که در هیچ جای فقه در هیچ یک از مذاهب اسلامی و نیز کتب حدیثی و فقهی شیعه و عامه چنین علامتی برای بلوغ نیامده است.

در بعضی نقل ها آمده است: پسری که دزدی کرده بود را نزد عمر آوردند. او هم امر کرد او را و جب کردند، از شش و جَب یک انگشت کمتر بود، رهایش کردند!

ص: 131

1- الدر المنثور: ج 2 ص 133. الاذکیاء (ابن جوزی): ص 162. السنن الکبری: ج 7 ص 233. تفسیر القرطبی: ج 5 ص 99. تفسیر ابن کثیر (چاپ دار الاندلس، بیروت): ج 2 ص 230، 231. کشف الخفاء (عجلونی): ج 1 ص 266، 270 و ج 2 ص 118. المستطرف: ج 1 ص 70. مجمع الزوائد (هیثمی): ج 4 ص 284. فتح القدیر (شوکانی): ج 1 ص 407. تفسیر الخازن: ج 1 ص 353. الفتوحات الاسلامیة: ج 2 ص 477. التمهید (باقلانی): ص 199. اسنی المطالب: ص 166. بحار الانوار: ج 30 ص 655 - 660.

2- نساء: 20

3- کتاب سلیم بن قیس الهمالی: ص 682، 683، 743، و از او: بحار الانوار، ج 30 ص 309، 310. المصنف (ابن ابی شیبہ): ج 9 ص 486، 487 ح 8206، 8211. المصنف (عبدالرزاق): ج 10 ص 178 ح 18737. کنز العمال: ج 5 ص 544 ح 13887. الغدیر: ج 6 ص 171.

20. تغییرصاع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و زیاد نمودن در آن

*تغییرصاع رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و زیاد نمودن در آن (1)

عمر صاع و اندازه ای که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در امور مسلمین با آن وزن می کرد را تغییر داده حجم آن را زیاد کرد.

21. مالیات در زمین های عراق به حساب مساحت

*مالیات در زمین های عراق به حساب مساحت (2)

عمر برای زمین های عراق هر جریب یک درهم، و زمین های مصر هر جریب یک دینار مالیات قرار داد، و زکات را هم باطل نمود. در حالی که این کار غیر از این که شرعاً درست نیست، حتی نزد پائین ترین افراد اجتماع هم واضح است که مالیات به حساب مساحت درست نیست، بلکه باید به حساب درآمد باشد.

و بدعت های بسیار دیگر در موارد مختلف.

رضایت یهود و نصاری از عمر

*رضایت یهود و نصاری از عمر (3)

عمر و ابوبکر از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با یهود و نصاری و به خصوص کاهنان و بزرگان یهود در ارتباط بودند (4)، و حتی خود عمر کتاب های آنان را داشته و می خوانده است. مواردی هم آمده که یهود و نصاری از عمر اظهار رضایت نموده اند.

شدت دشمنی عمر با اهل بیت علیهم السلام

*شدت دشمنی عمر با اهل بیت علیهم السلام (5)

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: هیچ کس تا به حال با قوم و قبیله ای به شدت دشمنی عمر با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دشمنی نکرده است.

در حدیثی دیگر امیر المؤمنین علیه السلام برای حارث اعور ابوبکر و عمر را دشمن ترین مردم نسبت به اهل بیت علیهم السلام و دوستداران اهل بیت علیهم السلام معرفی نموده است.

ص: 132

1- کتاب سلیم بن قیس الهلالی: ص 677، 745.

2- شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید): ج 12 ص 287. الدر المنثور (سیوطی): ج 3 ص 158. منتهی المطلب: ج 2 ص 937، 938. بحار الانوار: ج 31 ص 15 - 20.

3- زادالمعاد: ص 329. تاریخ مدینه دمشق (ابن عساکر): ج 44 ص 6، 8. بحار الانوار: ج 8 (کمپانی): ص 205 س 20 و ص 241 و

ج 31 ص 110 ، 111 ، 126 .

4- به ص 82 و 131 مراجعه شود.

5- کامل بهائی: ج 2 ص 13 . اثبات الهداة: ج 2 ص 559 ح 17 و ج 3 ص 90 ح 42 . بحار الانوار : ج 30 ص 379 .

هم چنین در حدیث مفصلی آمده که بنی عدی (قبیله عمر) در زمان امام صادق علیه السلام با آن حضرت سخت درگیر شدند. آن حضرت همه را مُجاب کرد و سرافکنده بازگشتند.

در نقلی دیگر بنی تیم (قبیله ابوبکر) و بنی عدی (قبیله عمر) با امیرالمؤمنین علیه السلام دشمنی داشتند، و به همین خاطر عایشه اموالی را بین آنان تقسیم کرد!

نَسَبِ عَمْرٍ

*نَسَبِ عَمْرٍ (1)

نسب عمر بن خطاب از جمله قضایایی است که اگر نبود بیان مطاعن، تشریح آن با حفظ صیانت کتاب منافات داشت. خلاصه داستانِ نسب عمر چنین است:

صَهَّاکِ کَنْزِ حَبَشِي عَبْدِالمطلب که شترهایش را به چَرَا می برد. روزی نُفَیل با او همبستر شد، و نتیجه این زنا پسری شد به نام خَطَّاب. وقتی خطاب بزرگ شد، با مادر خود صَهَّاکِ زنا کرد، و از آن ها دختری به دنیا آمد. مادر این دختر (صهاک) هم از ترس مولایش او را در پارچه ای پیچید و سر راه گذارد. هاشم بن مغیره او را دید و به خانه برد و نامش را حَنْتَمَه گذارد. هنگامی که این حنتمه به حد رشد رسید خطاب - که پدر او بود - او را دید و از صاحب خانه (هاشم) خواستگاری و با او ازدواج کرد، و در نتیجه این ازدواج موجودی به نام عمر به دنیا آمد. بنا بر این، خطاب پدر و جد و دایی عمر می شود، و حنتمه مادر و خواهر و عمه او!

به راستی که جای تدبیر و دقت است!!

و این کروکی! نسب عمر است:

نُفَیل + صَهَّاکِ = خَطَّاب.

خَطَّاب + صَهَّاکِ = حَنْتَمَه.

خَطَّاب + حَنْتَمَه = عَمْرٍ.

این نسبِ ناشریف عمر به قدری مشهور بود که در جریانات مختلف، وقتی می خواستند عمر را با حقارت خطاب کنند می گفتند: یابن الصَهَّاکِ الحَبَشِيَّةِ و یا یابن السَّوْدَاءِ و یا یابن اللِّخْنَاءِ، که اشاره به نسب او و مادر زنا کارش است.

ص: 133

1- تفسیر القمی: ج 1 ص 188، و از او: بحار الانوار: ج 30 ص 146. عقد الدرر: ص 53، 54. الإحتجاج (طبرسی): ج 1 ص 216. الکشکول: ج 3 ص 212، 213. مجمع النورین: ص 232. المثالب (ابن شهر آشوب، خطی). انساب النواصب: ص 2، 3. بحار الانوار: ج 28 ص 182، 169، 202، 277، 279، 299، 305 و ج 31 ص 97 - 106.

عثمان بن عفان بن حکم بن ابی العاص بن عبد شمس بن عبد مناف بن قصی اموی، کنیه اش «ابوعمر و»، «ابوعبدالله»، «ابولیلی» و ملقب به «نعتل» و «ابن ابی الهقلم» و «یعیسوب الکافرین» و «یعیسوب المنافقین»، شش سال پس از «عام الفیل» در مکه به دنیا آمد.

پدر عثمان (عفان بن ابی العاص بن امیه) در جاهلیت دلقک بوده؛ که خود را شبیه زنان و خنثایان می کرده، و نیز در مجالس دایره زن بوده و دف می نواخته، و طبق نقلی خود عثمان نیز نوازنده دف بوده است.

مدت غصب خلافت و حکومت ظالمانه اش یازده سال و یازده ماه و بیست و دو روز بوده، و در سن 80 و یا 81 و یا 82 و یا 86 و یا 88 سالگی، در روز جمعه هجدهم ذی الحجه (و یا هجده روز و یا هفده روز و یا دو روز از ماه ذی الحجه مانده) سال

35 هجری به دست مسلمانان مدینه و مصر و همکاری سایر مسلمانان و صحابه، در خانه خود و پس از چهل و پنج روز محاصره به قتل رسید، و پس از سه روز بدنش را امویان از ترسِ مسلمین شبانه در قبرستان یهودیان در پشت بقیع دفن کردند! (1)

مادر عثمان آروی بنت کریز بن ربیعۃ بن حبیب بن عبد شمس بن عبدمناف بن قصی است.

دو دختر و یا دخترخوانده های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم؛ رقیه و ام کلثوم را تزویج نمود، که هر دو در اثر کتک ها و آزارهای او جان سپردند. (2)

عثمان از نظر مالی بسیار بالا بوده، و از خصائص او این که یک پایش همیشه می لنگیده است.

قاتلِ اصلیِ عثمان که ضربه او باعث اصلیِ قتل عثمان شد محمد بن ابی بکر، یا رومان یمانی و یا جبلة بن ایهم مصری است (3). (4) از مطاعن اوست:

اهانت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

*اهانت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (5)

هنگامی که ابوسلمه و عبدالله بن حذافه، شوهران ام سلمه و حفصه فوت کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم با آنان ازدواج کرد، طلحه و عثمان ناراحت شدند! و گفتند که چرا او پس از مرگ ما با زنان ما ازدواج می کند ولی ما نباید چنین کنیم. به خدا اگر او از دنیا برود با همسران او ازدواج می کنیم.

در این باره سه آیه نازل شد، و در آن ها لعن بر کسانی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را اذیت می کنند:

ص: 135

-
- 1- به ص 141 و 142 مراجعه شود.
 - 2- به ص 136 مراجعه شود.
 - 3- به ص 136 مراجعه شود.
 - 4- العُدَد القویة فی المخاوف الیومیة: ص 200، 201. اثبات الهداة: ج 2 ص 341 ح 95. الاستیعاب (چاپ در حاشیة الاصابة): ج 3 ص 69، 81، 341، 342. انساب الاشراف: ج 5 ص 373. تاریخ الامم و الملوک (طبری): ج 7 ص 206. الکامل (ابن اثیر): ج 4 ص 149. تاریخ مدینة دمشق (ابن عساکر): ج 39 ص 3-20. المستدرک (حاکم): ج 3 ص 106. بحار الانوار: ج 17 ص 382-386 ح 52 و ج 30 ص 199-202 ح 66 و ج 31 ص 307، 308، 493-498.
 - 5- نهج الحق و کشف الصدق (علامه): ص 304، 305. الجمع بین الصحیحین (حمیدی، مخطوط). بحار الانوار: ج 31 ص 237، 238.

«وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَنْ تُنْكِحُوا زُجُوجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمًا . إِنْ تَبَدُّوا شَيْئًا أَوْ تَخَفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا» (1) : و نباید هرگز رسول خدا را بیازارید و نه پس از وفاتش هیچ گاه نباید زناش را به نکاح خود در آوردید که این کار نزد خدا بسیار عظیم است . هر چیزی را اگر آشکار یا پنهان کنید (بدانید که) خدا بر همه چیز آگاه است.

«إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا» (2) : آنان که خداوند و رسول او را آزار و اذیت می کنند خدا آن ها را در دنیا و آخرت لعن کرده و برای آنان عذابی با ذلت و خواری مهیا ساخته است.

ردّ قضاوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

*ردّ قضاوت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (3)

در نزاعی که عثمان با امیر المؤمنین علیه السلام داشت، آن حضرت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را قاضی نمود. ولی عثمان قبول نکرد و گفت که علی پسرعموی اوست و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به نفعش حکم خواهد نمود!

در این مورد نیز چهار آیه نازل شد:

«وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ . وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ . وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ . أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ أَسَاءُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولَهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (4) :

و می گویند که ما به خدا و رسولش ایمان آورده و اطاعت می کنیم ولی با این همه باز گروهی از آنان روگردان می شوند و اصلاً آنان ایمان ندارند . و هر گاه به سوی خدا و رسولش خوانده شوند تا میان آنان قضاوت کند گروهی از ایشان روگردان

ص: 136

1- احزاب: 53 و 54

2- احزاب: 57

3- تفسیر القمی: ج 2 ص 107. نهج الحق وکشف الصدق: ص 305. بحار الانوار: ج 22 ص 98 ح 52 و ج 31 ص 238 ، 239.

4- نور: 47 - 50

می شوند. و اگر حق با آنان بود البته با کمال انقیاد نزد او می آمدند. آیا در دل هایشان مرض است یا هنوز شک و ریبی دارند یا هنوز می ترسند که خدا و رسول به آنان ظلمی کنند بلکه آن ها خود مردمی ظالمند.

کشتن دو دختر و یا دختر خوانده های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

*کشتن دو دختر و یا دختر خوانده های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم (1)

عثمان با دو دختر و یا دو دختر خوانده پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، رقیه و ام کلثوم ازدواج کرد، و هر دو در اثر کتک های او جان سپردند. ماجرای کتک خوردن این دو از عثمان، و سپس مریضی و فوت و دفنشان در تاریخ ثبت شده، و بسیار سوزناک است.

جسارت و عدم تأدب نسبت به امیر المؤمنین علیه السلام

*جسارت و عدم تأدب نسبت به امیر المؤمنین علیه السلام (2)

عثمان شخصی هتاک و به دور از ادب، و حتی بسیار بدگفتار و بددهن بوده است. تا جایی که در موردی به امیر المؤمنین علیه السلام خطاب کرد: «بفیک التراب» که برای رعایت ادب از ترجمه خودداری می شود.

در ماجرای امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید: عثمان با چوبی که در دستش بود تا می توانست مرا زد و من هیچ نگفتم!

و مواردی دیگر نسبت به سایر اصحاب که در ذیل آمده است.

کتک زدن عمار

*کتک زدن عمار (3)

اهل مدینه که از کارهای عثمان به ستوه آمده بودند، طوماری خطاب به او نوشتند و همگی آن را مُهر کردند. ولی کسی نبود آن را نزد عثمان ببرد. عمار از میان آنان داوطلب شد و نامه را برده برای عثمان خواند. عثمان چون چنین شنید، دستور داد غلامانش عمار را گرفتند و خود به قدری او را زد که عمار مبتلی به مَرَضُ فُتَق شد، و تا آخر عمر با همین مرض بود.

ص: 137

1- صحیح البخاری: ج 4321 ح 1225 و ص 450 ح 1277. فتح الباری: ج 3 ص 122، و در چاپ دیگر: ج 3 ص 158. عمدة القاری: ج 4 ص 85، و در چاپ دیگر: ج 8 ص 76 ح 46. الطبقات الكبرى (ابن سعد): ج 8 ص 38. مسند احمد بن حنبل: ج 3 ص 579 ح 11866 و ج 4 ص 104 ح 12970 و ص 106 ح 12985 و ص 12985 و ص 13441175. المستدرک علی الصحیحین: ج 4 ص 52 ح 6853. الروض الانف: ج 5 ص 362. تاریخ الامم و الملوک (طبری): ج 11 ص 498 (سنة 9). النهایة (ابن اثیر): ج 4 ص 46. لسان العرب: ج 11 ص 127. الخرائج و الجرائح: ج 1 ص 96 ح 156، و از او: بحار الانوار: ج 30 ص 201. الغدیر: ج 8 ص 231 - 234.

2- کشف البیان: ص 195. بحار الانوار: ج 31 ص 268، 269، 276، 449 - 452.

3- انساب الاشراف: ج 5 ص 480 ، 688. شرح نهج البلاغه (ابن ابى الحديد): ج 1 ص 239. العقد الفريد: ج 2 ص 272.

در صورتی که چندین حدیث در فضیلت عمار بود و همگان فضل او را می دانستند. به عنوان نمونه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مورد عمار فرموده است: مِنْ عَادَى عَمَّاراً عَادَاهُ اللَّهُ، وَ مَنْ أَبْغَضَ عَمَّاراً أَبْغَضَهُ اللَّهُ (1): هر کس با عمار دشمنی کند خدا با او دشمنی می کند، و هر کس نسبت به عمار بَغْض داشته باشد خدا به او بغض دارد.

در نقل دیگری آمده است: هنگامی که عثمان در مسجد مشغول صحبت بر روی منبر بود، عمار برخاست و او را توبیخ کرد. عثمان از منبر پائین آمد و آنگونه که در بالا گذشت به او جسارت کرد.

کتک زدن عبدالله بن مسعود و اهانت به او

*کتک زدن عبدالله بن مسعود و اهانت به او (2)

عبدالله بن مسعود - که از صحابه مشهور است - مورد اهانت و ضرب و شتم عثمان واقع شد، تا جایی که ابن مسعود وصیت کرد عثمان در نماز و دفن او حاضر نباشد. این عمل عثمان به قدری زشت بود که خود او روزهای آخر عمر عبدالله بن مسعود از سر نفاق به عیادت او آمد و از او حلیت خواست. ابن مسعود هم در همان مجلس عیادت او را مفتضح ساخت.

امر به قتل محمد بن ابی بکر و عده ای از اهل مصر

*امر به قتل محمد بن ابی بکر و عده ای از اهل مصر (3)

مردم مصر که از دست ابن ابی صرح - عامل عثمان در مصر و مغرب - به تنگ آمده بودند، شکایت به نزد عثمان آوردند. عثمان به ظاهر آنان را راضی کرد و همراه با محمد بن ابی بکر روانه مصر نمود. ولی نامه ای مخفیانه به والی خود نوشت که همه اینان را گردن بزن!

حامل این نامه در راه به دست مصریان افتاد و به او مشکوک شدند. او را تفتیش کردند و نامه مخفیانه عثمان را یافتند که حکم به قتل آن ها داده بود. از همان جا به مدینه بازگشتند و خانه عثمان را محاصره کردند و فتنه بزرگی به پا شد. در ادامه مصریان همراه با مسلمانان مدینه، پس از سه روز محاصره خانه عثمان او را به قتل رساندند. (4)

ص: 138

-
- 1- الشافی (سید مرتضی): ج 4 ص 291، 293. بحار الانوار: ج 30 ص 372 و ج 31 ص 193 - 204.
 - 2- انشافی: ج 4 ص 279، 280. شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید): ج 1 ص 236. الاستیعاب: ج 1 ص 273. المستدرک (حاکم): ج 3 ص 313. تاریخ ابن کثیر: ج 7 ص 163. بحار الانوار: ج 31 ص 187 - 192.
 - 3- کشف البیان: ص 310. انساب الاشراف: ج 5 ص 26، 69، 95. الامامة و السياسة: ج 1 ص 33، 37. المعارف (ابن قتیبة): ص 84. العقد الفرید: ج 2 ص 263. تاریخ الأمم و الملوک (طبری): ج 5 ص 119، 120. الکامل (ابن اثیر): ج 3 ص 70، 71. شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید): ج 1 ص 165، 166. تاریخ ابن کثیر: ج 7 ص 173، 174. الصواعق المحرقة: ص 69. تاریخ الخلفاء (سیوطی): ص 106، 107. الغدیر: ج 9 ص 177 - 185. بحار الانوار: ج 30 ص 374، 375 و ج 31 ص 265، 275، 476، 485 - 496.

4- به ص 141 - 143 مراجعه شود.

زندان نمودن عبدالرحمن جمحی

*زندان نمودن عبدالرحمن جمحی (1)

هنگامی که عثمان بیش از صد هزار درهم خمس آفریقا را به مروان داده بود، عبدالرحمن جمحی در این باره شعری گفت. وقتی عثمان خبردار شد، دستور داد تا او را صد تازیانه زدند و در مدینه گردانند. سپس او را به زنجیر کشید و در قلعه قَمُوص - که در خیبر است - زندانی کرد.

تبعیدهای عثمان

عثمان در زمان خلافت خود بزرگان صحابه و پاکان را از مدینه تبعید کرد، و در عوض رانده شده های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به مدینه آورد و پست و مقام داد!

نمونه هایی از تبعیدهای اوست:

1. تبعید ابوذر

تبعید ابوذر (2): عثمان که از دست امر به معروف و نهی از منکرهای ابوذر به ستوه آمده بود و این صحابی جلیل القدر زندگی را به کام او تلخ کرده بود، او را به بدترین شکل به شام تبعید کرد. پس از مدت کوتاهی معاویه - والی عثمان در شام - نیز از دست او به ستوه آمد، و به عثمان نوشت که اگر می خواهی حکومت شام در دست تو بماند ابوذر را از این جا بیرون کن.

عثمان، ابوذر را باز به بدترین و سخت ترین شکل به مدینه آورد، و سپس به رَبدَه تبعید کرد. ابوذر در آن جا از گرسنگی و تشنگی همراه با اهل و عیالش از دنیا رفتند، و تنها دخترش باقی ماند. دختر ابوذر از بیابان به کنار جاده آمد، که اتفاقاً عبدالله بن مسعود و حذیفه بن یمان و مالک اشتر همراه با کاروانی از آن جا گذر می کردند، و دختر ابوذر خبر فوت پدرش را به آنان داد. آن ها آمدند و ابوذر را تجهیز کرده و ابن مسعود بر او نماز خواند و او را دفن کردند، که هم اکنون نیز قبر او در رَبدَه موجود است.

2. تبعید عدی بن حاتم

تبعید عدی بن حاتم (3): شیعه و عامه بر عظمت و تقوایش اتفاق دارند.

ص: 139

1- تقریب المعارف. کشف البیان: ص 163، 165. بحار الانوار: ج 31 ص 263.

2- کتاب سلیم بن قیس الهمالی: ص 729. شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحدید): ج 3 ص 54، 57. الشافی: ج 4 ص 293، 297. بحار الانوار: ج 30 ص 373 و ج 31 ص 174 - 187.

3- کشف البیان: ص 143.

3. تبعید یزید بن قیس ارحبی.

*تبعید یزید بن قیس ارحبی. (1)

4. تبعید عمرو بن حمق خزاعی

تبعید عمرو بن حمق خزاعی (2): وی از بزرگان صحابه بوده و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در حقیقتش دعا کرده است.

5. تبعید عروة بن جعد

تبعید عروة بن جعد (3): او از مشاهیر صحابه است.

6. تبعید کمیل بن زیاد نخعی

تبعید کمیل بن زیاد نخعی (4): وی راوی این دعای شریف کمیل به نقل از امیر المؤمنین علیه السلام است.

7. تبعید کعب: عثمان پس از آن که بیست تازیانه بر او زد او را تبعید کرد.

8. تبعید عامر بن قیس: او از اهل زهد و شیعیان امیر المؤمنین علیه السلام بوده است.

9. تبعید ثابت بن قیس: عثمان او را از کوفه به شام تبعید کرد.

10. تبعید حارث همدانی: وی بین شیعه و عامه مشهور است که از ملازمین امیر المؤمنین علیه السلام بوده است.

تقسیم منصب ها و اراضی و بیت المال در میان بنی امیه

*تقسیم منصب ها و اراضی و بیت المال در میان بنی امیه (5)

همین که عثمان به خلافت رسید، بنی امیه - که قوم او بودند - را به دور خود جمع کرد، و تمامی مناصب حکومتی و نیز اراضی مدینه از قبیل چراگاه های بیرون شهر - که حق مسلم همگان است - و نیز بیت المال مسلمین، همه و همه را بین امویان تقسیم کرد.

او به قدری در این کار افراط کرد که همگان حتی هواداران او و حتی عبدالرحمن بن عوف - که در شورای عمر باعث تعیین عثمان شده بود - از مخالفین او شدند و به شدت با وی درگیر شدند.

ص: 140

1- کشف البیان: ص 145.

2- کشف البیان: ص 146.

3- کشف البیان: ص 150.

4- کشف البیان: ص 151.

5- الانساب: ج 5 ص 58 ح 30. اسد الغابة: ج 3 ص 310، 423. المستدرک علی الصحیحین (حاکم): ج 4 ص 479. تاریخ ابی
الفداء: ج 1 ص 168. العقد الفريد: ج 2 ص 261. المعارف (ابن قتيبة): ص 84. شرح نهج البلاغه (ابن ابی الحديد): ج 1 ص 67،
198. تاریخ ابن عساکر: ج 6 ص 407. انساب الاشراف: ج 5 ص 28، 52. المحاضرات (راغب): ج 2 ص 212. تاریخ ابن کثیر: ج 8
ص 70. کنز العمال: ج 6 ص 39. تاریخ اليعقوبي: ج 2 ص 41. مسند احمد بن حنبل: ج 1 ص 62. صحيح البخارى: ج 5 ص 21.
مروج الذهب: ج 1 ص 433. السيرة الحلبية: ج 2 ص 87. الدر المنثور: ج 4 ص 191. الطبقات (ابن سعد): ج 3 ص 53. تاریخ الامم
و الملوك (طبري): ج 5 ص 139. الغدير: ج 8 ص 234 - 238، 276 - 296. بحار الانوار: ج 31 ص 218 - 223.

از جمله افرادی که عثمان آن ها را تکریم و احترام کرد مروان بن حکم معروف به طرید رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم (1) بود، که پس از بازگرداندن او به مدینه خمس آفریقا را به او داد.

بقیه عمال و کارگزاران عثمان نیز شبیه خود او بودند و این چنین بیت المال را می دزدیدند، تا بالاخره همین مسئله سبب اصلی کشته شدن عثمان شد.

عدم اجرای حدّ بر عبیدالله بن عمر

*عدم اجرای حدّ بر عبیدالله بن عمر (2)

عبیدالله بن عمر - که پسر عمر بن خطاب است - پس از قتل پدرش هر مزان - که شهادتین گفته و مسلمان شده بود - را به بهانه شرکت او در قتل عمر به قتل رساند. اضافه بر این، چون ابولؤلؤ پس از کشتن عمر گریخته بود، عبیدالله دختر ابولؤلؤ را نیز به قتل رساند! در عین حال عثمان او را رها کرد و حدّ الهی را بر او جاری نساخت. امیر المؤمنین علیه السلام در این باره فرمود که اگر به عبیدالله بن عمر دست بیابم او را قصاص کرده و خواهم کشت. در زمان حکومت امیر المؤمنین علیه السلام، عبیدالله بن عمر به نزد معاویه گریخت و در صفین کشته شد.

جهل به احکام شرعی و آیات قرآن

*جهل به احکام شرعی و آیات قرآن (3)

عثمان نیز همانند دو خلیفه پیشین خود بویی از دانش احکام شرعی و علم نبرده بود. و لذا در مواردی جهل شدید او نسبت به احکام شرعی و آیات قرآن آمده است. از جمله این موارد است:

عثمان فرمان داد زنی را که در شش ماهگی وضع حمل کرده بود سنگسار کنند. امیر المؤمنین علیه السلام آیه «وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا» (4) و آیه ای دیگر را تلاوت نمود، که اشاره به امکان شش ماه بودن وضع حمل است. عثمان دستور داد آن زن را باز گردانند، ولی خبر آوردند که سنگسار شده است!

ص: 141

1- به ص 141 مراجعه شود.

2- السنن الكبرى: ج 8 ص 61. العقد الفريد: ج 1 ص 125 و ج 2 ص 171. الشافعي: ج 4 ص 304، 305. الكامل: ج 3 ص 40. الاستيعاب (چاپ در حاشیه الاصابة): ج 2 ص 433، 431. روضة الاحباب (دشتکی): ج 20 ص 170. الغدير: ج 8 ص 133. بحار الانوار: ج 30 ص 373 و ج 31 ص 224 - 227.

3- السنن الكبرى: ج 7 ص 442. نهج الحق وكشف الصدق: ص 302، 303. الموطأ (مالک): ج 2 ص 176. كتاب العلم (ابن عبد البر): ص 150. تفسير ابن كثير: ج 4 ص 157. تيسير الوصول (ابن ربيع): ج 2 ص 9. عمدة القاری: ج 9 ص 642. الدر المنثور (سيوطي): ج 6 ص 40. بحار الانوار: ج 31 ص 246 - 253.

4- احقاف: 15

بازگرداندن رانده شده های رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم

* بازگرداندن رانده شده های رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم (1)

حکَم بن ابی العاص و پسرش مروان به دستور پیامبر رحمت صَلَّى الله عليه و آله و سلم از مدینه رانده شده بودند و در بیرون مدینه سکونت داشتند، و به همین خاطر به طرید رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم معروف بودند. عثمان با کمال وقاحت این دو رانده شده پیامبر صَلَّى الله عليه و آله و سلم را به مدینه بازگرداند، تنها به این علت که این دو ملعون از امویان و خویشاوند عثمان بودند! به همین اندازه هم اکتفا نکرد، بلکه به مروان منصب داد و خمس آفریقا را به او بخشید!

آتش زدن قرآن ها

* آتش زدن قرآن ها (2)

عثمان در زمان خود دستور داد تا هر چه قرآن در مدینه و بین صحابه بود را جمع آوری کردند. سپس همه را روی هم انباشته و به آتش کشید، و یا طبق نقلی در آب جوشاند! از سوی دیگر صحابه و قُرّاء را جمع کرد و آن چه هر کس به یاد داشت خوانده می شد و با تشکیلاتی قرآنی را تنظیم کرد، و به همه دستور داد طبق قرائت زید بن ثابت قرآن را قرائت کنند!

عجز از خطبه خواندن

* عجز از خطبه خواندن (3)

عثمان در روز اول خلافت خود به منبر رفت و گفت که من امروز آمادگی برای خطبه خواندن ندارم. صبر کنید تا خطبه ای آماده کنم و برایتان بخوانم!

مصادره خانه های مردم

* مصادره خانه های مردم (4)

در پی توسعه مسجد الحرام، عثمان خانه های اطراف آن را مصادره کرد و همه را خراب و به مسجد الحرام اضافه کرد، و هر کس اعتراض می کرد به زندان می انداخت!

اعتراض تمامی صحابه نسبت به عثمان و قتل او

* اعتراض تمامی صحابه نسبت به عثمان و قتل او (5)

عثمان خلاف و ظلم را به حدی آشکار کرد که همه صحابه و تمام مردم مدینه به ستوه آمدند و معترض کارهای او گشتند، حتی افرادی که از دشمنان اهل بیت علیه السلام بودند؛ از قبیل عبدالرحمن بن عوف و عمرو عاص و عایشه.

- 1- الشافى: ج 4 ص 269، 270. انساب الاشراف: ج 5 ص 27. الرياض النضرة (محب الدين طبرى): ج 2 ص 143. مرآة الجنان (يافعى): ج 1 ص 85. الصواعق المحرقة (ابن حجر): ص 68. الغدير: ج 8 ص 257. بحار الانوار: ج 31 ص 169 - 174.
- 2- الشافى: ج 4 ص 283، 286. تلخيص الشافى: ج 4 ص 105، 108. تاريخ الخميس: ص 223. صحيح البخارى: ج 1 ص 14، 19. جامع الوصول: ج 2 ص 503، 507 ح 975. سنن الترمذى: كتاب التفسير، سورة التوبة ح 3103. كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 895. بحار الانوار: ج 30 ص 371 و ج 31 ص 205 - 218.
- 3- انساب الاشراف: ج 5 ص 24. الطبقات الكبرى (ابن سعد): ج 3 ص 43. تاريخ ابى الفداء: ج 1 ص 166. بدائع الصنائع (ملك العلماء): ج 1 ص 262. تاريخ يعقوبى: ج 2 ص 140. شرح نهج البلاغه (ابن ابى الحديد): ج 13 ص 13. بحار الانوار: ج 31 ص 244 - 246.
- 4- تاريخ الامم و الملوك (طبرى): ج 5 ص 47. تاريخ يعقوبى: ج 2 ص 142. الكامل (ابن اثير): ج 3 ص 36. الغدير: ج 8 ص 186 - 195. بحار الانوار: ج 31 ص 244.
- 5- زاد المعاد (ابن قيم جوزيه): ج 1 ص 177، 225. تقريب المعارف: ص 165. كتاب المغازى: ج 3 ص 1000، 1001. تاريخ الامم و الملوك (طبرى): ج 5 ص 112، 114، 118، 160، 168، 187 و ج 6 ص 25. شرح نهج البلاغه (ابن ابى الحديد): ج 1 ص 35، 63، 66، 165، 236 و ج 2 ص 44، 404 و ج 3 ص 285، 292 و ج 6 ص 215. تاريخ الخميس: ج 2 ص 268. تاريخ يعقوبى: ج 2 ص 150. الاستيعاب: ج 2 ص 410. الاصابة: ج 1 ص 252 و ج 2 ص 395. المعارف (ابن قتيبه): ص 239. انساب الاشراف: ج 5 ص 47، 57. العقد الفريد: ج 2 ص 278. الكامل (ابن اثير): ج 3 ص 70، 97. تاريخ ابن كثير: ج 7 ص 206. المستدرک (حاكم): ج 3 ص 118. الامامة و السياسة: ج 1 ص 55، 58، 74. الرياض النضرة: ج 2 ص 123. الغدير: ج 9 ص 3 - 247. بحار الانوار: ج 31 ص 162 - 169، 267 - 314، 493 - 498، و پاورقى هاى صفحه 301 - 304.

غیر از اعتراضات و احتجاجات امیر المؤمنین علیه السلام، از جمله کسانی که رسماً و علناً و در موارد متعدد و مفصل مخالفت خود با عثمان را اعلام داشتند این افراد هستند:

أبي بن كعب، ابوذر، عمار بن ياسر، عبد الله بن مسعود، حذيفة بن يمان، مقداد، محمد بن ابي بكر، عبد الرحمن بن حنبل قرشي، طلحة بن عبيد الله، زبير بن عوام، عبد الرحمن بن عوف، عمرو بن عاص، محمد بن مسلمة انصاري، ابو موسي، جبلة بن عمرو ساعدی، جهجاه بن عمرو غفاری، عایشه.

در اکثر این موارد، عثمان عکس العملی هتاکانه و زشت نشان می داد، که از جمله آن ها تبعیدهایی است که گذشت. (1)

هم چنین از دیگر موارد و افراد معترض نسبت به کارهای عثمان است:

عبدالله بن حسان عنزی کوفی، هاشم مرقال، سهل بن حنیف (ابوثابت) انصاری بدری، رفاعه بن رافع بن مالک (ابومعاذ) انصاری بدری، حجاج بن غزیه انصاری، ابویوب انصاری، قیس بن سعد بن عباده، فروة بن عمرو بن ودقه بیاضی انصاری بدری، محمد بن عمرو بن حزم (ابوسلیمان) انصاری، عبدالله بن عباس، عامر بن وائله (ابوالطفیل)، مالک اشتر بن حارث، عبدالرحمن بن ابي بكر، مسور بن مخرمه، محمد بن ابي حذیفه عبشمی (ابوالقاسم)، کمیل بن زیاد بن نهیک نخعی، عمرو بن زرارہ نخعی، عبادة بن صامت، صعصعة بن صوحان، حکیم بن جبلة عبدی، هشام بن ولید مخزومی، حجر بن عدی کوفی، جهجاه بن سعید غفاری، قیس بن قهدان.

از آن گذشته، عثمان به دست مسلمانان مصر با همراهی مسلمانان و اهالی خود مدینه کشته شد، و هیچ کس از او دفاع نکرد. بالاتر این که جنازه او تا سه روز در مزبله مدینه افتاده بود و سگ ها یک پای او را خوردند، ولی هیچ کس برای دفن او اقدام نمی کرد. تا بالاخره تنی چند از بنی امیه شبانه او را برداشته و جیبیر بن مطعم بر او نماز خواند، و او را در پشت بقیع در قبرستان یهودیان به نام «حُش کوكب» دفن کردند.

ص: 143

بعدها برای این که بیش از این عثمان مفتضح نشود دیوار بین قبرستان یهودیان و مسلمین را برداشته و همه را یکی کردند و گفتند عثمان نیز در بقیع دفن شده است!

قاتل اصلی عثمان که ضربه او باعث قتل عثمان شد محمد بن ابی بکر و طبق نقلی رومان یمانی و یا جبلة بن ایهم مصری است.

البته بدون شک جنایات و خباثت های ابوبکر و عمر بسیار بسیار بیشتر از عثمان بوده و قابل مقایسه با یکدیگر نیست. ولی آن دو به قدری خبیث بودند و روح نفاق داشتند که همه کارهای خود را به اسم اسلام و تقوی و عوام فریبی انجام می دادند.

بدعت های عثمان

عثمان نیز همانند عمر در دین خدا بدعت گذارده است. از جمله آن هاست:

1. صید در احرام

عثمان صید کردن در حال احرام و خوردن آن را جایز اعلام کرد! (1)

2. تمام خواندن نماز در سفر

عثمان نماز خود را در منی - که در حال سفر بوده - تمام خواند. (2)

3. جلو انداختن خطبه بر نماز عیدین

عثمان در عید فطر و قربان خطبه را پیش از نماز عید می خواند. در حالی که پیش از او نماز جلوتر از خطبه بوده، و طبق فقه شیعه و حتی عامه همین صحیح است. (3)

4. احداث اذان جدید

عثمان برای نماز جمعه و یا در نماز صبح، به غیر اذان و اقامه ای که گفته می شود اذان جدیدی ابداء کرد، و حتی آن را اذان ثالث نام گذاری کرد! (4)

5. تأخیر نماز صبح تا فجر

عثمان از ترس این که مبادا او را هم همانند عمر در تاریکی صبح به قتل برسانند، نماز صبح را تا طلوع فجر و روشن شدن هوا به تأخیر می انداخت.

ص: 144

1- الغدیر: ج 8 ص 186 - 195. بحار الانوار: ج 31 ص 263.

2- جامع الاصول: ج 5 ص 704 ح 4020. صحیح البخاری: ج 2 ص 154، 464، 465. صحیح مسلم: ج 1 ص 261 و ج 2، ص

260، 695. سنن ابى داود: ج 1 ص 308 ح 1960 ح 12، باب الصلاة بمنى. سنن النسائى: ج 3 ص 103. مسند احمد بن حنبل: ج 1 ص 145، 378، 425 و ج 2 ص 16، 44، 55، 56. السنن الكبرى: ج 3 ص 126. بحار الانوار: ج 31 ص 230 - 237.

3- صحيح البخارى: ج 2 ص 377. سنن ابى داود: ج 1 ص 178. سنن النسائى: ج 3 ص 183. سنن ابن ماجه: ج 1 ص 385. السنن الكبرى: ج 3 ص 296. جامع الاصول: ج 6 ص 131، 133. الكافى: ج 3 ص 460 ح 3. وسائل الشيعة: ج 5 ص 110 ح 9805. التهذيب: ج 1 ص 289 و ج 3 ص 287 ح 860. المقنعة (مفيد): ص 33. فتح البارى (ابن حجر): ج 2 ص 361. بحار الانوار: ج 31 ص 240 - 242.

4- السرائر (ابن ادريس): ج 1 ص 304. الكامل: ج 3 ص 48. تاريخ الامم و الملوك (طبرى): ج 5 ص 68. صحيح البخارى: ج 2 ص 326، 327. سنن الترمذى: ج 1 ص 67. سنن النسائى: ج 3 ص 100، 101. جامع الاصول: ج 5 ص 674، 675 ح 3966. سنن ابن ماجه: ج 1 ص 348. الائم (شافعى): ج 1 ص 173، السنن الكبرى (بيهقى): ج 1 ص 429 و ج 3 ص 192، 205. فيض الإله (بقاعى): ج 1 ص 193. انساب الاشراف: ج 5 ص 39. بحار الانوار: ج 31 ص 242 - 243.

این بدعت عثمان تا امروز هم بین عامه باقی است، تا جایی که تأخیر نماز صبح را سنت می دانند! حتی بعضی از عامه نماز صبح در اول وقت خواندن را بدعت شمرده اند! (1)

بُغْض و حُب عثمان

*بُغْض و حُب عثمان (2)

از نکات جالب در مورد عثمان این که در چندین روایت حب و بغض عثمان مطرح شده است. به عنوان نمونه:

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: محبت من با محبت عثمان در قلب هیچ کس جمع نمی شود مگر این که یکی از این دو محبت دیگری را از بین می برد.

امام حسن مجتبی علیه السلام فرمود: ای گروه شیعیان، بُغْض و دشمنی عثمان را به فرزندان خود تعلیم کنید، چرا که هر کس محبت عثمان در دلش باشد و دجال را درک کند به او ایمان می آورد، و اگر نتواند دجال را درک کند در قبر به او ایمان می آورد.

عبدالله بن طلحه می گوید: از امام صادق علیه السلام در مورد سوسمار پرسیدم، فرمود: آن (حیوان) پلید و مسخ شده است. هر گاه آن را کُشتی غسل کن؛ یعنی از باب شکر. سپس فرمود: پدرم بر روی سنگی نشسته بود و مردی نزد او بود و صحبت می کردند، که وَزَغی آمد و بازبانش سر و صدا می کرد. پدرم به آن مرد فرمود: می دانی این سوسمار چه می گوید؟ مرد گفت: نمی دانم چه می گوید. فرمود: می گوید: اگر عثمان را (با بدی) یاد کنی من هم علی را سب می کنم. سپس فرمود: هیچ یک از بنی امیه نمی میرد مگر این که به شکل سوسمار مسخ می شود.

ص: 145

1- بحار الانوار: ج 30 ص 374.

2- بحار الانوار: ج 27 ص 267 - 269 ح 15، 17، 19 و ج 30 ص 379 و ج 31 ص 307، 308، و به همین مضمون در: ج 27 ص 58 ح 17.

- 1 و 2. بحار الانوار : ج 30 ص 381. این مضمون در حدیثی از امام باقر علیه السلام نیز وارد شده است: بحار الانوار : ج 30 ص 382 ، 388.
3. مهج الدعوات : ص 334. کتاب سلیم بن قیس الهلالی: ص 701، 702. الاحتجاج: ج 2 ص 268 - 275، و از او: بحار الانوار : ج 30 ص 182 ح 44. بصائر الدرجات: ب 3 ص 289 ، 290 ح 2. المحتضر (حسن بن سلیمان حلّی): ص 58 ، 59 ، و از همه این موارد: بحار الانوار : ج 30 ص 145 ح 1 و ص 289 ، 324 - 326 ، 332 ، 333 ، 381 ، 396 ، و ج 8 (قدیم): ص 247 ، 248.
4. تنزیه الانبیاء : ص 141. کتاب سلیم بن قیس الهلالی: ص 684 . الغدیر: ج 7 ص 216 . نهج الحق و كشف الصدق: ص 330 - 332 ، و از او: بحار الانوار : ج 30 ص 335 - 338 ح 158.
5. مسند احمد بن حنبل: ج 1 ص 15 و ج 3 ص 219 ، 243 ، 257 و ج 4 ص 6. التفسیر الکبیر (فخر رازی): در تفسیر آیه «انّ الذّینَ تَوَلَّوْا مِنْكُمْ یَوْمَ الْتَمَّی الْجَمْعَانِ». مفاتیح الغیب: ج 9 ص 52. انساب الاشراف: ج 1 ص 326. کتاب المغازی (واقدی): ج 1 ص 18. روح المعانی: ج 4 ص 99. تفسیر غرائب القرآن (چاپ در حاشیه تفسیر الطبری): ج 4 ص 112 ، 113. الدر المنثور: ج 2 ص 88 ، 89. تفسیر الطبری: ج 4 ص 95 ، 96. مجمع الزوائد: ج 9 ص 124. المستدرک (حاکم): ج 3 ص 37. تلخیص المستدرک: ج 3 ص 37. تفسیر القمی: ج 1 ص 188. کتاب سلیم بن قیس الهلالی: ص 683 ، 684 ، 692 ، و از این دو: بحار الانوار : ج 28 ص 94 و ج 30 ص 145 ح 2 و ص 310 ، 315 و نیز در: بحار الانوار : ج 30 ص 310 - 314.
6. بصائر الدرجات: ص 276 ش 9 و ص 278 ش 12 باب پنجم از جزء ششم. کتاب سلیم بن قیس الهلالی: ص 691 ، 692. ارشاد القلوب: ص 393. التفسیر المنسوب الی الامام العسکری علیه السلام: ص 254 - 256 ، و از او: بحار الانوار : ج 17 ص 358 ح 52 و ج 30 ص 289 ، 296 ، و نیز: بحار الانوار : ج 28 ص 309 و ج 29 ص 20 - 66 و ج 30 ص 181 ح 43 و ص 193 ، 194 ح 54 ، 55 و ص 246 - 254 ، 273 ح 143 و ص 289 ، 315 ، 335 و ج 37 ص 111 ، 152 - 154 ، 160 ، 172 ، 173 ، و قریب به همین مضمون: لسان المیزان: ج 1 ص 432. سر العالمین (غزالی): ص 21 ، و از او: سیر اعلام النبلاء: ج 19 ص 328.
7. کتاب سلیم بن قیس الهلالی: ص 697 - 701 ، و از او: بحار الانوار : ج 30 ص 322 - 324 ، و نیز در: بحار الانوار : ج 19 ص 241 ، 271 ، 277 ، 281 و ج 20 ص 228 و ج 21 ص 11 ح 7 و ص 94 ، 103 ، 158 ، 173 و ج 28 ص 182 و ج 29 ص 564 ، 565.
8. صحیفه اول: کتاب سلیم بن قیس الهلالی: ص 591 ، 650 ، 652 ، 653. الکافی: ج 4 ص 545 و ج 8 (الروضة): ص 334. تفسیر القمی: ص 669 ، و از آن دو: بحار الانوار : ج 28 ص 85 ح 1 ، 2. عوالم العلوم: ج 3/15 ص 164. بحار الانوار : ج 17 ص 29 و ج 28 ص 85 ، 116 ، 117 ، 122 ، 123 ، 319 و ج 37 ص 114.
9. صحیفه دوم: كشف اليقين (علامه حلّی): ص 137. ارشاد القلوب: ج 2 ص 112 - 135 ، و از او: بحار الانوار : ج 28 ص 102 - 106 ح 3 و ص 111 ، 122 ، 128.

10. عقبه اول: دلائل النبوة (بيهقي): ص 247. صحيح مسلم: كتاب المنافقين: ش 11. الجامع (ابن اثير): ج 12 ص 199. مجمع الزوائد (هيثمي): ج 1 ص 110. المعجم الكبير (طبراني): ج 6 ص 195. مسند احمد بن حنبل: ج 5 ص 390، 453. بحار الانوار: ج 21 ص 222 - 252 ح 5 - 28 و ج 28 ص 96، 97 ح 3.

11. عقبه دوم: ارشاد القلوب: ج 2 ص 112 - 135، و از او: بحار الانوار: ج 28 ص 99 - 102 ح 3. اقبال الاعمال: ص 458. عوالم العلوم: ج 3/15 ص 304. بحار الانوار: ج 28 ص 96، 101 - 125، 128، 319 و ج 30 ص 186 و ج 37 ص 115، 135.

12. الطرائف: ج 2 ص 449. تاريخ الامم و الملوك (طبري): ج 3 ص 186. كنز العمال: ج 5 ص 312. شرح نهج البلاغه (ابن ابي الحديد): ج 1 ص 159 و ج 6 ص 52 و ج 17 ص 176، 182، 183، 185. الكامل في التاريخ: ج 2 ص 334 - 336. المسترشد: ص 1، 2. الصراط المستقيم: ج 2 ص 296 - 299. الملل و النحل (شهرستاني): ج 1 ص 29. كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 683. الارشاد (مفيد): ص 96 - 98. الشافي: ج 4 ص 144 - 152 و 154. تلخيص الشافي: ج 3 ص 32، 177 - 180 اثبات الهداة: ج 2 ص 367. المغني: تتميم جلد بيستم ص 344 - 346، و از تمام اين موارد: بحار الانوار: ج 30 ص 427 - 442، و نیز در: بحار الانوار: ج 21 ص 410 و 411 و ج 22 ص 465 - 470، و ج 28 ص 108، 109، 178، 179 و ج 30 ص 11، 310.

13. تفسير العياشي: ج 1 ص 200 ش 152. البرهان: ج 1 ص 320 ش 10. تفسير الصافي: ج 1 ص 305. بحار الانوار: ج 28 ص 21 ش 28.

14. مسند احمد بن حنبل: ج 1 ص 55، 56. صحيح البخاري: كتاب المحاربين. كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 577 - 599 ح 4. تهذيب الآثار (طبري). مسند علي بن ابي طالب عليه السلام: ص 213 ح 348. بحار الانوار: ج 28 ص 175 - 188 ح 1 و ص 205، 250، 256، 257، 262، 263، 282 - 291، 307 - 309، 324 - 412 و موارد بسيار ديگر، از جمله شماره پاورقی های ذیل: شماره 15 الی 19.

15. كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 651، 918. بحار الانوار: ج 30 ص 11 - 13.

16. كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 572. الجمل (مفيد): ص 59، و در چاپ ديگر: ص 119.

17. كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 578 - 580 ح 4، و از او: بحار الانوار: ج 28 ص 262، 263 ح 45.

18. مسند احمد بن حنبل: ج 1 ص 56.

19. كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 572، 578، 581 - 583. بحار الانوار: ج 28 ص 191، 264، 265 و ج 29 ص 611.

20. بحار الانوار: ج 28 ص 304، 305 و ج 29 ص 193 و ج 30 ص 349 و 350 ح 164 و ج 43 ص 171.

21. كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 679، 671، 872. الكافي (الروضة): ج 8 ص 237 ح 320. تفسير العياشي: ج 2 ص 67، و از او: بحار الانوار: ج 28 ص 227، 229، و نیز: بحار الانوار: ج 28 ص 250، 252، 270 - 276، 301، 305 - 307، 309، 318، 319 و ج 30 ص 249، 307، 352، 386.

22. الصراط المستقيم: ج 3 ص 30. انساب الاشراف: ج 5 ص 16، 30. الطبقات الكبرى: ج 3 ص 247 و ج 5 ص 19. كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 811. الرياض النضرة (طبرى): ج 2 ص 76. الاصابة: ج 2 ص 47، 48 ش 3268

ص: 147

وج 3 ص 637، 638 ش 9147. الاستيعاب (چاپ در حاشیة الاصابة): ج 2 ص 8، 11 وج 3 ص 631، 637. معرفة علوم الحديث (حاكم): ص 193. الاعلام: ج 8 ص 122. تاريخ الاسلام: ج 2 ص 266. اسد الغابة (ابن اثير): ج 5 ص 90. تقريب المعارف: ص 167، و از او: بحار الانوار: ج 30 ص 377. الغدير: ج 8 ص 257 - 276. بحار الانوار: ج 31 ص 149 - 161 و ج 8 (قديم، كمپانی): ص 340 ح 3.

23. كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 816 - 825.

24. الاستغاثة: ص 22. الصراط المستقيم: ج 3 ص 116، و از او: بحار الانوار: ج 30 ص 527. النهاية في غريب الحديث: ج 2 ص 430. الطبقات: ج 3 ص 364. الرياض النضرة: ج 1 ص 409.

25. الحياة الاجتماعية و الاقتصادية في الكوفة: ص 105. عيون الاخبار: ج 1 ص 43. حياة الشعرفي الكوفة: ص 144. النهاية: ج 5 ص 282. لسان العرب: ج 10 ص 508. الصحاح: ج 4 ص 1617. تاج العروس: ج 7 ص 197. مجمع البحرين: ج 5 ص 299. الاغانى: ج 4 ص 184. فتوح البلدان: ص 76، 77. زاد المعاد: ص 329. تاريخ مدينة دمشق (ابن عساکر):

ج 44 ص 6 - 8. المصنف: ج 10 ص 313. الاسرائيليات: ص 86، 93، 130. مسند احمد بن حنبل: ج 3 ص 387. فصل الخطاب: ص 76. بحار الانوار: ج 31 ص 110، 111 و ج 30 ص 178 ح 39 و ج 8 (كمپانی): ص 205 س 20 و ص 421 س 7.

26. موارد آيات از اين قرار است: الفاتحة: 7. البقرة: 79، 165، 185، 208، 257، 264، 284. آل عمران: 90، 106. النساء: 18، 38، 51 - 53، 63، 136. الانعام: 112. المائدة: 101، 102. التوبة: 80. النحل: 25، 90. الفرقان: 27 - 29. الاحزاب: 66 - 68، 72. محمد صَلَّى الله عليه و آله و سلم: 1، 22، 25 - 28، 32. لقمان: 14، 15. فاطر: 8. الحجرات: 7، 17، 18. النور: 48 - 50. الرحمن: 44. المؤمنون: 108. النمل: 52. الصافات: 24، 27 - 29، 55، 58 - 64. الزمر: 8، 30، 45. فصلت: 29. الزخرف: 38 - 41، 43، 62، 79، 80. ق: 23، 25، 26، 27 - 29. القيامة: 30 - 34. القلم: 5، 6، 8 - 13، 15، 16. الاسراء: 36، 60. المدثر: 11 - 26. المجادلة: 14، 16. الملك: 27. البيئة: 5. عبس: 1 - 10. المطففين: 7 تا آخر سوره الفجر: 25، 26. الفلق: 1 و 3، و موارد بسيار ديگر که در بحار الانوار آمده، و برای توضيح بيشر به آدرس بحار الانوار که در ذيل آمده مراجعه شود.

و اما احاديث و منابع تفسير اين آيات: النهاية: ج 5 ص 282. لسان العرب: ج 10 ص 508. الصحاح: ج 4 ص 1617. تاج العروس: ج 7 ص 197. الكافي: ج 1 (الاصول) ص 375 ح 3 و ص 421، 420 ح 42، 43 و ج 8 (الروضة) ص 103 ب 25 ح 76 و ص 239 ح 325. و از او: بحار الانوار: ج 23 ص 322 ح 39. امالي الشيخ الطوسي: ج 1 ص 288. قرب الاسناد: ص 9، 29. الخصال: ج 2 ص 346 ب 7 ح 15. تفسير العياشي: ج 1 ص 24، 47، 48، 72 ح 142 و ص 102 ح 294 و ص 147، 148 ح 482 - 484 و ص 156 ح 528 و ج 2 ص 267 ح 62، و از او: بحار الانوار: ج 8 ص 363 ح 41 و ج 24 ص 159 ح 1 و ج 36 ص 180 ح 173. مجمع البحرين: ج 5 ص 299. كمال الدين ج 1 ص 30 - 32. بصائر الدرجات: ج 1 ص 54 ح 3. كشف اليقين: ص 104 ب 124. معاني الاخبار: ج 2 ص 269، 367، 368، 387 ب 429 ح 22. كامل الزيارات: ص 326 ب 108 ح 2. اليقين: ص 77 ب 96 و ص 126 ب 29 و ص 150. تنزيه الانبياء: ص 118، 119. البرهان: ج 1 ص 14، 52 ح 37 و ص 119 و 253، 254،

267 و ج 2 ص 381 و ج 3 ص 341 ح 2. تفسير الصافي: ج 1 ص 225، 237. مجمع البيان: ج 8 ص 483 و ج 9 ص 104، 105، 147 و ج 10 ص 333، 387، 388. اللوامع النورانية: ص 85. الصراط المستقيم: ج 3 ص 40. كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 692. تفسير القمي: ج 1 ص 133، 188، 214، 302، 381، 383 و ج 2 ص 63، 64، 107، 113، 148، 149، 197، 207، 222، 242، 243، 246، 265، 287، 300، 308، 309، 319، 322، 324، 326، 345، 357، 358، 380، 381، 395، 404، 405، 411، 421، و از او: بحار الانوار: ج 30 ص 149 ح 5 و ج 8 ص 296 ح 46. ارشاد القلوب: ص 393. تأويل الآيات الظاهرة: ج 2 ص 795. بحار الانوار: ج 17 ص 86 و ج 30 ص 153 و ج 37 ص 302 ح 24 و ج 8 (قديم) ص 228، و از اكثر موارد بالا: بحار الانوار: ج 30 ص 143 - 181، 187 - 192، و مواردی هم در ص 203 - 403.

27. رجال الكشي: ص 180. كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 595، 767، 921. تفسير علي بن ابراهيم قمي: ج 1 ص 383، و از او: بحار الانوار: ج 30 ص 149 ح 4، و نیز در: بحار الانوار: ج 30 ص 236 ح 104 و ص 240 ح 107 و ص 266 ح 132 و ص 380 - 386، 388، 389 و ج 8 (قديم) ص 102 س 29.

28. كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 703، 921، 922. التهذيب: ج 3 ص 70 ح 227. بحار الانوار: ج 30 ص 379، 380 و ج 42 ص 188 ح 5 و ج 96 ص 385 ح 5.

29. كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 869. الامامة والسياسة (ابن قتيبه): ص 14. مصباح الانوار: ص 246. بحار الانوار: ج 28 ص 303، 304، 357 و ج 29 ص 157 و ج 43 ص 170، 203.

30. الشافي: ج 4 ص 70 - 77. بلاغات النساء: ص 12 - 19. دلائل الامامة: ص 111 - 114. الطرائف: ص 264 - 266. الاحتجاج: ص 131 - 146. كشف الغمة: ج 2 ص 106 - 118. شرح نهج البلاغه: ج 16 ص 211 - 215. بحار الانوار: ج 28 ص 353.

31. بحار الانوار: ج 29 ص 193 و ج 43 ص 171، 190، 199، 205، 209، 215.

32. صحيح البخاري: ج 4 ص 42 ح 3093 كتاب فرض الخمس باب 1 و ج 5 ص 82 ح 4240 كتاب المغازي باب 38 و ج 8 ص 3 ح 6726 كتاب الفرائض ب 3. صحيح مسلم: ج 5 ص 154 ح 4471 كتاب الجهاد والسير باب 16.

33. شرح نهج البلاغه (ابن ابي الحديد): ج 6 ص 50.

34. الطرائف: ج 1 ص 252.

35. ارشاد القلوب: ص 393. الشافي: ج 4 ص 135 - 137 (چاپ سنگی: ص 241 - 244). تلخيص الشافي: ج 3 ص 162 - 167. شرح نهج البلاغه (ابن ابي الحديد): ج 2 ص 30: نزهة الكلام و بستان العوام، ج 1 ص 345.

36. ثواب الاعمال: ج 2 ص 249 ب 9 ح 9. كامل الزيارات: ص 326، 327 ب 108 ح 2، و از آن دو: بحار الانوار: ج 30 و ص 188، 189 ح 49، 50 و ص 378. بصائر الدرجات: ص 124، و از او: بحار الانوار: ج 40 ص 185 ح 68. الارشاد (مفيد): ص 7، 8، و از او: بحار الانوار: ج 42 ص 225 ح 36. لئالي الاخبار: ج 5 ص 49. تأويل الآيات: ج 1 ص 163. اثبات الهداة: ج 3 ص 146

ش 267. المحتضر: ص 13، 14. بحار الانوار: ج 30 ص 192 ح 52 و ص 193 ح 53 و ص 379، 527.

ص: 149

37. مختصر بصائر الدرجات : ص 189. الكافي (الروضة) : ج 8 ص 245 ح 340. علل الشرائع : ص 579 ب 385 ش 10. اللوامع النورانية : ص 278، 279 ش 572. بحار الانوار : ج 30 ص 276 ح 148 و ج 52 ص 386 ح 201.
38. كامل الزيارات : ص 334 ب 108 ح 11. كتاب سليم بن قيس الهلالي : ص 600 ح 5. التفسير المنسوب الى الامام العسكري عليه السلام : ص 120 - 125 ح 63. تفسير العياشي : ج 2 ص 223 ح 9 و ص 243 ح 19، و از تمام اين موارد: بحار الانوار : ج 28 ص 64 و ج 18830 ح 47، 48 و ص 228، 229 ح 92 و ص 232 ح 97، 99 و ص 241 ح 109، 390.
39. تفسير العياشي : ج 2 ص 223، 224. الخصال : ج 2 ص 34 (چاپ ديگر: ص 398 ح 106)، و از او : بحار الانوار : ج 8 ص 311. كتاب سليم بن قيس الهلالي : ص 600 ح 5. عقد الدرر : ص 68. بحار الانوار : ج 8 ص 296 ح 46 و ج 28 ص 64 و ج 30 ص 274 ح 145 و ص 277، 278، 379، 390، 405 - 410 و ج 36 ص 324 ح 182.
40. بحار الانوار : ج 17 ص 383 - 386 ح 52 و ج 30 ص 290، 366، 517، 518 و ج 8 (قديم) ص 235 س 18.
41. مسند الحميدى : ج 1 ص 26 ح 48. الدر المنثور (سيوطى) : ج 3 ص 209. كنز العمال : ج 1 ص 246، 247. تفسير الشوكانى : ج 2 ص 319. تاريخ ابن كثير : ج 2 ص 38 و ج 7 ص 357. تفسير ابن كثير : ج 24 ص 333. مجمع الزوائد : ج 7 ص 29 و ج 9 ص 119. شرح صحيح مسلم (عيني) : ج 8 ص 637. تفسير الطبرى : ج 10 ص 46. مسند احمد بن حنبل : ج 1 ص 151، 230 و ج 3 ص 283. فتح البارى (ابن حجر) : ج 8 ص 256. مطالب السؤول (ابن طلحه) : ص 22. شرح نهج البلاغه (ابن ابى الحديد) : ج 3 ص 105. تفسير الطبرى : ج 10 ص 46، 47. المستدرک (حاکم) : ج 3 ص 51. صحيح الترمذى : ج 2 ص 183. شواهد التنزيل : ج 1 ص 223. المناقب (خوارزمى) : ص 99. الرياض النضرة : ج 2 ص 147. ذخائر العقبى : ص 69. تفسير المنار : ج 10 ص 157. الخصائص (نسائى) : ص 20. كتاب سليم بن قيس الهلالي : ص 642، 654. الغدير : ج 6 ص 341 - 350 بحار الانوار : ج 30 ص 411 - 427.
42. ارشاد القلوب : ص 246، 268، و از او : بحار الانوار : ج 29 ص 42، 43 ح 18 و ج 8 (قديم) : ص 82 س 16.
43. كتاب سليم بن قيس الهلالي : ص 899. بحار الانوار : ج 28 ص 109 - 111، 130 - 174.
44. السبعة من السلف (فيروزآبادي) ص 12. تاريخ الامم والملوك (طبرى) : ج 4 ص 52. الامامة والسياسة : ج 1 ص 18. مروج الذهب : ج 1 ص 414. جامع الاحاديث (سيوطى) : ج 17 ص 47 ح 9090. العقد الفريد : ج 2 ص 254. بحار الانوار : ج 28 ص 227، 231، 339، 356.
45. مسند احمد بن حنبل : ج 1 ص 13. كتاب سليم بن قيس الهلالي : ص 677، 678. مروج الذهب : ج 3 ص 252. معجم البلدان : ج 4 ص 238. دلائل الامامة (طبرى) : ص 36، 39. شرح نهج البلاغه (ابن ابى الحديد) : ج 4 ص 77 - 100. تهذيب الآثار (طبرى). مسند على بن ابى طالب عليه السلام : ص 213 ح 348. المختصر في اخبار البشر : ج 1 ص 178. السبعة من السلف : ص 35، 36. مجمع الزوائد : ج 9 ص 39. الغدير : ج 7 ص 190 - 197. بحار الانوار : ج 28 ص 302 و ج 29 ص 105 - 415، و موارد بسيار ديگر که به همين مقدار اکتفا می شود. علاقمندان می توانند به همين مراجع و پاورقى های آدرس بحار الانوار مراجعه کنند. هم چنين در مورد فدک کتاب های مستقل بسيارى تأليف شده، که با مراجعه به کتاب نامه های حضرت زهرا عليها السلام واضح می گردد.

46. تفسير العياشي : ج 1 ص 323 ح 123، وازاو: بحار الانوار : ج 30 ص 222 ح 90.

47. احاديث ارتداد وافتراق امت: بحار الانوار : ج 28 ص 2 - 36، 94، 236، 239، 251، 257 - 261، 264، 267، 282، 352، 355.

48. الاحتجاج : ص 110 - 115 (چاپ نجف: ج 1 ص 149 - 157). كشف اليقين (اليقين): ص 170 - 172، واز اين دو: بحار الانوار : ج 29 ص 79 - 90، و نيز در: ج 28 ص 221 - 226، 247 - 250.

49. الاحتجاج : ص 47 - 50. الخصال: ص 461 - 465. اليقين: ص 447 ب 170، واز اين موارد: بحار الانوار : ج 28 ص 189 - 203، 208 - 227، و نيز: ج 29 ص 91 - 97.

50. الاحتجاج : ج 1 ص 88 (چاپ نجف: ج 1 ص 114 و 115)، واز او: بحار الانوار : ج 29 ص 91 - 94 ح 1 و ص 96، 97.

51. الاحتجاج : ج 1 ص 87، 88 (چاپ نجف: ج 1 ص 114، 115). كشف اليقين (اليقين): ص 95. امالي المفيد: ص 90، 91، واز او: بحار الانوار : ج 29 ص 94 - 96.

52. تاريخ الامم و الملوك (طبري): ج 2 ص 502. الامامة (ابن حجر): ج 2 القسم الاول ص 99. الصراط المستقيم: ج 2 ص 279، 280. تاريخ ابي الفداء: ج 1 ص 158. تاريخ ابن عساكر: ج 5 ص 105، 112. تاريخ ابن الاثير: ج 3 ص 149. تاريخ ابن كثير: ج 6 ص 321. تاريخ الخميس: ج 2 ص 233. اسد الغابة: ج 4 ص 295. الغدير: ج 7 ص 158 - 178. الفضائل (ابن شاذان): ص 75، واز او: بحار الانوار : ج 30 ص 343 - 346 ح 163 و ص 350، 351، 471 - 495. حياة محمد صلى الله عليه وآله و سلم (دكتور هيكل مصري).

53. مسند احمد بن حنبل: ج 1 ص 13، 14. مجمع الزوائد (هيشمي): ج 5 ص 183. الامامة و السياسة: ج 1 ص 16. الصفوة: ج 1 ص 99. المجتبي (ابن دريد): ص 27. عيون الاخبار (ابن قتيبه): ج 2 ص 234. كنز العمال: ج 3 ص 126، 135، 136. الرياض النضرة: ج 1 ص 167، 177. تاريخ الامم و الملوك (طبري): ج 3 ص 203، 210. تاريخ ابن كثير: ج 5 ص 247. سّر العالمين (غزالي): ص 22. تاريخ الخلفاء: ص 47، 48. تاريخ يعقوبي: ج 2 ص 107. شرح نهج البلاغه (ابن ابي الحديد): ج 1 ص 134 و ج 3 ص 8، 14 و ج 4 ص 167. سيرة ابن هشام: ج 4 ص 340. السيرة الحلبية: ج 3 ص 388. حديقة الشيعة: ص 250. اعجاز القرآن: ص 115. العقد الفريد: ج 2 ص 158. الطرائف: ج 2 ص 402. الفصول المختارة من العيون والمحاسن: ج 7 ص 197. الصراط المستقيم: ج 2 ص 294، 296، 300. كشف المحجة: ص 67. الغدير: ج 2 ص 42 و ج 7 ص 104، 105، 108، 118. بحار الانوار : ج 30 ص 292، 495 - 506.

54. سنن الدارمي: ج 2 ص 359، 365، 366. تفسير الطبري: ج 6 ص 30. السنن الكبرى (بيهقي): ج 6 ص 223، 234. ترتيب الجامع الكبير: ج 6 ص 20. تفسير ابن كثير: ج 1 ص 260. سنن الترمذي: ج 4 ص 420 (كتاب الفرائض، باب 10): ح 2100، 2101. سنن ابن ماجه: ج 3 ص 163. سنن ابي داود: ج 2 ص 17. مسند احمد بن حنبل: ج 4 ص 224. الموطأ (مالك): ج 1 ص 335. الصراط المستقيم: ج 2 ص 296. السبعة من السلف: ص 90. الشافي: ج 4 ص 193. تلخيص الشافي: ج 4 ص 25. الغدير: ج 7 ص 103، 105. بحار الانوار : ج 30 ص 506 - 516.

55. كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 693. الاستغاثة: ص 22. بحار الانوار: ج 30 ص 316، 355، 519 - 523.

56. تاريخ الامم والملوك (طبري): ج 3 ص 419، 424 و ج 4 ص 52. الكامل (ابن اثير): ج 2 ص 418، 424. الصراط المستقيم: ج 3 ص 102. الصواعق المحرقة: ص 7. الاستيعاب: ج 2 ص 256. شرح نهج البلاغه (ابن ابي الحديد): ج 1 ص 164، 165. جامع الاحاديث (سيوطي): ج 17 ص 47 ح 9090. مسند ابي يعلى: ج 7 ص 430. الزام الناصب: ص 97. كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 820، 825. ارشاد القلوب: ص 392. كنز العمال: ج 5 ص 631 ح 14113. مجمع النورين (مرندي): ص 196. منهاج الكرامة (علامه). اثبات الهداة: ج 2 ص 343 ح 103، و از او: بحار الانوار: ج 30 ص 519 - 522.

57. اثبات الهداة: ج 3 ح 199، 200، 202 - 204.

58. صحيح البخاري: ج 10 ص 44 (باب رجم الحبلى من الزنا اذا احصنت). مسند احمد بن حنبل: ج 1 ص 55. تاريخ ابن كثير: ج 5 ص 246. تاريخ الامم والملوك (طبري): ج 3 ص 200، 205، 210. سيرة ابن هشام: ج 4 ص 238. السيرة الحلبية: ج 3 ص 388، 392. الكامل (ابن اثير): ج 2 ص 135، 327. انساب الاشراف: ج 5 ص 15. تيسير الوصول: ج 2 ص 42، 44. النهاية (ابن اثير): ج 3 ص 237. الرياض النضرة: ج 1 ص 161. الصواعق المحرقة: ص 5، 8 تاج العروس: ج 1 ص 568. التمهيد (باقلاني): ص 196. شرح نهج البلاغه (ابن ابي الحديد): ج 2 ص 19. كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 693، و از او: بحار الانوار: ج 30 ص 316. الغدير: ج 5 ص 370 و ج 7 ص 79. بحار الانوار: ج 28 ص 314 و ج 30 ص 443 - 470 و ج 8 (قديم) ص 249 س 4.

59. تاريخ مدينة دمشق (ابن عساكر): ج 44 ص 3 - 22، 378. عيون الاخبار (ابن قتيبه): ج 3 ص 224. جمع الجوامع (سيوطي): ص 7 - 300. سيرة عمر بن الخطاب (ابن جوزي): ص 117 العقد الفريد: ص 1 - 187، و از همۀ اين موارد: الرسول الاعظم صلى الله عليه وآله وسلم مع خلفائه (مهدي قرشي): ص 115، 116. كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 684. مجمع البحرين: ج 6 ص 53 (مادة «حنتمه»). الانوار النعمانية: ج 1 ص 61. الاستيعاب: ص 1155 - 1157. تهذيب الآثار (طبري). مسند عبد الله بن عباس: ج 1 ص 85، 86. سير اعلام النبلاء (چاپ جديد): ج 2 ص 525، 531. الطبقات (ابن سعد): ج 3 ص 239. تاريخ المدينة المنورة (ابن شبه نميري، چاپ جديد): ج 3 ص 839. الموقيات: ص 602. شاخه طوبى (ميرزا حسين نوري، خطي). اثبات الهداة: ج 2 ص 348 ح 117. بحار الانوار: ج 17 ص 383، 385، 386 ح 52 و ج 30 ص 151، 370 و ج 31 ص 108 - 113، 115 - 120 و ج 37 ص 140 ح 33 و ص 160 و ج 43 ص 171 و ج 8 (قديم): ص 255 س 33.

60. المجموع شرح المهذب: ج 19 ص 189، و نیز در: روح البيان: ج 3 ص 111، و الجامع لاحكام القرآن (قرطبي): ج 7 ص 97، همين قضيه دختر كشي عمر آمده و البته تصريح به نام عمر نموده اند. ولى از قرائن مشخص است كه شخص همان عمر است.

61. مسند احمد بن حنبل: ج 2 ص 29، 30، 265، 320، 402، 485 و ج 5 ص 250 و ج 6 ص 139. نهج الحق و كشف الصدق: ص 338. التفسير المنسوب الى الامام العسكري عليه السلام: ص 17، 18. تفسير القمي: ج 1 ص 302. كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 641، 690، 691. بحار الانوار: ج 30 ص 148، 149، 314، 338 - 342.

62. صحيح البخارى: ج 4 ص 85 (كتاب الجهاد، باب هل يستشفع الى اهل الذمة) وج 6 ص 11 (كتاب المرضى). كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 683 ، 794. مجالس الشيخ المفيد: ص 474 ، 497 ، 498. صحيح مسلم: ج 3 ص 1257 ، 1259. جامع الاصول: ج 11 ص 69 - 71. مسند احمد بن حنبل: ج 1 ص 355. الطبقات الكبرى (ابن سعد): ج 2 ، ص 37. سر العالمين (غزالي): ص 21. كشف اليقين: ص 204. الارشاد (مفيد): ص 94 ، 98. اعلام الورى: ص 82 ، 84. بحار الانوار: ج 22 ص 468 ، 472 - 474 وج 30 ص 310 ، 529 - 582.

63. الطبقات الكبرى: ج 2 ص 54. النهاية (ابن اثير): ج 1 ص 49 ، 50. شرح نهج البلاغه (ابن ابى الحديد): ج 12 ص 195. الشافى: ج 4 ص 173 ، 176. صحيح البخارى: ج 5 ص 227. صحيح مسلم: كتاب الوصية، باب ترك الوصية لمن ليس له شئ يوصى به ح 1634. سنن الترمذى (الوصايا): ح 2120. جامع الاصول: ج 11 ص 634 ، 925. الكامل (ابن اثير): ج 2 ص 215 ، 218. سنن النسائى: ج 4 ص 240. بحار الانوار: ج 30 ص 582-594.

64 و 65 و 66. الامامة والسياسة: ج 1 ص 19. كنز العمال: ج 3 ص 139. كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 558 و 585 ، 586 ، 657 ، 864. العقد الفريد: ج 2 ص 205. الملل و النحل: ج 1 ص 57. انساب الاشراف: ج 1 ص 586. لسان الميزان: ج 1 ص 257. الاختصاص: ص 185. بحار الانوار: ج 28 ص 38 ، 64 ، 204 ، 205 ، 227 ، 228 ، 231 ، 239 ، 270 ، 271 ، 280 ، 308 و 315 ، 317 ، 321 ، 323 ، 339 ، 348 ، 356 ، 390 وج 29 ص 192 وج 30 ص 126 ، 293 ، 293 ، 294 ، 347 - 350 ح 164 وج 31 ص 59 ، 60.

67. احقاق الحق: ج 2 ص 368 ، 369. نهج البلاغه (چاپ جامعه مدرسين): ص 123 بخش «الرسائل» ش 28. اثبات الوصية (چاپ سوم، نجف): ص 116 - 119. بحار الانوار: ج 28 ص 308 ، 311 ، ونيز در: ج 28 ص 220 ، 227 ، 228 ، 261 ، 269 ، 270 ، 299 ، 300 ، 308 ، 314 ، 317 ، 322 ، 388 وج 30 ص 294 ، 295 وج 43 ص 198.

68. كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 868. زاد المعاد: ص 329. بحار الانوار: ج 28 ص 302 ، 303 وج 29 ص 189 ، 194 - 199.

69. الشافى: ج 4 ص 202 ، 205. شرح نهج البلاغه (ابن ابى الحديد): ج 12 ص 285 ، 289. بحار الانوار: ج 30 ص 133 ، 285 و ج 31 ص 61 ، 69.

70. كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 868. زاد المعاد: ص 329. بحار الانوار: ج 29 ص 189 ، 194 - 199.

71. الفاروق عمر بن الخطاب: ص 28. المنتظم (ابن جوزى): ج 4 ص 135. الاستيعاب: ص 1150 ، 1151. الغدير: ج 8 ص 86 ، 87. تاريخ الامم و الملوك (طبرى): ج 5 ص 22. مقدمة ابن خلدون: ص 227. تاريخ الخلفاء: ص 94. و اما مورد ابوبكر كه گفته شد: كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 386.

72. الهداية الكبرى (حسين بن حمدان حزينى، خطى): ص 40. اليقين: ب 110. بحار الانوار: ج 37 ص 331 ، 334.

73. مسند احمد بن حنبل: ج 1 ص 320. السنن الكبرى (بيهقى): ج 6 ص 344 ، 345 (باب سهم ذوى القربى). الصراط المستقيم: ج 3 ص 20. شرح نهج البلاغه (ابن ابى الحديد): ج 12 ص 287. كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 679 ، 722 ، 723. كنز العمال: ج 2

ص 305. الدرّ المشور: ج 3 ص 158. شرح تجريد (قوشجى): ص 108. السبعة من السلف: ص 108 ، 109. منتهى المطلب (علامه
حلى): ج 2 ص 937 ، 938. بحار الانوار: ج 31 ص 15 - 20.

ص: 153

74. الاحتجاج (طبرسى): ص 43، 47، واز او: بحار الانوار: ج 28 ص 183 ح 1.

75. كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 682، 683، واز او: بحار الانوار: ج 30 ص 123، 310.

76. كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 680، واز او: بحار الانوار: ج 30 ص 308.

77. كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 676، 720، 745. شرح نهج البلاغه (ابن ابى الحديد): ج 12 ص 75. الكشاف (زمخشري): ج 1 ص 185، الكافي: ج 4 ص 233 ح 2. بحار الانوار: ج 31 ص 28 - 34.

78. تاريخ المدينة المنورة: ج 3 ص 800. كنز العمال: ج 2 ص 285. تذكرة الحفاظ (ذهبي): ج 1 ص 7. شرح نهج البلاغه (ابن ابى الحديد): ج 3 ص 120. سنن ابن ماجه: ج 1 ص 12. المستدرک (حاكم): ج 1 ص 102. منتخب كنز العمال: ج 4 ص 61. الصراط المستقيم (بياضى): ج 3 ص 15. الاعتصام (شاطبى): ج 1 ص 80. فتح القدير (شوكاني): ج 1 ص 406. السنن الكبرى (بيهقى): ج 4 ص 70، 71. تاريخ التمدن الاسلامى: ص 6 (پاورقى). الطبقات: ج 5 ص 140. اثبات الهداة: ج 2 ص 357 ح 155 و ص 370 ح 370. الغدير: ج 6 ص 290.

79. السبعة من السلف: ص 114.

80. الدرّ المنثور: ج 1 ص 21. تاريخ الاسلام (ذهبي): عهد الخلفاء الراشدين ص 267.

81. المستطرف: ج 2 ص 260. السنن الكبرى (بيهقى): ج 8 ص 302، 306. سنن الدارقطنى: ج 4 ص 260. الطبقات الكبرى (ابن سعد): ج 3 ص 230. الموطأ (مالك): ج 2 ص 894. حياة الحيوان الكبرى: ج 1 ص 346. العقد الفريد: ج 1 ص 341. تاريخ المدينة المنورة (ابن شبة): ج 3 ص 863. روح البيان: ج 1 ص 339. جامع البيان: ج 2 ص 211.

82. شرح نهج البلاغه (ابن ابى الحديد): ج 12 ص 100، 101، صحيح البخارى (كتاب الحج، باب الرمي في الحج و العمرة). سنن الترمذى: ج 2 ص 163. سنن النسائى: ج 2 ص 37، 38. سنن ابى داود: ج 11 (باب تقبيل الحجر). مسند احمد بن حنبل: ج 1 ص 16، 26، 34، 42، 50. بحار الانوار: ج 30 ص 688 - 691.

83. السنن الكبرى (بيهقى): ج 7 ص 443 و ج 8 ص 264. كتاب العلم (ابى عمر): ص 10. كنز العمال: ج 7 ص 82. فتح البارى (ابن حجر): ج 12 ص 101، 120. الاصابة: ج 3 ص 427. التمهيد: ص 199. شرح نهج البلاغه (ابن ابى الحديد): ج 12 ص 204. الارشاد (مفيد): ص 109. سنن ابى داود: ج 2 ص 227. المستدرک (حاكم): ج 2 ص 59 و ج 4 ص 389. الرياض النضرة (طبرى): ج 2 ص 196. ارشاد السارى (قسطلانى): ج 10 ص 9. عمدة القارى (عينى): ج 11 ص 151. بحار الانوار: ج 30 ص 675 - 687.

84. كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 673 - 676. الرسول الاعظم صلى الله عليه وآله وسلم مع خلفائه (مهدي قرشى): ص 120 - 122.

85. شرح نهج البلاغه (ابن ابى الحديد): ج 1 ص 182 و ج 12 ص 17، 18. الرياض (خطيب): ج 2 ص 46. الدرّ المنثور (سيوطى): ج 6 ص 93. الفتوحات الاسلامية: ج 2 ص 472، 476، 477. الكامل (ابن اثير): ج 3 ص 416. السنن الكبرى (بيهقى): ج 8 ص

334. الاصابة: ج 1 ص 531. السيرة الحلبية: ج 3 ص 293. النهاية: ج 3 ص 236. تاريخ الامم والملوك (طبرى، چاپ مصر): ج 5 ص 20. الصراط المستقيم: ج 3 ص 20 المغنى (قاضي القضاة): ج 20 ص 14. احياء العلوم (غزالي): ج 2 ص 201. مجمع البيان: ج 9 ص 135. بحار الانوار: ج 30 ص 661 - 665.

ص: 154

86. كتاب سليم بن قيس الهلالي : ص 740 ، 741. بحار الانوار : ج 30 ص 290 و ج 51 ص 33 ح 13 و ج 8 (قديم، كمپاني) ص 290 س 36 و ص 292 س 16 و ص 313 س 25 و ص 356 س 22 و ص 357 س 10 ، 32 ص 358 س 4.
87. صحيح البخارى: كتاب الاعتصام، باب ما يكره من كثرة السؤال. فتح البارى (ابن حجر): ج 13 ص 230. تفسير ابن جرير: ج 30 ص 38. المستدرک (حاكم): ج 2 ص 514. تاريخ بغداد: ج 11 ص 468. الكشف: ج 3 ص 253. الرياض النضرة (طبرى): ج 2 ص 49. الموفقات (شاطى): ج 1 ص 21 ، 25. سيرة ابن عمر (ابن جوزى): ص 120. النهاية: ج 1 ص 10. اصول التفسير (ابن تيميه): ص 30. تفسير ابن كثير: ج 4 ص 473. كنز العمال: ج 1 ص 227. ارشاد السارى: ج 10 ص 298. عمدة القارى: ج 11 ص 468. الغدير: ج 6 ص 99، 101. بحار الانوار: ج 30 ص 691 - 693.
88. نهج البلاغه (چاپ صبحى صالح): ص 523. صحيح البخارى: ج 3 ص 81. سنن ابى داود: ج 1 ص 317. سنن ابن ماجه: ج 2 ص 269. السنن الكبرى (بيهقى): ج 5 ص 159. فتوح البلدان (بلاذرى): ص 55. فتح البارى: ج 3 ، 356. كنز العمال: ج 7 ص 145. جامع الاصول: ج 9 ص 282 ح 6893. بحار الانوار: ج 22 ص 130 و ج 30 ص 694 ، 695.
89. شرح نهج البلاغه (ابن ابى الحديد): ج 1 ص 182. بحار الانوار: ج 30 ص 696 ، 697.
90. شفاء الصدور: ج 2 ص 200.
91. بحار الانوار: ج 31 ص 133 ح 2.
92. التهذيب: ج 1 ص 377 ح 1166، و از او: بحار الانوار: ج 31 ص 135. الكافى (الفروع): ج 2 ص 218. وسائل الشيعة: ج 1 ص 361.
93. بحار الانوار: ج 31 ص 133 ، 135 - 138.
94. السنن الكبرى (بيهقى): ج 6 ص 245 ، 247. سنن الدارمى: ج 2 ص 254. المستدرک (حاكم): ج 4 ص 340. مجمع الزوائد (هيشمى): ج 4 ص 227. ترتيب جمع الجوامع (سيوطى): ج 6 ص 15. شرح نهج البلاغه (ابن ابى الحديد): ج 1 ص 181. كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 680. بحار الانوار: ج 31 ص 58 ، 59 ، و نیز در: ج 30 ص 308.
95. كتاب سليم بن قيس الهلالي: 847.
96. المغنى (قاضي القضاة): ج 20 ص 21 - 26. مسند احمد بن حنبل: ج 1 ص 15. الشافى (سيد مرتضى): ج 3 ص 207. تاريخ الامم و الملوك (طبرى): ج 4 ص 229 ، 238 و ج 5 ص 35. شرح نهج البلاغه (ابن ابى الحديد): ج 9 ص 50 ، 51 و ج 12 ص 279. انساب الاشراف (بلاذرى): ج 5 ص 16 ، 18 ، 22. الامامة والسياسية (ابن قتيبه): ج 1 ص 23. العقد الفريد: ج 2 ص 257. كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 651 ، 693 ، 694 ، و از او: بحار الانوار: ج 30 ص 316 ، 317. الغدير: ج 5 ص 375. بحار الانوار: ج 28 ص 124 ، 128 ، 383 و ج 30 ص 13 و ج 31 ص 60 - 87 و ج 8 (قديم): ص 289 سطر آخر و ص 340 س 3.
97. شرح نهج البلاغه (ابن ابى الحديد): ج 12 ص 231 ، 234. تاريخ الامم و الملوك (طبرى): ج 4 ص 207. بحار الانوار: ج 30

ص 639 - 654.

ص: 155

98. شرح نهج البلاغه (ابن ابى الحديد): ج 12 ص 28 ، 30. تاريخ الامم والملوك (طبرى): ج 4 ص 57. الطبقات الكبرى (ابن سعد): ج 3 ص 285 ، 385. بحار الانوار: ج 31 ص 20 - 26.
99. كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 682 ، 740 ، 741 ، 868. بحار الانوار: ج 28 ص 302.
100. صحيح مسلم: ج 1 ص 395 ح 1405 و ص 467. جامع الاصول: ج 11 ص 451 ح 8993. تهذيب التهذيب: ج 10 ص 371. كنز العمال: ج 8 ص 294. كتاب العلم (ابن عمر): ج 2 ص 196. العقد الفريد: ج 2 ص 139. زاد المعاد (ابن قيم): ج 1 ص 219. الغدير ج 6 ص 220 - 240. بحار الانوار: ج 30 ص 594 - 638.
101. جامع الاصول: ج 5 ص 286. كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 682. بحار الانوار: ج 30 ص 357 ، 358.
102. الاستغاثة. بحار الانوار: ج 30 ص 359 ، 360.
103. الصراط المستقيم: ج 3 ص 21. بحار الانوار: ج 30 ص 360 ، 361.
104. بحار الانوار: ج 30 ص 358 ، 359.
105. النهاية: ج 1 ص 106 ، 107. صحيح البخاري: ج 4 ص 218. الموطأ (مالك): ج 1 ص 114. جامع الاصول (ابن اثير): ج 6 ص 122 ح 4222. ارشاد السارى (قسطلانى): ج 5 ص 4. تاريخ عمر بن الخطاب (ابن جوزى): ص 54. الغدير: ج 5 ص 31. بحار الانوار: ج 31 ص 7 - 15 و ج 8 (قديم)، ص 284.
106. التهذيب (شيخ طوسى): ج 1 ص 361 ح 1089 ، 1091. جامع احاديث الشيعة: ج 2 ص 319 ب 26 ح 2188 - 2228. صحيح البخارى: ج 1 ص 415. سنن النسائى: ج 1 ص 81. جامع الاصول: ج 7 ص 238 ح 5274. الدر المنثور: ج 2 ص 462 ، 465. بحار الانوار: ج 30 ص 357 و ج 31 ص 36 - 38.
107. مسند احمد بن حنبل: ج 3 ص 209. الاتقان فى علوم القرآن: ج 1 ص 65.
108. صحيح البخارى: ج 1 ص 385. صحيح مسلم: كتاب الحيض، باب التيمم ح 368. سنن ابى داود: كتاب الطهارة، باب التيمم ح 321. سنن النسائى: ج 1 ص 170. جامع الاصول: ج 7 ص 252 ، 254 ح 5289. كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 680 ، 745 ، و از او: بحار الانوار: ج 30 ص 308، و نیز در: بحار الانوار: ج 30 ص 665 - 675.
109. جامع الاصول: ج 2 ص 696. المغنى: ج 1 ص 566. وسائل الشيعة: ج 16 ص 286 ح 22. التهذيب: ج 9 ص 65 ح 275. الاستبصار: ج 2 ص 82 ح 308. بحار الانوار: ج 31 ص 20 ، 34 ، 35.
110. جامع الاصول: ج 7 ص 597 ، 598 ح 5757. سنن ابى داود: ج 1 ص 344. السنن الكبرى (بيهقى): ج 7 ص 339. تيسير الوصول: ج 2 ص 162. الدر المنثور: ج 1 ص 279. سنن الدارقطنى: ص 444. كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 681 ، 682 ، و از او: بحار الانوار: ج 30 ص 309، و نیز در: بحار الانوار: ج 31 ص 26 - 28.

111. الايضاح: ص 152 ، 168. المسترشد (طبرى): ص 142. الاستغاثة: ص 53 ، 54. كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 740.
الكافي: ج 5 ص 318 ح 59.

112. المحلّى: ج 5 ص 124. السنن الكبرى (بيهقى): ج 2 ص 37. فتح البارى: ج 3 ص 157. ارشاد السارى: ج 2 ص 417. عمدة
القارى: ج 4 ص 129. بحار الانوار: ج 31 ص 38 - 40.

113. الموطأ (مالک): ج 2 ص 12. جامع الاصول: ج 9 ص 603 ، 604. كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 740. الغدير: ج 2 ص
187. بحار الانوار: ج 31 ص 40.

ص: 156

114. المسالك (شهيد ثاني): ج 2 ص 323. الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية: ج 8 ص 89، 92. الكافي: ج 7 (الفروع) ص 79، 80 ح 2. من لا يحضره الفقيه: ج 4 ص 187. كنز العمال: ج 11 ص 19، 20، 121. احكام القرآن (جصاص): ج 2 ص 109. المستدرک (حاكم): ج 4 ص 34. السنن الكبرى: ج 6 ص 253. بحار الانوار: ج 31 ص 40 - 42.
115. الدرّ المنثور: ج 2 ص 133. الاذكياء (ابن جوزي): ص 162. السنن الكبرى: ج 7 ص 233. تفسير القرطبي: ج 5 ص 99. تفسير ابن كثير (چاپ دار الاندلس، بيروت): ج 2 ص 230، 231. كشف الخفاء (عجلوني): ج 1 ص 266، 270 و ج 2 ص 118. المستطرف: ج 1 ص 70. مجمع الزوائد (هيثمي): ج 4 ص 284. فتح القدير (شوكاني): ج 1 ص 407. تفسير الخازن: ج 1 ص 353. الفتوحات الاسلامية: ج 2 ص 477. التمهيد (باقلاني): ص 199. اسنى المطالب: ص 166. بحار الانوار: ج 30 ص 655 - 660.
116. كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 682، 683، 743، و از او: بحار الانوار، ج 30 ص 309، 310. المصنف (ابن ابي شيبة): ج 9 ص 486، 487 ح 8206، 8211. المصنف (عبدالرزاق): ج 10 ص 178 ح 18737. كنز العمال: ج 5 ص 544 ح 13887. الغدير: ج 6 ص 171.
117. كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 677، 745.
118. شرح نهج البلاغه (ابن ابي الحديد): ج 12 ص 287. الدرّ المنثور (سيوطي): ج 3 ص 158. منتهى المطلب: ج 2 ص 937، 938. بحار الانوار: ج 31 ص 15 - 20.
119. زاد المعاد: ص 329. تاريخ مدينة دمشق (ابن عساكر): ج 44 ص 6، 8. بحار الانوار: ج 8 (كمپاني): ص 205 س 20 و ص 241 و ج 31 ص 110، 111، 126.
120. كامل بهائي: ج 2 ص 13. اثبات الهداة: ج 2 ص 559 ح 17 و ج 3 ص 90 ح 42. بحار الانوار: ج 30 ص 379.
121. تفسير القمي: ج 1 ص 188، و از او: بحار الانوار: ج 30 ص 146. عقد الدرر: ص 53، 54. الإحتجاج (طبرسي): ج 1 ص 216. الكشكول: ج 3 ص 212، 213. مجمع النورين: ص 232. المثالب (ابن شهر آشوب، خطي). انساب النواصب: ص 2، 3. بحار الانوار: ج 28 ص 182، 169، 202، 277، 279، 299، 305 و ج 31 ص 97 - 106.
122. العدد القوية في المخاوف اليومية: ص 200، 201. اثبات الهداة: ج 2 ص 341 ح 95. الاستيعاب (چاپ در حاشية الاصابة): ج 3 ص 69، 81، 341، 342. انساب الاشراف: ج 5 ص 373. تاريخ الامم و الملوك (طبري): ج 7 ص 206. الكامل (ابن اثير): ج 4 ص 149. تاريخ مدينة دمشق (ابن عساكر): ج 39 ص 3-20. المستدرک (حاكم): ج 3 ص 106. بحار الانوار: ج 17 ص 382 - 386 ح 52 و ج 30 ص 199 - 202 ح 66 و ج 31 ص 307، 308، 493 - 498.
123. نهج الحق و كشف الصدق (علامه): ص 304، 305. الجمع بين الصحيحين (حميدي، مخطوط). بحار الانوار: ج 31 ص 237، 238.
124. تفسير القمي: ج 2 ص 107. نهج الحق و كشف الصدق: ص 305. بحار الانوار: ج 22 ص 98 ح 52 و ج 31 ص 238، 239.

125. صحيح البخارى: ج 4321 ح 1225 و ص 450 ح 1277. فتح البارى: ج 3 ص 122، و در چاپ ديگر: ج 3 ص 158. عمدة القارى: ج 4 ص 85، و در چاپ ديگر: ج 8 ص 76 ح 46. الطبقات الكبرى (ابن سعد): ج 8 ص 38. مسند احمد بن حنبل: ج 3 ص 579 ح 11866 و ج 4 ص 104 ح 12970 و ص 106 ح 12985 و ص 12985 و ص 13441175. المستدرک على الصحيحين: ج 4 ص 52 ح 6853. الروض الانف: ج 5 ص 362. تاريخ الامم و الملوك (طبرى): ج 11 ص 498 (سنة 9). النهاية (ابن اثير): ج 4 ص 46. لسان العرب: ج 11 ص 127. الخرائج و الجرائح: ج 1 ص 96 ح 156، و از او: بحار الانوار: ج 30 ص 201. الغدير: ج 8 ص 231 - 234.

126. كشف البنیان: ص 195. بحار الانوار: ج 31 ص 268، 269، 276، 449 - 452.

127. انساب الاشراف: ج 5 ص 480، 688. شرح نهج البلاغه (ابن ابى الحديد): ج 1 ص 239. العقد الفريد: ج 2 ص 272.

128. الشافى (سيد مرتضى): ج 4 ص 291، 293. بحار الانوار: ج 30 ص 372 و ج 31 ص 193 - 204.

129. انشافى: ج 4 ص 279، 280. شرح نهج البلاغه (ابن ابى الحديد): ج 1 ص 236. الاستيعاب: ج 1 ص 273. المستدرک (حاكم): ج 3 ص 313. تاريخ ابن كثير: ج 7 ص 163. بحار الانوار: ج 31 ص 187 - 192.

130. كشف البنیان: ص 310. انساب الاشراف: ج 5 ص 26، 69، 95. الامامة و السياسة: ج 1 ص 33، 37. المعارف (ابن قتيبة): ص 84. العقد الفريد: ج 2 ص 263. تاريخ الأمم و الملوك (طبرى): ج 5 ص 119، 120. الكامل (ابن اثير): ج 3 ص 70، 71. شرح نهج البلاغه (ابن ابى الحديد): ج 1 ص 165، 166. تاريخ ابن كثير: ج 7 ص 173، 174. الصواعق المحرقة: ص 69. تاريخ الخلفاء (سيوطى): ص 106، 107. الغدير: ج 9 ص 177 - 185. بحار الانوار: ج 30 ص 374، 375 و ج 31 ص 265، 275، 476، 485 - 496، 488.

131. تقريب المعارف. كشف البنیان: ص 163، 165. بحار الانوار: ج 31 ص 263.

132. كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 729. شرح نهج البلاغه (ابن ابى الحديد): ج 3 ص 54، 57. الشافى: ج 4 ص 293، 297. بحار الانوار: ج 30 ص 373 و ج 31 ص 174 - 187.

133. كشف البنیان: ص 143.

134. كشف البنیان: ص 145.

135. كشف البنیان: ص 146.

136. كشف البنیان: ص 150.

137. كشف البنیان: ص 151.

138. الانساب: ج 5 ص 58 ح 30. اسد الغابة: ج 3 ص 310، 423. المستدرک على الصحيحين (حاكم): ج 4 ص 479. تاريخ ابى

الفداء: ج 1 ص 168. العقد الفريد: ج 2 ص 261. المعارف (ابن قتيبه): ص 84. شرح نهج البلاغه (ابن ابى الحديد): ج 1 ص 67،
198. تاريخ ابن عساكر: ج 6 ص 407. انساب الاشراف: ج 5 ص 28، 52. المحاضرات (راغب): ج 2 ص 212. تاريخ ابن كثير: ج 8
ص 70. كنز العمال: ج 6 ص 39. تاريخ اليعقوبى: ج 2 ص 41. مسند احمد بن حنبل: ج 1 ص 62. صحيح البخارى: ج 5 ص 21.
مروج الذهب: ج 1 ص 433. السيرة الحلبية: ج 2 ص 87. الدر المنثور: ج 4 ص 191. الطبقات (ابن سعد): ج 3 ص 53. تاريخ الامم
والمملوك (طبرى): ج 5 ص 139. الغدير: ج 8 ص 234 - 238، 276 - 296. بحار الانوار: ج 31 ص 218 - 223.

ص: 158

139. السنن الكبرى: ج 8 ص 61. العقد الفريد: ج 1 ص 125 و ج 2 ص 171. الشافى: ج 4 ص 304، 305. الكامل: ج 3 ص 40. الاستيعاب (چاپ در حاشية الاصابة): ج 2 ص 431، 433. روضة الاحباب (دشتكى): ج 20 ص 170. الغدير: ج 8 ص 133. بحار الانوار: ج 30 ص 373 و ج 31 ص 224 - 227.

140. السنن الكبرى: ج 7 ص 442. نهج الحق وكشف الصدق: ص 302، 303. الموطأ (مالك): ج 2 ص 176. كتاب العلم (ابن عبد البر): ص 150. تفسير ابن كثير: ج 4 ص 157. تيسير الوصول (ابن ربيع): ج 2 ص 9. عمدة القارى: ج 9 ص 642. الدرّ المنثور (سيوطى): ج 6 ص 40. بحار الانوار: ج 31 ص 246 - 253.

141. الشافى: ج 4 ص 269، 270. انساب الاشراف: ج 5 ص 27. الرياض النضرة (محب الدين طبرى): ج 2 ص 143. مرآة الجنان (يافعى): ج 1 ص 85. الصواعق المحرقة (ابن حجر): ص 68. الغدير: ج 8 ص 257. بحار الانوار: ج 31 ص 169 - 174.

142. الشافى: ج 4 ص 283، 286. تلخيص الشافى: ج 4 ص 105، 108. تاريخ الخميس: ص 223. صحيح البخارى: ج 1 ص 14، 19. جامع الوصول: ج 2 ص 503، 507 ح 975. سنن الترمذى: كتاب التفسير، سورة التوبة ح 3103. كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 895. بحار الانوار: ج 30 ص 371 و ج 31 ص 205 - 218.

143. انساب الاشراف: ج 5 ص 24. الطبقات الكبرى (ابن سعد): ج 3 ص 43. تاريخ ابى الفداء: ج 1 ص 166. بدائع الصنائع (ملك العلماء): ج 1 ص 262. تاريخ يعقوبى: ج 2 ص 140. شرح نهج البلاغه (ابن ابى الحديد): ج 13 ص 13. بحار الانوار: ج 31 ص 244 - 246.

144. تاريخ الامم و الملوك (طبرى): ج 5 ص 47. تاريخ يعقوبى: ج 2 ص 142. الكامل (ابن اثير): ج 3 ص 36. الغدير: ج 8 ص 186 - 195. بحار الانوار: ج 31 ص 244.

145. زاد المعاد (ابن قيم جوزيه): ج 1 ص 177، 225. تقريب المعارف: ص 165. كتاب المغازى: ج 3 ص 1000، 1001. تاريخ الامم و الملوك (طبرى): ج 5 ص 112، 114، 118، 160، 168، 187 و ج 6 ص 25. شرح نهج البلاغه (ابن ابى الحديد): ج 1 ص 35، 63، 66، 165، 236 و ج 2 ص 44، 404 و ج 3 ص 285، 292 و ج 6 ص 215. تاريخ الخميس: ج 2 ص 268. تاريخ يعقوبى: ج 2 ص 150. الاستيعاب: ج 2 ص 410. الاصابة: ج 1 ص 252 و ج 2 ص 395. المعارف (ابن قتيبه): ص 239. انساب الاشراف: ج 5 ص 47، 57. العقد الفريد: ج 2 ص 278. الكامل (ابن اثير): ج 3 ص 70، 97. تاريخ ابن كثير: ج 7 ص 206. المستدرک (حاكم): ج 3 ص 118. الامامة و السياسة: ج 1 ص 55، 58، 74. الرياض النضرة: ج 2 ص 123. الغدير: ج 9 ص 3 - 247. بحار الانوار: ج 31 ص 162 - 169، 267 - 314، 493 - 498، و پاورقى هاى صفحه 301 - 304.

146. الغدير: ج 8 ص 186 - 195. بحار الانوار: ج 31 ص 263.

147. جامع الاصول: ج 5 ص 704 ح 4020. صحيح البخارى: ج 2 ص 154، 464، 465. صحيح مسلم: ج 1 ص 261 و ج 2، ص 260، 695. سنن ابى داود: ج 1 ص 308 ح 1960 ح 12، باب الصلاة بمنى. سنن النسائى: ج 3 ص 103. مسند احمد بن حنبل: ج 1 ص 145، 378، 425 و ج 2 ص 16، 44، 55، 56. السنن الكبرى: ج 3 ص 126. بحار الانوار: ج 31 ص 230 - 237.

148. صحيح البخارى: ج 2 ص 377. سنن ابى داود: ج 1 ص 178. سنن النسائى: ج 3 ص 183. سنن ابن ماجه: ج 1 ص 385.
السنن الكبرى: ج 3 ص 296. جامع الاصول: ج 6 ص 131، 133. الكافى: ج 3 ص 460 ح 3. وسائل الشيعة: ج 5 ص 110 ح
9805. التهذيب: ج 1 ص 289 و ج 3 ص 287 ح 860. المقنعة (مفيد): ص 33. فتح البارى (ابن حجر): ج 2 ص 361. بحار
الانوار: ج 31 ص 240 - 242.

149. السرائر (ابن ادريس): ج 1 ص 304. الكامل: ج 3 ص 48. تاريخ الامم والملوك (طبرى): ج 5 ص 68. صحيح البخارى: ج 2
ص 326، 327. سنن الترمذى: ج 1 ص 67. سنن النسائى: ج 3 ص 100، 101. جامع الاصول: ج 5 ص 674، 675 ح 3966. سنن
ابن ماجه: ج 1 ص 348. الـم (شافعى): ج 1 ص 173، السنن الكبرى (بيهقى): ج 1 ص 429 و ج 3 ص 192، 205. فيض الإله
(بقاعى): ج 1 ص 193. انساب الاشراف: ج 5 ص 39. بحار الانوار: ج 31 ص 242 - 243.

150. بحار الانوار: ج 30 ص 374.

151. بحار الانوار: ج 27 ص 267 - 269 ح 15، 17، 19 و ج 30 ص 379 و ج 31 ص 307، 308، و به همين مضمون در: ج 27
ص 58 ح 17.

ص: 160

بخش سوم: نهم ربیع (عیدالزہراء علیہا السلام) و قتل عمر

1. روز نهم ربیع الاول و فضیلت آن

2. مجالس جشن و تبری و لعن

3. قتل عمر بن خطاب

ص: 162

*روز نهم، روز قتل عمر (1)

در روز نهم ربیع الاول سال بیست و سه هجری قمری مطابق ششصد و چهل و چهار میلادی در مدینه منوره، دوم خلیفه بناحق عمر بن خطاب که در سحرگاه مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از دست غلامی ایرانی به نام فیروز بن ذکوان ملقب به «بابا شجاع الدین ابولؤلؤ» ضرباتی چند از قمه دو سر او خورده بود، در سن حدود شصت سالگی به تابوت خود در بدترین مکان جهنم و به نزد چهار رفیق دیرین خود ابوبکر و معاذ بن جبل و سالم مولی ابی حذیفه و ابوعبیده جراح رفت.

در این واقعه قلب امیر المؤمنین و حسنین علیهم السلام و تمامی دوستداران حضرتش در آن روز و نیز تمامی انبیا علیهم السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و به خصوص فاطمه زهرا علیها السلام و فرزندش محسن علیه السلام در بهشت پر از شادی و سرور گشت، دعای ام الائمه علیها السلام مستجاب و آه در سینه مانده محسنش گریبان گیر قاتل شد.

ص: 164

1- شاخه طوبی (میرزا حسین نوری، خطی): ص 15، 16. الانوارالنعمانیه: ج 1 ص 108 - 111. عقد الدرر: ص 68. بحار الانوار: ج 31 ص 113 - 132 و ج 98 ص 351 - 356.

جریان کشته شدن عمر به دست ابولؤلؤ در صفحات بعد مفصلاً آمده است. (1) آن چه در این جا مورد تذکر است این که:

روز صحیح قتل این خلیفه از نظر تاریخی و علمی فقط روز نهم ربیع الاول است و بس. برای اثبات این مطلب چند نکته را یادآور می شویم، و بحث مفصل تر کتابی مستقل می خواهد و مجالی دیگر:

1. حدیث احمد بن اسحق خود کافی است. متن این حدیث شریف - که در آخر همین قسمت از همین بخش آمده - برای اثبات صدورش از معصوم علیه السلام کافی است. این حدیث به تنهایی می تواند احتمالات و وجوه دیگر را باطل کند.

به خصوص که مرحوم سید - صاحب کتاب «زوائد الفوائد» که حفید سید بن طاووس است - پس از نقل حدیث احمد بن اسحاق می گوید: من این (حدیث) را از خط محمد بن علی بن محمد بن طی نقل می کنم، و بر اساس تفحصی که من در کتاب ها داشته ام دسته ای از روایات را موافق با این روایت یافتیم. و لذا بر آن اعتماد کردم، و سزاوار است این روز که در حدیث آمده (روز نهم ربیع الاول) را بزرگ شمرد و در آن اظهار سرور و شادمانی نمود.

2. سیره مستمر شیعه طی سالیان متمادی بر این بوده که روز نهم ربیع الاول را روز قتل عمر می دانستند و مجلس جشن به پا می داشتند، و تا به حال در تاریخ شیعه نیامده که در جامعه شیعه غیر از نهم ربیع الاول را به عنوان قتل عمر بدانند و جشن بگیرند.

به خصوص که تمام این ها در محضر بزرگان شیعه بوده، و حتی خود شرکت کرده و مجلس می گرفته اند. چنان چه از نظر علمی هم روز نهم را تأیید کرده اند. مانند علامه مجلسی که در «بحار الانوار» ثابت کرده روز کشته شدن عمر فقط روز نهم ربیع الاول است. حتی این بخش از گفتار علامه به شکل نسخه خطی و مجزاً در کتابخانه آستان قدس موجود است.

ص: 165

البته در چند مورد قولی در بعضی کتاب‌ها آمده و آن اواخر ماه ذی‌الحجه است، آن‌هم فقط در کتاب‌ها مطرح شده و بس و قابل اعتماد نیست، چرا که علمای عامه اصرار بر آن دارند و این که جریان کشته شدن عمر در ذی‌الحجه بوده نه نهم ربیع الاول!

پس قول ذی‌الحجه نزد شیعه قول معتبری نیست، و اگر هم قائلی از علما داشته باشد در مقابل این دلایل مورد قبول نیست. حتی احتمال بسیار می‌رود قول ذی‌الحجه از عامه در شیعه رسوخ کرده است، و یا آن چند مورد که به قول ذی‌حجه اشاره کرده‌اند از باب تقیه بوده و به اقتضای زمان و حکومت چنین گفته و نوشته‌اند. چنانچه این گونه تقیه‌ها در موارد دیگر هم در شیعه به چشم می‌خورد.

3. به غیر از مباحث علمی و تاریخی در باب قتل عمر، نکته مهم‌تر این که قول اواخر ذی‌حجه در قتل عمر باعث از هم پاشیدن مجالس عیدالزهراء علیها السلام در میان شیعیان و لوث نمودن مراسم تبرّی و لعن است؛ چرا که این قول - اواخر ذی‌الحجه - و پس از آن بلافاصله محرم و صفر است و ماه عزای شیعیان و محبین. ولی از روز نهم ربیع‌الاول تا ایام فاطمیه عزایی نیست، و محبین اهل بیت علیهم السلام کاملاً حق تبرّی و لعن و مجالس عیدالزهراء علیها السلام را ادا می‌کنند.

بهترین دلیل برای آن چه گفته شد این که اگر نبود این حقیقت، این همه اصرار از سوی بزرگان عامه و مورخینشان برای اثبات قتل عمر در ماه ذی‌حجه معنی نداشت.

4. صرف نظر از تمام این‌ها، برای حفظ یگانگی و هر چه با شکوه‌تر شدن و به هم پیوستن مجالس تبرّی و لعن و عیدالزهراء علیها السلام هم که شده، نباید قول ماه ذی‌الحجه مطرح شود.

6. روز نهم ربیع الاول نزد شیعیان ایران بلکه سراسر جهان و به خصوص شیعیان هند و عراق و پاکستان و کشورهای عربی و سایر مناطق به عنوان روز قتل عمر شناخته شده است. ایام ربیع هم به تبع آن، ایام تبری و لعن عمر و تمامی دشمنان شده است. به خصوص در بعضی مناطق هندوستان، و یا در شهرهای قم و کاشان و منطقه از مازندران ایران که سابقه دیرینه تشیع دارند.

پس می توان ادعا کرد این که قتل عمر در روز نهم ربیع الاول واقع شده شبه ضروری در تشیع است. ضروری که در طول تاریخ - چنانچه گذشت - تمامی علما و غیر علمای شیعه بر آن اصرار داشته، و خود نیز مجالس جشن و تبری و لعن داشته اند.

اگر هم فرض کنیم قول دیگری در مورد قتل عمر (اواخر ذی الحجه) جنبه ای از قوت داشته باشد، با توجه به آن چه در بخش اول کتاب در مورد تبری و لعن گفته شد، اخذ به آن و مختل نمودن مجالس عیدالزهراء علیها السلام هیچ گاه جائز نخواهد بود.

پس از تمامی آن چه گفته شد و آن چه در صفحات بعدی می آید، این نتیجه گرفته می شود:

فقط روز نهم ربیع الاول روز قتل عمر است، و نباید قول دیگری مطرح شود.

روز نهم ربیع جشن امامت مهدوی نیست

*روز نهم ربیع جشن امامت مهدوی نیست (1)

چند سالی است برای روز نهم ربیع الاول عنوانی جدید و بدعتی تازه مطرح شده، و آن جشن امامت مهدوی و یا جشن تاجگذاری امام زمان عجل الله فرجه است! می گویند چون روز شهادت امام حسن عسکری علیه السلام روز هشتم ربیع الاول است، بنا بر این فردای آن روز - که روز نهم است - اولین روز امامت امام زمان عجل الله فرجه خواهد بود.

در این باره به چند نکته اشاره می شود:

1. برای شهادت امام عسکری علیه السلام دو روز گفته شده است: اول و هشتم ربیع الاول. سؤال این است که اگر روز شهادت منحصر به روز هشتم نیست، وجه اصرار بر روز

ص: 167

1- زوائد الفوائد (حفید سید بن طاووس خطی). المحتضر (حسن بن سلیمان حلی): ص 44 - 55. اقبال الاعمال: ص 597، 598، و از آن ها: بحار الانوار: ج 31 ص 120 - 129 و ج 98 ص 351 - 355 ح 1. زاد المعاد (مجلسی): ص 405. الانوار النعمانیة: ج 1 ص 108 - 111. مستدرک الوسائل: ج 2 ص 522 ح 4/2620. شاخه طوبی (میرزا حسین نوری خطی): ص 2. الغدیر: ج 1 ص 287.

هشتم برای شهادت حضرت برای چیست؟! اتفاقاً روز اول ربیع مناسب تر برای شهادت است؛ چرا که متصل به ماه صفر و شروع ایام محسنیه و غصب خلافت و نزدیک تر به ایام عزاست.

2. اولین روز امامت امام زمان عجل الله فرجه همان روز شهادت امام عسکری علیه السلام یعنی روز هشتم ربیع است، و روز نهم روز دوم امامت حضرت است. در روز شهادت هم که جشن گرفتن معنی ندارد.

3. در فرهنگ شیعه هیچ گاه جشنی با عنوان آغاز امامت نبوده، و تنها روز غدیر جشن رسمی امامت و ولایت است و بس. با عنوان کردن روزی دیگر به عنوان جشن امامت و ایجاد تعدد، به هر شکلی که باشد از عظمت غدیر و عید ولایت کاسته می شود.

در این جا بد نیست اشاره شود: بعضاً شنیده می شود به مرحوم محدث قمی در مفاتیح و جمله ای که ایشان در این باره فرموده اند استناد می شود. در جواب می گوئیم: اولاً: الْعَصْمَةُ لَاهِلِهَا و ای کاش مرحوم محدث اشاره به این مطلب نمی کردند. ثانیاً: اگر انقدر مرحوم محدث برای شما عزیز است! پس تمام کلام او درباره روز نهم ربیع را نقل کنید، نه فقط یک جمله آخرش را که مطابق با شیطنت شماست!

4. اگر روز نهم جشن آغاز امامت مهدوی باشد، پس تمام روزهای شهادت و یا روز فردای شهادت را باید جشن بگیریم! چرا که آغاز امامت امام بعدی است. به خصوص روز 28 صفر را که باید جشن اصلی آغاز امامت بدانیم! چرا که شروع امامت امیر المؤمنین علیه السلام بوده، و در واقع آغاز امر امامت از آن روز است. یا مثلاً 21 ماه رمضان که آغاز امامت امام مجتبی علیه السلام، و روز عاشورا که آغاز امامت امام سجاد علیه السلام و روز... است.

5. نکته دیگر این که: افرادی که جشن امامت مهدوی را مطرح می کنند، عمدتاً همانانی هستند که با ایامی مثل محسنیه به شدت مخالف هستند، به این بهانه که

مدرکش کجاست. و این یعنی یک بام و دو هوا! این افراد اگر این قدر اهل دقت هستند، پیش از این همه اصرار بر جشن امامت در نهم ربیع، ابتدا بگویند مدرکش کجاست. در حالی که ایام محسنیه و عزای حضرت محسن علیه السلام دلیل های متقن و سابقه تاریخی دارد، که در محل خود ثابت شده است. اضافه بر این که ایام دو جنایت بزرگ تاریخ بشریت یعنی غصب خلافت و هجوم به خانه وحی است.

6. یکی از مسائلی که در هر موردی ابهت و عظمت آن را از بین می برد ایجاد تعدد و دوگانگی و یا چندگانگی است. در مورد روز قتل عمر هم، در طول سال فقط نهم ربیع و ایام پس از آن است که بین شیعیان به عنوان ایام تبری مطرح است. اگر ما عناوین دیگر را به این عنوان اضافه کنیم در واقع عظمت و تمرکز بر تبری را از بین برده ایم. آن هم امر خطیری چون تبری، که یکی از دو بال پرواز برای هر مؤمن است.

7. موضوع روایت احمد بن اسحاق به طور کلی و به خصوص اسامی امیر المؤمنین علیه السلام در روایت احمد بن اسحاق فرمودند، همه و همه به شادی برای کشته شدن عمر در روز نهم اشاره دارد، و هیچ اشاره ای به جشن امامت امام زمان عجل الله فرجه ندارد.

با در نظر گرفتن آن چه گفته شد، بر هر شیعه و محب اهل بیت علیهم السلام لازم است که هوشیار باشد، چرا که سال ها با جشن تبری مبارزه کردند و نتیجه بخش نبود، و اکنون با استفاده از عناوین به ظاهر ولایی مثل جشن امامت مهدوی می خواهند تبری را کمزنگ، و آهسته و آهسته حذف کنند.

اعمال روز نهم

*اعمال روز نهم (1)

از آن جایی که روز نهم ربیع الاول عید اهل بیت علیهم السلام و شیعیان است، اعمالی در این روز وارد شده، که همه در حدیث احمد بن اسحق آمده (2) و امر معصوم علیه السلام است. در پایان همان حدیث، حذیفه آرزو می کند که بتواند فضیلت این روز را درک کند.

ص: 169

1- زوائد الفوائد (حفید سید بن طاووس خطی). المحتضر (حسن بن سلیمان حلی): ص 44 - 55. اقبال الاعمال: ص 597، 598، و از آن ها: بحار الانوار: ج 31 ص 120 - 129 و ج 98 ص 351 - 355 ح 1. زاد المعاد (مجلسی): ص 405. الانوارالنعمانیه: ج 1 ص 108 - 111. مستدرک الوسائل: ج 2 ص 522 ح 4/2620. شاخه طوبی (میرزا حسین نوری خطی): ص 2. الغدیر: ج 1 ص 287.

2- به ص 168 مراجعه شود.

از اعمال این روز است:

غسل.

دیدار برادران ایمانی.

توسعه بر اهل و عیال.

پوشیدن لباس نو، هم خود انسان و هم برای اهل و عیال و حتی خدمتگزاران.

معطر نمودن خود و فضای خانه.

اطعام برادران مؤمن.

عید قرار دادن این روز، آن هم عیدی بزرگ و با عظمت.

دعا و توبه و انابه در درگاه پروردگار متعال.

گذشت از لغزش های برادران مؤمن به احترام این روز.

صدقه.

از همه این ها مهم تر و با فضیلت تر، بر پا نمودن مجلس جشن و سرور یا همان عیدالزهراء علیها السلام است، در هر حدی که برای انسان ممکن باشد. برگزاری مجالسی با شکوه و دعوت مؤمنین و اطعام آنان، و یا به هر قدری که مقدور باشد. حتی اگر شده انسان در این روز در خانه خود و برای اهل و عیال مجلس جشن برپا کند، که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام عسکری علیه السلام چنین نموده اند، و احمد بن اسحق و دیگر اصحاب هم به دستور ایشان این سنت را ادامه دادند.

از مهم ترین وظایف شیعیان است که این نوع مجالس را هر چه باشکوه تر برپا کنند، تا دوستان اهل بیت علیهم السلام و اهل خانه بدانند این روز چه روزی است. مجالسی با موازین خاص؛ که توضیح محتوای مجالس تبرّی در صفحات بعد آمده است. (1)

ناگفته نماند، طبق روایات کلی لعن و تبرّی از مهم ترین اعمال روز نهم لعن بر دشمنان اهل بیت علیهم السلام و بازگو کردن مطاعن آنان است. به خصوص ابوبکر و عمر و بالاخص عمر بن الخطاب.

ص: 170

* حدیث روز نهم (1)

حدیث مشهور و معتبر روز نهم ربیع الاول که معتمد علمای بزرگ بوده، و از لحاظ متن و لسان روایت صادر از معصوم علیه السلام است، و راوی آن احمد بن اسحق قمی بزرگ قمیین زمان خود و مشهور در روایت و امانت حدیث است. وی از اصحاب امام هادی و امام عسکری علیه السلام و امام زمان عجل الله فرجه بوده، و خدمت حضرت شرفیاب شده است.

سید بن طاووس و فرزندش نیز هر دو این حدیث را نقل کرده و نکاتی را در مورد آن گفته اند.

این حدیث عظیم القدر را به علت اهمیت و محتوایی که دارد تماماً در این جا می آوریم:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْعَلَاءِ الْهَمْدَانِيِّ الْوَاسِطِيِّ وَيَحْيَى بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَرِيحِ الْبَغْدَادِيِّ، قَالَ: تَنَازَعْنَا فِي ابْنِ الْخَطَّابِ فَأَشَدَّ تَبَهُ عَلَيْنَا أَمْرَهُ. فَقَصَدْنَا جَمِيعاً أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ الْقُمِّيَّ - صَاحِبُ أَبِي الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَدِينَةِ قُمَّ - وَقَرَعْنَا عَلَيْهِ الْبَابَ. فَخَرَجَتْ إِلَيْنَا صَبِيَّةٌ عِرَاقِيَّةٌ مِنْ دَارِهِ، فَسَأَلْنَاهَا عَنْهُ، فَقَالَتْ: هُوَ مَشْغُولٌ بِعِيدِهِ، فَانْهَ يَوْمَ عِيدِهِ.

فَقُلْنَا: سُبْحَانَ اللَّهِ! الْأَعْيَادُ - أَعْيَادِ الشَّيْعَةِ - أَزْبَعَةُ: الْأَضْحَى، وَالْفِطْرِ، وَيَوْمَ الْغَدِيرِ، وَيَوْمَ الْجُمُعَةِ.

قَالَتْ: فَإِنَّ أَحْمَدَ بْنَ إِسْحَاقَ يُرْوَى عَنْ سَيِّدِهِ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ هَذَا الْيَوْمَ هُوَ يَوْمَ عِيدِهِ، وَهُوَ أَفْضَلُ الْأَعْيَادِ عِنْدَ أَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَعِنْدَ مَوَالِيهِمْ.

قُلْنَا: فَاسْتَأذَنِي لَنَا بِالذُّخُولِ عَلَيْهِ وَعَرَفِيهِ بِمَكَانِنَا. فَخَرَجَ عَلَيْنَا وَهُوَ مُتَزَّرٌ بِمُنْزَلِهِ، مَحْتَبِي بِكَسَائِهِ يَمْسُحُ وَجْهَهُ. فَانْكَرْنَا ذَلِكَ عَلَيْهِ:

قَالَ: لَا عَلَيكُمْ، فَاثْبَتْتُ اغْتَسَلْتُ لِلْعِيدِ.

قُلْنَا: أَوْ هَذَا يَوْمَ عِيدِهِ؟

قَالَ: نَعَمْ - وَكَانَ يَوْمَ التَّاسِعِ مِنْ شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ - .

قَالَ جَمِيعاً: فَأَدْخَلْنَا دَارَهُ وَاجْلَسْنَا عَلَى سَرِيرِهِ لَهُ.

ص: 171

1- زوائد الفوائد (حفید سید بن طاووس خطی). المحتضر (حسن بن سلیمان حلی): ص 44 - 55. اقبال الاعمال: ص 597، 598، و از آن ها: بحار الانوار: ج 31 ص 120 - 129 و ج 98 ص 351 - 355 ح 1. زاد المعاد (مجلسی): ص 405. الانوارالنعمانیه: ج 1 ص 108 - 111. مستدرک الوسائل: ج 2 ص 522 ح 4/2620. شاخه طوبی (میرزا حسین نوری خطی): ص 2. الغدير: ج 1 ص 287.

وَقَالَ: أَنِّي فَصَدْتُ مَوْلَانَا أَبَا الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ جَمَاعَةٍ اخْوَتِي - كَمَا فَصَدَ تَمَانِي - بِسَرٍّ مِنْ رَأْيِي. فَاسْتَأْذَنَّا بِالذُّخُولِ عَلَيْهِ، فَأَذِنَ لَنَا. فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ صَدَمَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ فِي مِثْلِ هَذَا الْيَوْمِ؛ وَهُوَ يَوْمَ التَّاسِعِ مِنْ شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ. وَسَدَّ يَدَنَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ أَوْعَزَ إِلَيَّ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْ خَدَمِهِ أَنْ يَلْبَسُ مَا يُمَكِّنُهُ مِنَ الثِّيَابِ الْجُدِّدِ، وَكَانَ بَيْنَ يَدَيْهِ مِجْمَرَةٌ يُحْرِقُ الْعُودَ بِنَفْسِهِ.

قُلْنَا: يَا بَائِنَا أَنْتَ وَامهَاتِنَا يَا بَنَ رَسُولَ اللَّهِ! هَلْ تَجَدُّدٍ لَاهِلِ الْبَيْتِ فِي هَذَا الْيَوْمِ فَرِحَ؟!

فَقَالَ: وَ أَيُّ يَوْمٍ أَعْظَمَ حُرْمَةً عِنْدَ أَهْلِ الْبَيْتِ مِنْ هَذَا الْيَوْمِ؟! وَلَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ:

أَنَّ حُدَيْفَةَ بْنَ الْيَمَانَ دَخَلَ فِي مِثْلِ هَذَا الْيَوْمِ - وَهُوَ التَّاسِعُ مِنْ شَهْرِ رَبِيعِ الْأَوَّلِ - عَلَى جَدِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

قَالَ حُدَيْفَةُ: رَأَيْتُ سَيِّدِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ وَلَدَيْهِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ يَأْكُلُونَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، وَهُوَ يَتَبَسَّمُ فِي وَجُوهِهِمْ وَيَقُولُ لَوْلَدَيْهِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهَا السَّلَامُ:

كُلَا، هَنِيئًا لَكُمْ بَرَكَةٌ هَذَا الْيَوْمِ؛ فَانِ الْيَوْمَ الَّذِي يُهْلِكُ اللَّهُ فِيهِ عَدُوَّهُ وَعَدُوَّ جَدِّكُمْ وَ يَسْتَجِيبُ فِيهِ دُعَاءَ أُمَّكُمْ.

كُلَا، فَانِ الْيَوْمَ الَّذِي يَقْبَلُ اللَّهُ فِيهِ أَعْمَالَ شِيعَتِكُمَا وَمَحَبَّتِكُمَا.

كُلَا، فَانِ الْيَوْمَ الَّذِي يَصْدُقُ فِيهِ قَوْلَ اللَّهِ: «فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةٌ بِمَا ظَلَمُوا». (1)

كُلَا، فَانِ الْيَوْمَ الَّذِي يَتَكَسَّرُ فِيهِ شَوْكَةٌ مُبْعَضٌ جَدِّكُمْ.

كُلَا، فَانِ يَوْمٌ يَقْدُ فِيهِ فِرْعَوْنُ أَهْلَ بَيْتِي وَ ظَالِمُهُمْ وَ غَاصِبُ حَقُّهُمْ.

كُلَا، فَانِ الْيَوْمَ الَّذِي يَقْدُمُ اللَّهُ فِيهِ إِلَيَّ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَيَجْعَلُهُ هِبَاءً مَنْشُورًا.

قَالَ حُدَيْفَةُ: فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَ فِي أُمَّتِكَ وَأَصْحَابِكَ مِنْ يَنْتَهِكُ هَذِهِ الْحُرْمَةَ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: نَعَمْ يَا حُدَيْفَةُ! جَبَّتْ مِنَ الْمُتَنَافِقِينَ يَتَرَأَسَ عَلَيْهِمْ وَيَسِّرُ تَعْمَلُ فِي أُمَّتِي الرِّيَاءَ، وَيَدْعُوهُمْ إِلَيَّ نَفْسِهِ، وَيُحْمَلُ عَلَى عَاتِقِهِ دُرَّةُ الْخَزْيِ، وَيَصُدُّ النَّاسَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ، وَيَحْرَفُ كِتَابِهِ، وَيُعْبِرُ سِدِّي، وَيَشْتَمِلُ عَلَى أَرْثِ وَلَدِي، وَيَنْصِبُ نَفْسَهُ عِلْمًا، وَيَتَطَاوَلُ عَلَى أَمَامَتِهِ مِنْ بَعْدِي، وَيُسْتَحَلُّ أَمْوَالِ اللَّهِ مِنْ غَيْرِ حِلِّهَا، وَيُنْفِقُهَا فِي غَيْرِ طَاعَتِهِ، وَيَكْذِبُنِي وَيُكْذِبُ أَخِي وَوَزِيرِي، وَيَنْحَى ابْنَتِي عَنْ حَقِّهَا وَ تَدْعُو اللَّهَ عَلَيْهِ وَ يَسْتَجِيبُ اللَّهُ دَعَاؤَهَا فِي مِثْلِ هَذَا الْيَوْمِ.

ص: 172

1- نمل: 52

قَالَ حَذِيفَةُ: قِلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَلَمْ تَدْعُوا رَبَّكَ عَلَيْهِ لِيَهْلِكَ فِي حَيَاتِكَ!؟

قَالَ: يَا حَذِيفَةُ! لَا أَحِبُّ أَنْ اجْتَرَى عَلَى قَضَاءِ اللَّهِ لِمَا قَدْ سَبَقَ فِي عِلْمِهِ، لَكِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ الْيَوْمَ الَّذِي يَقْبِضُهُ فِيهِ فَضِيلَةً عَلَيَّ سَائِرِ الْأَيَّامِ، لِيَكُونَ ذَلِكَ سُنَّةً يُسْتَنُّ بِهَا أَحِبَائِي وَشِيعَةَ أَهْلِ بَيْتِي وَ مُحِبِّيهِمْ، فَأَوْحَى إِلَيَّ جَلَّ ذِكْرُهُ؛ فَقَالَ لِي:

يَا مُحَمَّدُ! كَمَا كَانَ فِي سَابِقِ عِلْمِي أَنْ تَمَسَّكَ وَأَهْلَ بَيْتِكَ مِحْنِ الدُّنْيَا وَبَلَاؤُهَا وَظَلَمِ الْمُتَافِقِينَ وَالْغَاصِبِينَ مِنْ عِبَادِي؛ مِنْ نَصَحْتِهِمْ وَخَانُوكَ، وَمَحْضَتِهِمْ وَغَشُّوكَ، وَصَافِيَتِهِمْ وَكَاشِحُوكَ، وَارْضِيَتِهِمْ وَكَذَّبُوكَ، وَانْتَجِيَتِهِمْ وَاسْلَمُوكَ. فَانِي بِحَوْلِي وَقُوَّتِي وَسُلْطَانِي لِأَفْتَحَنَّ عَلَى رُوحٍ مِنْ يَعْصِبُ بَعْدَكَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ حَقَّهُ أَلْفَ بَابٍ مِنَ النَّيِّرَانِ مِنْ سَفَالِ الْفِيلُوقِ، وَالْأَصْلِيَّةِ وَاصِّ حَابُهُ فَعَرَأَ يُشْرِفُ عَلَيْهِ ابليسُ فَيَلْعَنُهُ. وَلَأَجْعَلَنَّ ذَلِكَ الْمُنَافِقُ عِبْرَةً فِي الْقِيَامَةِ لِفِرَاعِنَةِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَأَعْدَاءِ الدِّينِ فِي الْمَحْشَرِ، وَلَأَحْشُرَنَّهُمْ وَأَوْلِيَاءَهُمْ وَجَمِيعَ الظَّالِمَةِ الْمُتَافِقِينَ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ زُرْقًا كَالْحَيْنِ، أَذِلَّةً خَزَايَا نَادِمِينَ، وَلَأَخْلِدَنَّهُمْ فِيهَا أَبَدَ الْأَبَدِينَ.

يَا مُحَمَّدُ! لَنْ يُوَافِقَكَ وَصِيكَ فِي مَنْزِلَتِكَ، إِلَّا بِمَا يَمَسُّهُ مِنَ الْبُلُوَى مِنْ فِرْعَوْنِهِ وَغَاصِبِهِ، الَّذِي يَجْتَرَى عَلَى، وَيَبْدُلُ كَلَامِي، يَشْرِكُ بِي، وَ يَصُدُّ النَّاسَ عَنِّي سَبِيلِي، وَيُنْصَبُ مِنْ نَفْسِهِ عَجَلًا لِأُمَّتِكَ، وَيَكْفُرُ بِي فِي عَرْشِي. اني قَدْ أَمَرْتُ مَلَائِكَتِي فِي سَمَاوَاتِي لِشَيْعَتِكُمْ وَ مُحِبِّيكُمْ أَنْ يَتَعِيدُوا فِي هَذَا الْيَوْمِ الَّذِي أَقْبِضُهُ إِلَيَّ، وَأَمَرْتُهُمْ أَنْ يَنْصِبُوا كُرْسِيَّ كِرَامَتِي حِذَاءَ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ، وَيَتَنَوَّعُوا عَلَيَّ، وَيَسْتَغْفِرُونَ لِشَيْعَتِكُمْ وَ مُحِبِّيكُمْ مِنْ وُلْدِ آدَمَ. وَأَمَرْتُ الْكِرَامَ الْكَاتِبِينَ أَنْ يَرْفَعُوا الْقَلَمَ عَنِ الْخَلْقِ كُلِّهِمْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ، وَلَا أَكْتُبُ عَلَيْهِمْ شَيْئًا مِنْ خَطَايَاهُمْ، كِرَامَةً لَكَ وَ لَوْصِيكَ.

يَا مُحَمَّدُ! أَنِّي قَدْ جَعَلْتُ ذَلِكَ الْيَوْمَ عِيدًا لَكَ وَ لِأَهْلِ بَيْتِكَ وَ لِأَمَنِّ تَبِعْتَهُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ شَيْعَتِهِمْ. وَ آيْتُ عَلَى نَفْسِي بِعِزَّتِي وَ جَلَالِي وَ عُلُوِّي فِي مَكَانِي، لِأَحْبُونَ مِنْ تَعَيَّدَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ مُحْسِنًا بِأَنْوَاعِ الْخَافِقِينَ، وَ لِأَشْفَعَنَّهُ فِي أَقْرَبَانِهِ وَ ذَوِي رَحْمَةٍ، وَ لِأَزِيدَنَّ فِي مَالِهِ أَنْ وَسَّعَ عَلَيَّ نَفْسِي وَ عِيَالِي فِيهِ، وَ لِأَعْتَرَنَّ مِنَ النَّارِ فِي كُلِّ حَوْلٍ فِي مِثْلِ ذَلِكَ الْيَوْمِ أَلْفًا مِنْ مَوَالِيكُمْ وَ شَيْعَتِكُمْ. وَ لِأَجْعَلَنَّ سَعْيَهُمْ مَشْكُورًا، وَ ذَنْبَهُمْ مَغْفُورًا، وَ أَعْمَالَهُمْ مَقْبُولَةً.

قَالَ حُدَيْفَةُ: ثُمَّ قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَدَخَلَ الْبَيْتَ أُمَّ سَلَمَةَ، وَرَجَعَتْ عَنْهُ وَأَنَا غَيْرُ شَاكٍ فِي أَمْرِ الشَّيْخِ، حَتَّى تَرَأَسَ بَعْدَ وَفَاةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، أُتِيحَ الشَّرُّ، وَعَادَ الْكُفْرُ، وَازْتَدَّ عَنِ الدِّينِ، وَتَسَمَّرَ لِلْمُلْكِ، وَحَرَفُ الْقُرْآنِ، وَأَحْرَقَ بَيْتَ الْوَحْيِ، وَابْدَعَ السُّنْنَ، وَغَيَّرَ الْمِلَّةَ، وَبَدَّلَ السُّنَّةَ، وَرَدَّ شَهَادَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامَ، وَكَذَّبَ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَاغْتَصَبَ فَدَكَأً، وَأَرْضَى الْمَجُوسَ وَالْيَهُودَ وَالتَّصَارِي، وَأُسْحِنَ قُرَّةَ عَيْنِ الْمُصْطَفَى عَلَيْهَا السَّلَامَ وَلَمْ يَرْضَهَا، وَغَيَّرَ السُّنْنَ كُلَّهَا، وَدَبَّرَ عَلَيَّ قَتْلَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامَ، وَأَظْهَرَ الْجُورَ، وَحَرَّمَ مَا أَحَلَّ اللَّهُ، وَاحْلَلَّ مَا حَرَّمَ اللَّهُ، وَالْقَى الْبَاطِلَ النَّاسَ أَنْ يَتَّخِذُوا مِنْ جُلُودِ الْإِبْلِ دَنَانِيرَ، وَ لَطَمَ وَجْهَ الزَّكِيِّ، وَصَدَّ عِدَّ مَنبَرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ غَضَبًا وَظُلْمًا، وَافْتَرَى عَلَيَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَعَانَدَهُ وَسَفَّهَ رَأْيَهُ.

قَالَ حُدَيْفَةُ: فَاسْتَجَابَ اللَّهُ دَعَاءَ مَوْلَايَ عَلَيْهَا السَّلَامَ عَلَى ذَلِكَ الْمُنَافِقِ، وَأَجْرَى قَتْلَهُ عَلَيَّ يَدِ قَاتِلِهِ، رَحْمَةً اللَّهُ عَلَيْهِ. فَدَخَلْتُ عَلَيَّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامَ لِأَهْنَتِهِ بِقَتْلِ الْمُنَافِقِ وَرُجُوعِهِ إِلَيَّ دَارِ الْإِنْتِقَامِ.

قَالَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامَ يَا حُدَيْفَةُ! أَتَذَكَّرُ الْيَوْمَ الَّذِي دَخَلْتُ فِيهِ عَلَيَّ سَيِّدِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَنَا وَسَبْطَاهُ نَاكُلٌ مَعَهُ؟ فَذَكَرْتُ لَكَ عَلَيَّ فَضَّلْتُ ذَلِكَ الْيَوْمَ الَّذِي دَخَلْتُ عَلَيْهِ فِيهِ.

قُلْتُ: بَلَى يَا أَخَا رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

قَالَ: هُوَ وَاللَّهِ هَذَا الْيَوْمَ الَّذِي أَقْرَأَ اللَّهُ بِهِ عَيْنِ آلِ الرَّسُولِ عَلَيْهِمُ السَّلَامَ، وَأَنِّي لَأَعْرِفُ لِهَذَا الْيَوْمِ اثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ اسْمًا.

قَالَ حُدَيْفَةُ: قُلْتُ: يَا أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ! أَحَبُّ أَنْ تَسْمَعَنِي أَسْمَاءَ هَذَا الْيَوْمِ؛ وَكَانَ يَوْمُ التَّاسِعِ مِنْ شَهْرِ رَجَبِ الْاَوَّلِ.

فَقَالَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامَ: هَذَا يَوْمُ الْإِسْتِرَاحَةِ، وَ يَوْمُ تَنْفِيسِ الْكُرْبَةِ، وَ

يَوْمُ الْعَدِيرِ الثَّانِي

وَيَوْمِ تَحْطِيطِ الْاَوَزَارِ، وَ يَوْمِ الْخَيْرَةِ، وَ يَوْمِ رَفْعِ الْقَلَمِ، وَ يَوْمِ الْهَدْوِ، وَ يَوْمِ الْعَافِيَةِ، وَ يَوْمِ الْبَرَكَةِ، وَ يَوْمِ الثَّارَاتِ، وَ يَوْمِ عِيدِ اللَّهِ الْاَكْبَرِ، وَ يَوْمِ يُسَدُّ تَجَابُ فِيهِ الدُّعَاءُ، وَ يَوْمِ الْمَوْقِفِ الْاَعْظَمِ، وَ يَوْمِ التَّوْفِيقِ، وَ يَوْمِ الشَّرْطِ، وَ يَوْمِ نَزْعِ السَّوَادِ، وَ يَوْمِ نَدَامَةِ الظَّالِمِ، وَ يَوْمِ انْكِسَارِ الشُّوْكَةِ، وَ يَوْمِ نَفَى الْهُمُومِ، وَ يَوْمِ الْقُنُوعِ، وَ يَوْمِ عَرْضِ الْقُدْرَةِ، وَ يَوْمِ التَّصَفُّحِ، وَ يَوْمِ فَرَحِ

الشَّيْءِ، وَيَوْمَ التَّوْبَةِ، وَيَوْمَ الْإِنَابَةِ، وَيَوْمَ الزَّكَاةِ الْعُظْمَى، وَيَوْمَ الْفِطْرِ الثَّانِي، وَيَوْمَ سَيْلِ النِّغَابِ، وَيَوْمَ تَجْرِعَ الرَّيْقُ، وَيَوْمَ الرِّضَا، وَيَوْمَ عِيدِ أَهْلِ الْبَيْتِ، وَيَوْمَ ظَفِرَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ، وَيَوْمَ يَقْبَلُ اللَّهُ أَعْمَالَ الشَّيْءِ، وَيَوْمَ تَقْدِمُ الصَّدَقَاتُ، وَيَوْمَ الزِّيَارَةِ، وَيَوْمَ قُتِلَ الْمُنَافِقُ، وَيَوْمَ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ، وَيَوْمَ سُرُورِ أَهْلِ الْبَيْتِ، وَيَوْمَ الشَّاهِدِ، وَيَوْمَ الْمَشْهُودِ، وَيَوْمَ يَعِصُ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ، وَيَوْمَ التَّنْبِيهِ، وَيَوْمَ التَّرْصِيدِ، وَيَوْمَ الشَّهَادَةِ، وَيَوْمَ التَّجَاوُزِ عَنِ الْمُؤْمِنِ، وَيَوْمَ الزُّهْرَةِ، وَيَوْمَ الْعُدُوبَةِ، وَيَوْمَ الْمَسْتَطَابِ بِهِ، وَيَوْمَ ذَهَابِ سُلْطَانِ الْمُنَافِقِ، وَيَوْمَ التَّسْهِيدِ، وَيَوْمَ يَسْتَرِيحُ فِيهِ الْمُؤْمِنُ، وَيَوْمَ الْمُبَاهَلَةِ، وَيَوْمَ الْمَفْآخِرَةِ، وَيَوْمَ قَبُولِ الْأَعْمَالِ، وَيَوْمَ التَّبَجِيلِ، وَيَوْمَ إِذَاعَةِ السَّرِّ، وَيَوْمَ نَصْرَةِ الْمَظْلُومِ، وَيَوْمَ الزِّيَارَةِ، وَيَوْمَ التَّوَدُّدِ، وَيَوْمَ التَّحَبُّبِ، وَيَوْمَ الْوُصُولِ، وَيَوْمَ التَّزْكِيَةِ، وَيَوْمَ كَشْفِ الْبِدْعِ، وَيَوْمَ الزُّهْدِ فِي الْكِبَائِرِ، وَيَوْمَ التَّزَاوُرِ، وَيَوْمَ الْمَوْعِظَةِ، وَيَوْمَ الْعِبَادَةِ، وَ يَوْمَ الْإِسْتِالَامِ.

قَالَ حَدِيثًا: فَقُمْتُ مِنْ عِنْدِهِ - يَعْنِي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَوْلَمْ أَدْرِكْ مِنْ أَعْمَالِ الْخَيْرِ وَ مَا أُزْجُو بِهِ الثَّوَابَ الْإِفْضَلَ هَذَا الْيَوْمَ لَكَانَ مُنَايَ.

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْعَلَاءِ الْهَمْدَانِيُّ وَ يَحْيَى بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ جَرِيحٍ: فَتَمَّ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا وَقَبَلَ رَأْسَ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقِ بْنِ سَعِيدِ الْقَمِي وَ قُلْنَا: لِحَمْدِ اللَّهِ الَّذِي قَيْضَكَ لَنَا حَتَّى شَرَفْتَنَا بِفَضْلِ هَذَا الْيَوْمِ، وَرَجَعْنَا عَنْهُ وَتُعِيدُنَا فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ.

قَالَ السَّيِّدُ: نَقَلْتُهُ مِنْ حَظِّ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِي بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ طَيِّ، وَوَجَدْنَا فِيهَا تَصَدَّقْنَا مِنْ الْكُتُبِ عِدَّةٍ رَوَايَاتٍ مُوَافِقَةً لَهَا فَاعْتَمَدْنَا عَلَيْهَا. فَيَنْبَغِي تَعْظِيمَ هَذَا الْيَوْمِ الْمُسَارِإِ إِلَيْهِ وَ إِظْهَارَ السُّرُورِ فِيهِ.

محمد بن علاء همدانی و یحیی بن جریر بغدادی می گویند: در مورد (عمر) ابن خطاب در بین ما بحث در گرفت و مسئله مشتبه شد. به همین خاطر همگی به خانه احمد بن اسحاق - نائب امام هادی علیه السلام - در قم رفتیم و در زدیدم. کنیز عراقی در راه روی ما گشود. ما سراغ احمد بن اسحاق را گرفتیم، او گفت: او مشغول کارهای عید است، چرا که امروز عید است.

گفتیم: سبحان الله، ایاد که همان عیدهای شیعه است چهار (عید) بیشتر نیست: قربان و فطر و غدیر و جمعه.

گفت: احمد بن اسحق از مولا یش امام هادی علیه السّلام نقل می کند که این روز عید است، بلکه برترین اعیاد نزد اهل بیت علیهم السّلام و دوستانشان است.

گفتیم: پس از او اجازه بگیر ما داخل شویم و بگو کیستیم. (کنیز داخل شد و به احمد بن اسحق خبر داد و) او بیرون آمد در حالی که لنگی بسته بود و عبایش را به دور خود پیچیده بود. ما چون او را چنین دیدیم بسیار تعجب کردیم!

احمد بن اسحق گفت: ناراحت نباشید، من برای عید غسل کرده ام.

پرسیدیم: مگر امروز عید است؟

پاسخ داد: بله.

و آن روز روز نهم ربیع الاول بود. سپس او ما را به خانه خود برد و بر جایگاه خود نشاند، و گفت: من همراه با عده ای از برادرانم خدمت مولا یمان امام هادی علیه السّلام در سامرا مشرف شدم همانگونه که شما نزد من آمدید. اجازه گرفتم و او به ما اجازه داد و ما وارد شدیم در چنین روزی؛ که روز نهم ربیع الاول بود.

مولا یمان امام هادی علیه السّلام به تمامی خدمتگزاران سفارش کرده بود هر کس هر قدر در امکانش هست لباس جدید و نوپوشد، و خود حضرت در مقابل مجمری گذارده بود و با دست خود عود می سوزاند.

عرض کردیم: پدران و مادرانمان به فدایت باد ای پسر پیامبر! آیا خشنودی جدیدی در این روز برای اهل بیت علیهم السّلام پدید آمده است؟!

حضرت فرمود: چه روزی نزد اهل بیت از این روز حرمتش و احترامش بیشتر است؟ همانا پدرم برایم نقل کرده که حذیفه بن یمان در چنین روزی - و آن روز نهم ربیع الاول بود - بر جدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم وارد شد.

حذیفه می گوید: آقا یمیر المؤمنین علیه السّلام را دیدم همراه با فرزندش حسن و حسین علیهما السّلام با رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم غذا میل می کنند، و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم به صورت آن ها لبخند می زند و به دو فرزندش حسن و حسین علیهما السّلام می فرماید:

نوش جان کنید! که گوارایتان باد به برکت این روز. چرا که این روز روزی است که خداوند در آن دشمنش و دشمن جدتان را به هلاکت می رساند و دعای مادرتان را مستجاب می کند.

نوش جان کنید، که امروز روزی است که خداوند اعمال شیعیان و محبینتان را در آن می پذیرد.

نوش جان کنید، که امروز کلام خدا تحقق می پذیرد: «اینست خانه های بی صاحب ایشان که به سبب ظلمشان این گونه ویران گشته».

نوش جان کنید، که همین روز است که شوکت مبغض جدتان در هم می شکنند.

بخورید! که امروز فرعون اهل بیت من و کسی که با ایشان ظلم می کند و حقشان را غصب می نماید از بین می رود.

بخورید! که در این روز خداوند تمام اعمال (دشمنانتان) را می آورد، و همه را مثل پنبه زده شده می نماید.

حذیفه می گوید: عرض کردم: یا رسول الله! آیا در امت و اصحاب تواند کسانی که این چنین می کنند؟

فرمود: آری ای حذیفه! جبت (بُتی) از منافقین ریاست آن ها را به عهده می گیرد، و ریا را در امت من رواج می دهد و امتم را به سوی خود می خواند. تازیانه ظلم را بر دوش می کشد، و مردم را از راه خدا باز می دارد، و کتاب خدا را تحریف می کند، و سنت مرا تغییر می دهد. ارث فرزندانم را صاحب می شود، و خود را به عنوان علم (و بزرگ ترین شخصیت) نصب می نماید. پس از من بر امام خود طغیان می کند، و اموال خداوندی را به ناحق به تاراج می گذارد، و در غیر طاعت خدا انفاق می کند. مرا تکذیب می کند و برادرم و وزیرم را هم تکذیب می کند. دخترم را از حقش باز می دارد، و دخترم او را نفرین می کند و خدا در چنین روزی نفرینش را مستجاب می کند.

حذیفه می گوید: عرض کردم: یا رسول الله، چرا خود دعا نمی کنید خدا او را هلاک کند؟

فرمود: ای حذیفه، نمی خواهم بر قضای خداوند و بر آن چه در علم او گذشته و حتمی است جرأت کنم، ولی همین قدر از خدا خواستم روزی را که در آن او (جبت یعنی عمر) را به هلاکت می رساند بر سایر روزها فضیلت دهد، تا سنتی شود برای دوستانم و شیعیان و محبین اهل بیتم.

به من چنین وحی نمود (خداوند) جل ذکره: ای محمد! آن چه در علم خود داشتم این بود که محنت ها و بلاهای دنیا تو و اهل بیت را فراگیرد، و نیز ظلم منافقین و غاصبین از بندگانم که آنان را نصیحت کردی و آنان به تو خیانت کردند. آنان که با ایشان راستی کردی ولی آن ها بر تو خیانت کردند، و با ایشان به سلم و صفا برخورد کردی ولی دشمنیت را به دل گرفتند، و تو راضیشان کردی و آنان تو را تکذیب کردند، و تو نجاتشان دادی و آن ها تو را در بلا تنها گذاشتند. قسم به حول و قوه و سلطانم بر روح کسانی که بعد از تو (حق) علی علیه السلام را غصب می کنند هزار در از آتش پایین ترین جای جهنم که «فیلوق» نام دارد باز می کنم، و او و اصحابش را در پایین ترین محل (جهنم) جای دهم که ابلیس بر او مشرف است و لعنتش می کند، و آن منافق را در قیامت عبرت برای فرعون های انبیا علیهم السلام و دشمنان دین در محشر قرار می دهم، و آن ها و دوستدارانشان و همه ظالمین و منافقین را وارد آتش جهنم می کنم با چشمان کبود و نهایت خواری و پستی و پشیمانی، و آن ها را تا ابد مغلد می نمایم.

ای محمد! وصی تو نیز هیچ گاه به مقام و منزلت تو نمی رسد مگر بعد از آنی که بلاهایی از دست فرعونش و غاصب حقش می کشد. او (همان غاصب حق امیر المؤمنین علیه السلام یعنی عمر) که بر من جرأت کرده، و کلامم را عوض می نماید، و مشرک به من می شود، و مردم را از راه من باز می دارد، و از پیش خود گوساله ای (که همان ابوبکر است را) برای امتت قرار می دهد، و به من در عرشم کافر می شود. من ملائکه هفت آسمانم را امر نموده ام برای شیعیان و محبیتان، امروز که او را هلاک می کنم عید بگیرند، و امر کرده ام کرسی کرامتم را مقابل بیت المعمور نصب کنند، و بر من ثنا گویند، و برای شیعیان و محبین شما از انسان ها استغفار کنند، و کرام الکاتبین را امر نمودم که از امروز تا سه روز برای همه خلق قلم (نوشتن اعمال) را بر دارند، و به احترام تو و وصی تو هیچ یک از خطاهای آنان را ثبت نمی کنم.

ای محمد! من این روز را برای تو و اهل بیت و هر کس از مؤمنین که پیروی آنان می کند و شیعه ایشان است عید قرار دادم. و قسم به عزت و جلالم و برتری که در مکانم دارم، به هر کس این روز را عید بدارد ثواب خافقین می دهم، و شفاعت او را نسبت به نزدیکان و خویشاوندانش می پذیرم، و اگر در این روز بر خود و عیالش

توسعه دهد مالش را زیاد می‌کنم، و هر سال در این روز هزار نفر از دوستان و شیعیان شما را از آتش آزاد می‌کنم، و سَدِّ عیشیان را مورد ستایش قرار می‌دهم، و گناهانشان را می‌آمرزم، و اعمالشان را قبول می‌کنم.

حذیفه گوید: سپس پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برخاست و به اطاق ام سلمه رفت. و من نیز بازگشتم و درباره آن مرد (عمر) شکی نداشتم. تا وقتی که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به ریاست رسید، شرّ فراگیر شد و کفر بازگشت، و او (عمر) مرتد شد، و برای حکومت و مُلک دامن بالا زد، و قرآن را تحریف نمود، و خانه وحی را به آتش کشید، و سنت‌هایی را بدعت گذارد، و جامعه را دگرگون کرد. سنت (پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) را تبدیل نمود، و شهادت امیر المؤمنین علیه السلام را رد کرد، و فاطمه دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را تکذیب کرد و فدک را غصب کرد، و آتش پرستان و یهود و مسیحیان را راضی نمود. نور دیده مصطفی علیها السلام را به خشم آورد و از او حلیت نگرفت، و تمامی سنت‌ها را تغییر داد، و نقشه ترور امیر المؤمنین علیه السلام را کشید، و ظلم را علنی کرد، و حلال خدا را حرام کرد، و حرام را حلال نمود، و به مردم آموخت که چگونه از پوست شتر دینار درست کنند، و به صورت زکیه (فاطمه زهرا علیها السلام) سیلی زد، و بر منبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم غاصبانه و ظالمانه بالا رفت، و بر امیر المؤمنین علیه السلام افترا بست و به او عناد ورزید و نظر آن حضرت را بی ارزش شمرد.

حذیفه می‌گوید: خداوند هم نفرین بانوی من (حضرت زهرا علیها السلام) را در حق آن منافق مستجاب کرد، و او را به دست قاتلش - که خدا رحمتش کند - به قتل رساند. من بر امیر المؤمنین علیه السلام وارد شدم تا کشته شدن منافق (عمر) و بازگشت او به دیار انتقام را به آن حضرت تبریک گویم.

حضرت فرمود: ای حذیفه! آیا به یاد می‌آوری روزی را که بر مولایم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وارد شدی، و من و دو نوه آن حضرت مشغول خوردن بودیم، و آن حضرت فضیلت آن روز که نزدش آمده بودی را برایت بازگو کرد؟

عرض کردم: آری ای برادر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم.

فرمود: به خدا قسم آن روز همین روز است، که خداوند با آن چشم آل پیامبر را روشن ساخت. من برای این روز هفتاد و دو اسم می‌دانم.

حذیفه می گوید: عرض کردم: یا امیر المؤمنین، دوست دارم اسامی این روز را برایم بیان کنی؛ و آن روز روز نهم ربیع الاول بود.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: امروز روز استراحت است، و روز بر طرف شدن اندوه، و

روز غدیر دوم

و روز ریختن گناهان (شیعیان)، و روز اختیار نیکویی، و روز رفع قلم، و روز آرامش، و روز عافیت، و روز برکت، و روز خونخواهی، و روز عید بزرگ خداوند، و روز استجاب دعا، و روز موقف بزرگ، و روز وفای به عهد، و روز شرط، و روز بیرون آوردن جامه سیاه، و روز پشیمانی ظالم، و روز در هم شکستن شوکت (ظالم)، و روز بر طرف شدن غم ها، و روز خشنودی، و روز ظهور قدرت، و روز گذشت، و روز خشنودی شیعه، و روز توبه، و روز بازگشت به سوی حق، و روز زکات بزرگ، و روز فطر دوم، و روز اندوه باغیان (کسانی که بر امام معصوم علیه السلام خروج می کنند)، و روز گره خوردن آب دهان در گلو (ی دشمنان)، و روز رضایت، و روز عید اهل بیت علیهم السلام، و روزی است که بنی اسرائیل به سبب آن پیروز شدند، و روز قبول اعمال شیعیان نزد خداوند، و روز صدقه دادن، و روز زیارت، و روز کشته شدن منافق، و روز وقت معلوم، و روز سرور و خوشحالی اهل بیت علیهم السلام، و روز شاهد، و روز مشهود، و روزی است که ظالم دستان خود را به دندان می گیرد، و روز غلبه بر دشمن، و روز فروپاشی ضلالت، و روز تنبیه (و بیداری)، و روز در کمین نشستن، و روز شهادت، و روز گذشت از مؤمنین، و روز گل و

بوستان، و روز شیرین کامی مؤمنان، و روز پاک شدن به برکت آن (روز)، و روز از بین رفتن پادشاهی (و سلطه) منافق، و روز توفیق اهل ایمان، و روزی است که مؤمن در آن راحت می شود، و روز مباحله، و روز مفاخره، و روز قبولی اعمال، و روز گرامی داشتن، و روز فاش گفتن سر، و روز کمک به مظلوم، و روز زیارت، و روز اظهار دوستی به یکدیگر، و روز اظهار محبت به یکدیگر، و روز وصول، و روز تزکیه (و پاک نمودن نفس)، و روز آشکاری بدعت ها، و روز ترک گناهان کبیره، و روز زیارت کردن یکدیگر (از برادران دینی) و روز موعظه، و روز عبادت، و روز انقیاد، و روز استلام است.

ص: 180

حذیفه می گوید: از نزد امیر المؤمنین علیه السلام برخاستم و پیش خود گفتم: اگر از اعمال خیر و آن چه آرزوی ثواب دارم درک نکنم مگر فضیلت این روز را به آرزویم رسیده ام.

محمد بن علاء همدانی و یحیی بن محمد بن جریح می گویند: سپس هر کدام از ما برخاستیم و سر احمد بن اسحق را بوسیدیم، و گفتیم: شکر خدا را که تو را برای ما نگاه داشت تا ما را به فضیلت این روز مفتخر ساختی. و از نزد او خارج شدیم و آن روز را عید گرفتیم.

سید (صاحب کتاب «زوائد الفوائد» که حفید سید بن طاووس است) می گوید: من این (حدیث) را از خط محمد بن علی بن محمد بن طی نقل می کنم، و بر اساس تفحصی که من در کتاب ها داشته ام دسته ای از روایات را موافق با این روایت یافتیم، و لذا بر آن اعتماد نمودم. و سزاوار است این روز که در حدیث آمده (روز نهم ربیع الاول) را بزرگ شمرد و در آن اظهار سرور و شادمانی نمود.

در آخر بد نیست گفته شود: بنا به نقل محدث نوری در «مستدرک الوسائل»، شیخ مفید نیز در کتاب «مساژ الشیعة» مضمون این حدیث را تأیید کرده است.

2 مجالس جشن و تبرّی و لعن

با در نظر گرفتن آن چه گذشت، روز نهم ربیع الاول مهم ترین جشن تبرّی است، و می توان گفت که در کنار جشن های تولی که در ایام میلاد معصومین علیهم السّلام و مناسبت های دیگر گرفته می شود، یک رکن اجتماعی مذهب شیعه است. در این زمینه چند نکته قابل دقت است:

تشکیل مجالس

برپایی مجالس جشن و سرور و اظهار خشنودی و شادی یکی از ارکان آئین تشیع است. این مجالس در دو بُعد قابل اجرا است: مجالس جشن تولی به مناسبت موالید هر یک از چهارده معصوم علیهم السّلام و یا بعضی اولادشان همانند: قمرینی هاشم، زینب کبری، حضرت معصومه، حضرت علی اصغر و... علیهم السّلام، و یا وقایع مختلف از قبیل: مبعث، غدیر، مباحله، لیلة المبیّت، خاتم بخشی امیر المؤمنین علیه السّلام، عروسی امیر المؤمنین و حضرت زهرا علیها السّلام، و... .

ص: 182

بُعد دیگر مجالی سرور، جشن های تبرّی است، که به مناسبت هلاکت دشمنان اهل بیت علیهم السّلام برگزار می شود. در مورد مجالس تبرّی چند نکته قابل تذکر است:

نکته اول:

تمام ایامی که مرگ منافقین و دشمنان اهل بیت علیهم السّلام در آن ها اتفاق افتاده روز خشنودی و برپایی جشن است. ولی شکی نیست که روز کشته شدن عمر بن خطاب - یعنی روز نهم ربیع الاول - قابل قیاس با موارد دیگر نیست، و قیاس آن مثل قیاس غدیر است با مناسبت های دیگر در موارد جشن های تولی که در بالا گذشت. چنان چه امیرالمؤمنین علیه السّلام روز نهم ربیع را غدیر دوم نام نهاده است.

طبق حدیث احمد بن اسحاق، روز نهم ربیع الاول روز برپایی جشن و سرور است. در این حدیث شریف امر مخصوص خداوند، عمل پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم، کلام امیر المؤمنین علیه السّلام، عمل امام هادی علیه السّلام، همه و همه دلالت بر جشن و سرور دارد. (1) بر همین اساس سیره اصحاب و علما نیز برپایی جشن بوده است.

جشن روز نهم و عیدالزّهراء علیها السّلام به قدری مهم و با عظمت است، که تا چند روز پس از آن نیز می توان مجلس جشن بر پا نمود. به خصوص اگر تراکم مجالس و به علت تنظیم آن ها باشد.

ولی در کنار مجالس نهم ربیع و قتل عمر، مجالس جشن دیگر در روزهای مرگ دیگر دشمنان خاندان عصمت علیهم السّلام نیز بسیار مناسب و تکمیل فروع دین شیعیه خواهد بود، و هم بیانگر بغض نسبت به دشمنان اهل بیت علیهم السّلام است. در این جا بعضی از این موارد را یادآور می شویم:

22 جمادی الثانی: روز مرگ ابوبکر، که پس از قتل عمر از همه مهم تر است. (2)

18 ذی الحجه: روز کشته شدن عثمان، که مصادف با روز غدیر خم و نیز اولین روز خلافت ظاهری امیر المؤمنین علیه السّلام است. (3) البته در مورد قتل عثمان 12 ذی حجه نیز گفته شده است.

ص: 183

1- به ص 168 به حدیث احمد بن اسحاق مراجعه شود.

2- بحار الانوار: ج 30 ص 517.

3- انساب الاشراف: ج 6 ص 192 - 229. بحار الانوار: ج 31 ص 493 - 498.

27 ماه رمضان: یادروز قتل ابن ملجم، که در روز 21 یا 22 ماه به دست امام مجتبی علیه السلام و شیعیان قصاص شد، ولی به احترام شب های قدر با تأخیر و در 27 گرفته می شود.

15 رجب: روز مرگ معاویه.

14 ربیع الاول: روز کشته شدن یزید بن معاویه.

نکته دوم:

از مهم ترین نکات برای استفاده و بهره وری هر چه بیشتر در هر موردی مسئله برنامه ریزی و نظم است. در مجالس تبرّی و جشن و به خصوص عیدالزهراء علیها السلام نیز با یک برنامه ریزی مناسب برای شرکت کنندگان از زن و مرد و خردسال و یا مناسب با قشرهای مختلف، و نظم در اجرای برنامه ها و مجالس، می توان بهره وری از مجالس را به حداکثر ممکن رساند.

در مورد محتوای مجالس مطالبی در صفحات بعد بیان شده است. در این جا به چند محتوای اصلی برای مجالس تبرّی اشاره می شود: بیان فضائل اهل بیت علیهم السلام، بیان مطاعن و مثالب دشمنان به خصوص عمر و ابوبکر، قرائت ادعیه تبرّی: دعای صنمی قریش و دعای امام صادق علیه السلام و لعنیه امام رضا علیه السلام، تبیین مبانی تشیع به خصوص در مورد تبرّی و لعن، ردّ شبهات و...

نکته سوم: از موارد بسیار مهم در مورد مجالس تبرّی برآورده شدن حاجات در این گونه مجالس است؛ چه با نذر نمودن این مجالس، و یا توسل در این مجالس. این حقیقت بارها و بارها تجربه شده، و در برآورده حاجات بسیار مجرّب و مؤثر است. چنان چه در مورد لعن نیز در صفحات بعد خواهد آمد. این نیست به خاطر عنایات خاص اهل بیت علیهم السلام و به خصوص حضرت زهرا علیها السلام نسبت به مجالس تبرّی.

حفظ شئون مجالس تبرّی

* حفظ شئون مجالس تبرّی (1)

از آن جایی که اعتقاد شیعه بر این است که مجالس عزاداری و مجالس تبرّی جزو ارکان تشیع است، مسلم است انواع شیاطین از ابلیس و اتباعش و شیاطین انسی، همه متحد می شوند تا این گونه مجالس را از مذهب شیعه بگیرند و یا آن ها را مختل کنند.

ص: 184

برای این مقصد، شیطان از یک سو و عامه کوردل و مریدان و پیروان دشمنان اهل بیت علیهم السلام، و نیز کسانی که افکار آنان را در سر دارند از سوی دیگر، در این زمینه و در مورد مجالس تولی و تبرّی، در میان عوام و حتی گاهی اهل علم تبلیغات و القای شبهاتی کرده اند، تا بلکه این رکن اساسی ایمان را از شیعیان بگیرند.

وقتی دیدند در این راه کوششان بی ثمر ماند و چندان نتیجه ای ندیدند و نتوانستند هدف شوم خود را به طور کامل عملی سازند، راه جدیدتری را در پیش گرفتند. این روش که بسیار مخفی و غیر محسوس است، مشوّش نمودن و از بین بردن این گونه مجالس از درون و از راه خود این مجالس است!

دشمن شیعه با تمام قوا می کوشد تا با برنامه هایی که از نظر شرع درست نیست مجالس تبرّی و عیدالزهراء علیها السلام را از هدف اصلی خود منحرف کرده، و یا لاقلاً حالت اولیه مجالس را از بین ببرد.

در این گونه فتنه ها است که چنان چه در حدیث آمده است: **الْمُؤْمِنُ هُوَ الْكَيْسُ الْفَطِنُ (1)**: مؤمن شخصی زیرک و هوشیار است، بر هر شیعه لازم است که کاملاً مراقب حرکات خود باشد، و بداند که شیاطین و دشمنان شیعه دیرزمانی است در صدد بر هم ریختن چنین مجالسی هستند، و بیش از آن که فکرش را کنیم تلاش می کند.

شیعیان باید مراقب باشند مبادا در مجالس تبرّی و عیدالزهراء علیها السلام حرکاتی صورت گیرد که از نظر اهل بیت علیهم السلام و بالاخص امام زمان عجل الله فرجه - ک- حاضر و ناظر در این گونه مجالس و خود صاحب این مجالس است - خوشایند نیست.

از سوی دیگر باید مراقب باشند مبادا سخنی گفته شود و یا عملی انجام شود که دشمن شیعه بهانه به دست گیرند و در هر کوی و برزن آن را علم کنند که: ببینید؛ این است مکتب شیعه.

البته نگاه دارنده مجالس عزا و جشن و عیدالزهراء علیها السلام خود اهل بیت علیهم السلام و امام زمان عجل الله فرجه است، ولی هر شیعه نیز نباید غافل باشد.

ص: 185

پیوست آن چه در بالا گفته شد، در این جا مختصری از محتوای مجالس عید الزهراء علیها السلام را بیان می داریم:

الف. لعن دشمنان

از آنجا که مسئله لعن از مسلمات قرآنی و روایی (1) است، مهم ترین محتوا مجالس تبرّی نیز لعن و سبّ دشمنان است. بر اساس همین حقیقت، شیعیان و محبین اهل بیت علیهم السلام سالیانه ایامی را به عنوان تجدید بَغض و تبرّی و بیزاری از دشمن با لعن و سبّ دشمنان و به خصوص ابوبکر و عمر زنده نگاه می دارند، تا این عقیده قلبی و باور اعتقادی و اصل مسلم قرآنی و حدیثی در را دل خود و بیشتر در باور نسل آینده نهادینه کنند.

جایگاه لعن در مجالس تبرّی همانند پایه در ساختمان و روح در بدن بوده و تحکیم اساس دین است.

شکی نیست اصل لعن دشمنان، لعن هایی است که در روایات و ادعیه وارد شده و فراوان است. البته در کنار این لعن های مأثور، لعن در قالب نثر و شعر و به زبان های مختلف، و یا به هر شکل ممکن است.

ولی چنان چه گفته شد، لعن های وارد شده و لعن های مجرّب مقدم است و لطفی دیگر دارد، و هیچ گاه و در هیچ مجلس نباید ترک شود. لعن هایی مثل دعای صنمی قریش (2) از بهترین برنامه ها در مجالس تبرّی و حتی در غیر این مجالس و ایام ربیع است و نباید ترک شود. دعایی که سوز دل امیر المؤمنین علیه السلام در قنوت نماز است، و محتوای آن بیانگر عقاید شیعه است.

ص: 186

1- به بخش اول همین کتاب مراجعه شود.

2- به آخر همین کتاب مراجعه شود.

نمونه دیگر دعای زیبایی امام صادق علیه السلام (1) است؛ که فرمود شیعیانمان پس از نماز بخوانند، یا لعن های زیارت عاشورا، و لعن هایی که در اکثر زیارت ها آمده است. (2)

هم چنین لعن چهارضرب، که ختم آن بسیار مجرب و حاجات بسیاری به وسیله آن برآورده شده است. البته صورت این لعن مختلف است؛ در این جا انواع آن با کیفیت ختم آن مختصراً بیان می شود. طرز مشهور این لعن این گونه است: اللَّهُمَّ الْعَن عُمَرَ ثُمَّ ابا بَكْرٍ وَعُمَرَ ثُمَّ عُثْمَانَ وَعُمَرَ عُمَرَ عُمَرَ عُمَرَ.

ولی بعضی به جای «عُمَرَ عُمَرَ عُمَرَ عُمَرَ» که در آخر لعن آمد می گویند: «اللهم العن عُمر»، و بعضی گفته اند: «ثُمَّ عُمَرَ»، و بعضی به جای «اللهم العن عُمر» که در ابتدای آن آمده گفته اند: «لُعِنَ عُمَرَ».

نکته دیگر در مورد لعن مسئله ختم لعن است، که بسیار مجرب است. طریقه ختم لعن به این گونه است که شیعیان و محبین در مجلسی بنشینند، و اگر با وضو باشند و مجلس به دور از شلوغی باشد و در بین لعن ها صحبت نکنند بهتر است، و حتی بعضی این ها را شرط دانسته اند.

سپس 21 و یا 101 و یا 310 - که مطابق نام عمر در ابجد است - و یا 1001 و یا 1200 سنگریزه و گاهی دانه های درشت فلفل سیاه را جمع نموده، به هر کدام لعن گویند و فی المجلس در آتش بریزند. بعضی گفته اند مجلس ختم لعن سه روز باشد: روز اول 71، روز دوم 101 و روز سوم 1001 لعن گفته شود.

این ها مختصری بود از انواع لعن که در کتاب ها آمده، و البته بیش از این ها است و به شکل ها و شرایط دیگر نیز گفته شده است. به عنوان مثال لعن دیگری نیز نقل شده و آن این است: اللَّهُمَّ الْعَن ابا الشُّرُورِ وَ اَتْبَاعَهُ فِي كُلِّ لِحْظَةٍ مِنَ الْأَزَلِ إِلَى الْأَبَدِ بِعَدَدِ مَا فِي عِلْمِكَ يَا جَبَّارَ وَيَا فَهَّارَ.

طریق ختم لعن دیگری که بسیار مجرب است این که:

ص: 187

1- به آخر همین کتاب مراجعه شود.

2- به ص 43 و 44 مراجعه شود.

1197 سنگریزه را با دقت صد صد شمرده و هر صد را در ظرفی جدا بگذارند؛ به طوری که یازده قسمت صدتایی و یک قسمت نود و هفت تایی حاضر شود. هم چنین دوازده نسخه جدول مطابق نمونه زیر نوشته (و ترتیب پُرکردن خانه های جدول به طریقی که با شماره های ریز شماره گذاری شده انجام شود و خود شماره های ریز نوشته نشود) و جدول ها را هم حاضر کنند. منقلی از آتش هم حاضر کنند.

سپس لعن را شروع کنند؛ به این شکل که یک قسمت صدتایی از سنگ ها را جلو کشیده و یک یک سنگ ها را جلو دهان آورده و این ذکر را بخوانند:

اللّٰهُمَّ الْعَنْ عُمَرَ ثُمَّ اَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ ثُمَّ عُثْمَانَ وَعُمَرَ

عُمَرَ عُمَرَ عُمَرَ عُمَرَ

ذکر که تمام شد، سنگ را در شعله آتش بیندازند. و به همین شکل ادامه دهند تا صدتای اول تمام شود. صدتای اول که تمام شد، یکی از جدول ها را هم با آتش بسوزانند. به همین طریق صد تا صد تا پیش بروند تا آخر یازده صدتایی. آنگاه قسمت نود و هفت تایی را هم به همین شکل به اتمام رسانده و ختم لعن را به پایان برسانند. باید توجه داشت که از ابتدا تا انتهای لعن با کسی تکلم ننمایند.

و اما شکل جدول چنین است:

8 299

11 302

14 305

1 291

13 304

2 292

7 298

12 303

3 293

16 307

9 300

6 297

10 301

5 296

4 294

15 306

جمع هرستون 1197 است که جمع عددِ نام های «ابابکر» و «عمر» و «عثمان» است.

ص: 188

در خاتمه، در مورد ختم لعن و مجزّب بودن و تاثیر سریع آن قضیه ای را یادآور می شویم:

زمانی که خراسان به دست افغان ها بود که بر مذهب خلاف و از عامه و بسیار متعصب بودند، روزی شخصی از آن ها مردی خراسانی را به هنگام غروب در بازار می بیند، و دست به قبضه شمشیر برده و قصد جان آن شیعه را می کند. مرد خراسانی علت این کار را می پرسد! مرد افغان می گوید: من بازی داشتم که هر روز برای شکار می فرستادم و عصر هنگام باز می گشت. اکنون غروب شده و نیامده، من تو را در عوض آن باز می کشم!

مرد شیعه خراسانی گفت: مرا نکش، من دعایی می خوانم که باز تو را بر می گرداند. و خود در گوشه ای نشسته و مشغول به گفتن لعن چهار ضرب شد. هنوز عدد معین لعن به اتمام نرسیده بود که آن افغانی آشفته گردید و باز قصد جان آن شیعه را نمود. مرد خراسانی التماس کرد که بگذار ذکر من به اتمام برسد بعد آن چه می خواهی بکن، و باز مشغول لعن شد. به مجرد تمام شدن عدد مخصوص لعن چهار ضرب، باز آن مرد آمده و بر سر جایش نشست.

مرد افغان بسیار تعجب کرد و از شیعه پرسید چه ذکری خوانده است! آن شیعه ابتدا از گفتن ایبا داشت، تا آن مرد افغانی قسم های محکم برای او خورد که در امان است. آن خراسانی گفت که لعن چهار ضرب خوانده است. افغانی چون چنین شنید، شیعه را با خود به خانه اش برد و شیعه بسیار ترسید. سپس آن افغانی تمام خویشان خود را خبر کرد و قضیه را بازگو کرد، و به برکت لعن چهار ضرب همگی شیعه شدند. (1)

مناسب است در این جا اسامی بعضی از دشمنان اهل بیت علیهم السلام را یادآور شویم، که در مجالس لعن و تبرّی و عیدالزهراء علیها السلام نباید فراموش شوند؛ پس از ابوبکر و عمر و عثمان:

ص: 189

1- ترجمه و شرح چند سوره از تورات (احمد بیدگلی کاشانی، نسخه خطی کتابخانه آیه الله گلپایگانی): ص 32، 34.

سالم مولی ابی حذیفه، ابو عبیده جراح، معاذ بن جبل، معاویه، عمرو عاص، مغیره، عبدالرحمن بن عوف، خالد بن ولید، ابوموسی اشعری، حرقوص بن زهیر (ذو الثدیة)، ابن ملجم، ابو جهل، ابوسفیان، مروان، ولید بن عقبه، عبدالملک بن مروان، هشام بن عبدالملک، حجاج، یزید، عبیدالله بن زیاد، عمر بن سعد، شمر، خولی، سنان بن انس، حرمله، نوفل، منقذ، حکیم بن طفیل، عمر ازدی، محمد بن اشعث، ابوهریره، ابو حنیفه، احمد بن حنبل، مالک، شافعی، منصور، هارون، مأمون، معتصم، معتمد، متوکل، هند، عایشه، حفصه، جعدہ، قطام، ام الحکم، ام الفضل و... .

به همین مناسبت، حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به امیر المؤمنین علیه السلام آورده می شود:

یاعلی، به همین نزدیکی بنی امیه تو را لعن می کنند، و به هر لعنی که می کنند هزار مرتبه لعن می شوند. و هنگامی که قائم علیه السلام قیام کند چهل سال آنان را لعن می کند. (1)

ب. بیان مطاعن دشمنان

دومین محتوای لازم در مجالس تبرّی که کمتر از لعن نیست، بازگو کردن مطاعن و زشتی ها و اعمال و جنایات دشمنان اهل بیت علیهم السلام به خصوص عمر بن خطاب است. بیان مطاعن از ثمرات بسیار مهم این مجالس بوده، و می توان گفت از جهتی از لعن هم مهم تر است؛ چرا که زیربنای لعن و مجالس تبرّی شناخت مطاعن است.

بازگو نمودن مطاعن دشمنان بی شک سبب هر چه بیشتر شدن عداوت و دشمنی و براءت شیعیان و محبین نسبت به دشمنان، و نیز لعن روزافزون آنان خواهد بود. چرا که هر چه معرفت انسان نسبت به چیزی بیشتر باشد، در اجرای آن و مقام عمل و نیز پابرجا بودن در آن به همان اندازه استوار خواهد بود. پس بازگو شدن مطاعن دشمنان در قالب منبر، نثر و یا شعر درگفتار خطبا و شعرا و مادحین اهل بیت علیهم السلام بیش از پیش واجب و اساسی است.

ص: 190

1- الخصال: ج 2 ص 572، 580، و از او: بحار الانوار: ج 31 ص 443 و ج 8 (قدیم) ص 367 س 4.

در مجالس تبرّی، پیروی نمودن از اصل صریح قرآنی: استهزاء و هجو نمودن دشمنان لازم است، و این کلام خداست:

«اللَّهُ يَسْتَهْزِئُ بِهِمْ وَيَمُدُّهُمْ فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ (2): خدا آن ها را استهزاء و مسخره می کند و در گمراهی فرو می گذارد که حیران و سرگردان باشند.

«الَّذِينَ يَلْمِزُونَ الْمُطَّوِّعِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي الصَّدَقَاتِ وَالَّذِينَ لَا يَجِدُونَ إِلَّا جُهْدَهُمْ فَيَسْخَرُونَ مِنْهُمْ سَخِرَ اللَّهُ مِنْهُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (3)
: آن کسانی که عیب جوئی می کنند از مؤمنانی که علاوه بر واجبات با صدقات مستحب نیز فقیران را دستگیری می کنند و هم چنین مؤمنانی که از اندک چیزی که مقدور آن هاست هم در راه خدا مضایقه نمی کنند را مسخره می کنند خدا هم آن ها را مسخره می کند و به آن ها عذاب دردناک خواهد رسید.

با در نظر گرفتن این دو آیه، مسئله استهزاء و برخورد مسخره گونه با دشمن از چند جهت قابل توجه است:

1. چنان چه در قرآن آمده یکی از روش های خداوند در برابر دشمنان استهزاء و مسخره و هجو آنان است.

2. ماهیت و ذات دشمنان اهل بیت علیهم السلام و ارزش آنان بیش از این نیست. یعنی شخصیت عمر بن خطاب و یا ذات ابوبکر و ارزش عثمان و دیگر دشمنان بیش از هجویات و مسخرگی نیست، و اینان لایق چیز دیگری نیستند. چرا که آنان عمری دین خدا را مسخره کردند و بازیچه خود قرار دادند.

3. مسخره کردن و استهزاء در جوامع بشری خود بالاترین اهانت است. پس چه بهتر که هر شیعه تبرّی خود را به این شکل نیز نشان دهد، و دشمنان را از این راه

ص: 191

1- بحار الانوار: ج 30 ص 226 - 229.

2- بقره: 15

3- توبه: 79

مفتضح سازد. به خصوص اگر طرف مقابل بنای غرور و تکبر نیز داشته باشد، که هیچ چاره ای جز استهزاء ندارد. دشمنان اهل بیت علیهم السلام که مظهر اکثر صفات بد و گاهی جامع جمیع صفات رذیله اند، در ابتدا هیچ چاره ای جز هجو نمودن و مسخره و استهزاء ندارند. اگر هم جای گفتگو باشد بعد از شکستن این غرور بی جای آنان است.

4. دشمنان دین و به خصوص ابوبکر و عمر به قدری خبیث هستند و از حق و حقیقت بیزار اند که غیر از هجو چاره دیگری ندارند، چرا که اگر احتمال هدایت و قبول در کسی باشد شاید ابتداءً مسخره کردن درست نباشد. ولی کسی که ابداً مهبیای قبول حق نیست چاره ای جز استهزاء ندارد. همانند آن بزرگِ عامه که پس از مباحثه بسیار طولانی و محکوم شدن با عصبانیت گفته بود: اگر خدا در این مجلس حاضر شود و بگوید دست از ابوبکر و عمر بردارید ما این کار را نخواهیم کرد!

این گونه افراد جز استهزاء و خُرد کردن شخصیتشان در انظارِ عموم و مریدانشان هیچ راه دیگری ندارند. البته هر کسی و هر جایی با راه خودش و طریقه معقول. به عنوان مثال از نمونه مسخره نمودن ساختن تمثال خلیفه دوم و سپس به آتش کشیدن آن است، که تأسی به امام زمان عجل الله فرجه در هنگام ظهور است.

د. مظاهر سرور در مرگ دشمنان

جا دارد مجالس تبری و عیدالزهره علیها السلام با مظاهر شادی و سرور باشد. مواردی مثل اطعام به انواع آن، وزینت کردن مجلس به احسن وجه. همانگونه که در مجالس عزا از قبیل شیرینی جات و انواع آجیل و یا علائم خشنودی و مسرت نباید باشد، به عکس آن، مجالس تبری باید یکپارچه سرور و شادی و اظهار خرسندی باشد. قطعاً ثواب اطعام مؤمنین در مجالس تبری همانند مجالس عزا صد چندان خواهد بود.

3 قتل عمر بن خطاب

در آخرین قسمت کتاب داستان کشته شدن عمر بن خطاب را با تمام جزئیات می آوریم.

از آن جایی که جریان قتل عمر از ابتدای خواب ناگواری که خود دیده بود، و سپس برخورد با ابولؤلؤ و داستان قتل و بستری شدن و لحظه مردن و جان کندن و مراسم نماز و دفن او، تماماً در یک مصدر نیامده است، جمع تمام موارد مستند و معتبر کاری به جاست و ظاهراً تا کنون انجام نشده است.

در این جا داستان قتل عمر به شکل سلسله وار از ابتدا تا انتهایش از مآخذ معتبر آورده می شود، تا هم داستان جامع قتل خلیفه در دست باشد، و هم احیاناً نکاتی که پوشیده مانده و اکثراً اطلاعی از آن ندارند واضح شود.

ص: 193

ناگفته نماند علمای پیشین کتاب‌هایی در خصوص موضوع قتل عمر و حتی در مورد تعیین قاتل عمر و نیز درباره عیدالزهراء علیها السلام، و رساله‌های لعنیه و جواز لعن تألیف نموده‌اند، که نمونه‌هایی از آن‌ها معرفی می‌شود (1):

عقد الدرر فی تاریخ وفاة عمر، نسخه خطی کتابخانه میرحامد حسین، هند.

عقد الدرر فی نقر (بقر) بطن عمر، که شاید با کتاب قبل یکی باشد. چاپی، و نسخه عکسی کتابخانه آیه الله مرعشی.

رساله عید تاسع ربیع الاول، از فتح بن محمد حسینی حائری.

رفع القلم فی بعض الاعیاد، از حسن بن عبدالرحیم مراغه‌ای.

و بیش از 50 کتاب دیگر که اسامی آن‌ها تماماً فهرست برداری شده است.

و اما داستان قتل عمر (2):

در آخرین سفری که عمر به حج رفته بود، هنگام رمی جمرات سنگی آمد و به سر او خورد و سرش شکست. مردی این ماجرا را به فال بد گرفت و از پشت سر گفت: امسال خیل‌فله کشته می‌شود.

مراسم حج که به پایان رسید و عمر از سفر خود به مدینه بازگشت، روزی برای مردم گفت: من دیشب خواب دیدم که پرنده‌ای (ویا خروس قرمزی یا سفیدی) دو مرتبه به من منقار زد. اطرافیان گفتند: مهم نیست، این از جمله خواب‌های دروغین و ناگوار است. ولی عمر گفت: گمان می‌برم اجل من نزدیک شده است.

از سوی دیگر یکی از بدعت‌های عمر این بود که هیچ غیر عرب حق سکونت در مدینه نداشت! تنها چند تن از اسرایی که از ایران به اسیری گرفته شده بودند با اجازه مخصوص و کنترل کامل در مدینه سکونت داشتند، که از جمله فیروزبن ذکوان ملقب به «ابولؤلؤ» غلام ایرانی مغیره بن شعبه بود، که همراه با مغیره به عنوان غلام او و با اجازه خاص وارد مدینه شده بود.

ص: 194

1- فهرست مخطوطات میرحامد حسین: ص 161، 193، 339 ش 155، 156 و ص 342 ش 161. الذریعة: ج 11 ص 151 ش 957 و ج 17 ص 3. فهرست نسخه‌های عکسی کتابخانه آیه الله مرعشی: ص 1، 12 ش 3 مجموعه 1. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه آیه الله مرعشی: ج 3 ص 77 مجموعه 884 رساله 5 و ج 4 ص 75 و ج 13 ص 99. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه برلین (آلمان): ش 9705. مجله «شیعه» (کهجوه) 1911. تکملة امل الأمل: ص 176. فهرست مشکوة: ج 3 (ج 5) ش 1266، و نیز در کتابخانه خطی دانشگاه تهران: ش 1207.

2- مسند احمد بن حنبل: ج 1 ص 15. مسند ابی یعلی: ج 5 ص 116 - 118. الطبقات الکبری (ابن سعد): ج 3 ص 257. الامامة و السياسة: ج 1 ص 26. حیاة الحیوان الکبری (دمیری): ج 1 ص 346. سیراعلام النبلاء (چاپ جدید): ج 2 ص 526 - 531. المنتظم: ج 3294. السنن الکبری (بیهقی): ج 3 ص 113 و ج 4 ص 71 و ج 6 ص 245 و ج 8 ص 61 و ج 10 ص 67. الاستیعاب: ص 1144، 1152 - 1160، 1329. احیاء علوم الدین: ج 4 ص 477، 478. موارد الظمان: ج 7 ص 103 - 106. الثقات: ج 2 ص 237

241 - تاريخ مدينة دمشق: ج 38 ص 61 - 78 وج 44 ص 3-22 و 392 - 483. فتح الباري بشرح صحيح البخاري: ج 7 ص 59.
الانوارالنعمانية: ج 1 ص 111، 112. جامع احاديث الشيعة: ج 15 ص 155 ح 5173. الحدائق: ج 3 ص 440 - 444. تحفة
الاشراف: ج 8 ص 14 ح 10414 و ص 108 ح 10644 وج 5 ص 46 ح 5805. الاكمال: ج 2 ص 179. مجمع النورين (مرندى):
ص 124، 222 - 226. المنجد في الاعلام: ص 18. نزهة الكلام وبستان العوام: ج 2 ص 628. رياض العلماء: ج 4 ص 378 - 383.
حلية الابرار: ج 2 ص 603. مدينة المعاجز: ج 2 ص 247. ارشاد القلوب: ص 286، 287. الهداية الكبرى: ص 164. انساب الاشراف:
ج 10 ص 411 - 433. مشارق انوار اليقين: ص 70. كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 682، 740، 819. ناسخ التواريخ (خلفاء): ج 3
ص 46. الغدير: ج 8 ص 133، 134. بحار الانوار: ج 30 ص 142، 276 ح 148 و 373، 374 وج 31 ص 89، 113 - 115، 118
- 132 وج 8 (قديم): ص 236، 237، 292 س 31 و ص 293، 294، 349 س 30 و ص 350 س 36، و چاپ كمپانى: ص 330 و
ج 31 ص 113 - 135.

روزی عمر در حالی که بر دست عبدالله بن زبیر تکیه داده بود از خانه بیرون آمد و در بازار با ابولؤلؤ روبرو گشت. ابولؤلؤ از مولای خود مغیره به عمر شکایت کرد؛ که مغیره به من گفته برای خود کار کنم و ماهانه چهار دینار در آمد مرا تخمین زده و گفته است: نیم دینار برای من باشد و بقیه را به او بدهم. در حالی که این مبلغ زیاد است و من توانایی پرداخت آن را ندارم.

عمر پرسید: تو چه حرفه هایی داری؟ گفت: من آهنگری و نجاری و ساختن آسیاب بادی بلدم. عمر جواب داد: با این همه حرفه این مبلغ که مغیره از تو خواسته زیاد نیست. و به نفع مغیره قضاوت کرد. سپس عمر از ابولؤلؤ خواست تا آسیاب بادی - که صنعت فارس بود - را در مدینه بسازد.

ابولؤلؤ جواب داد: آسیابی برایت بسازم که بانگ آن شرق و غرب را فرا گیرد. عمر چون چنین شنید گفت: این غلام مرا تهدید کرد. (1) اطرافیان گفتند: تو امیری و او غلامی بیش نیست. هیچ گاه جرأت قصد بدی نسبت به تو را ندارد.

از سوی دیگر، ابولؤلؤ قمه ای آماده کرد که دو سر (2) داشت، که هر طرف یک ذراع (نیم متر) و به عرض چهار انگشت بود. در نقلی آمده که ابولؤلؤ این قمه را مسموم کرد و روزی به هر مزان نشان داد. هر مزان گفت: هر کس را با این قمه بزنی خواهد مرد.

این گونه بود تا صبح روز هفتم یا هشتم یا نهم ماه ربیع الاول، هنگام اذان صبح ابولؤلؤ به مسجد آمد و قمه خود را همراه آورد.

باز هم از بدعت های عمر بود که غیر عرب نباید در صف اول جماعت بایستند. برنامه عمر این بود که هر گاه برای نماز صبح می آمد صف اول را از نظر می گذراند و می گفت: «استوا» و یا «اقیموا صفوفکم» و یا «صفوا» و سپس به نماز می ایستاد.

ص: 195

-
- 1- در بعضی نقل ها عبد الله بن زبیر می گوید: من این کلام ابولؤلؤ را شنیدم و در دل به او بدگمان شدم.
 - 2- یا در وسط دسته و از دو طرف تیغ بوده که صحیح تر همین به نظر می رسد، و یا قمه ای دو سر بوده است.

طبق نقلی عمر از ترس جانش و به خاطر خوابی که دیده بود، سردابی در زیر زمین از خانه اش تا مسجد درست کرده بود و از آن جا رفت و آمد می کرد!

ابولؤلؤ هم آمد و به صف های نماز پیوست و خود را آرام آرام به صف جلو و پشت سر عمر رساند. هنگامی که عمر مشغول تنظیم صفوف بود و یا لحظه ای که تکبیر الاحرام می گفت و یا طبق نقلی هنگامی که سوره تمام شد و تکبیر گفت که به رکوع برود، ابولؤلؤ از جا جهید و با قمه سه ضربه به او زد؛ یکی در کتف و دیگری در خاصره اش و سومی به زیر ناف، که همین آخری باعث مرگ او شد، چرا که شکمش پاره شد و نفرین حضرت زهرا علیها السلام مستجاب شد. طبق نقلی سه ضربه به «وتین» که همان رگ قلب باشد زد، و در نقل های دیگر شش و یا سیزده ضربه به عمر زد.

عمر به زمین افتاد و فریاد برآورد: بگیرید. مردم هجوم آوردند تا ابولؤلؤ را بگیرند. ابولؤلؤ هم هر کس را که به عنوان طرفداری از عمر جلو می آمد با همان قمه او را می زد؛ تا دوازده و یا سیزده نفر را با همان قمه ضربه زد، که شش یا هفت نفرشان کشته شدند، و از جمله فردی به نام «کلیب» بود.

سپس ابولؤلؤ از مسجد خارج شد و خود را به امیر المؤمنین علیه السلام رساند. دست حضرت را بوسید و به حضرت مژده داد که چه کرده است. امیر المؤمنین علیه السلام چون شنید بدن عمر آنگونه دریده شده، با صدای بلند گریست و آرزو نمود ای کاش دختر پیامبر علیها السلام زنده بود و می دید چگونه نفرینش مستجاب شده است. سپس حضرت نوشته ای را که شب نوشته بود بیرون آورد و به ابولؤلؤ داد و فرمود: به بیرون مدینه برو و هفت سوره حمد بخوان، به هر شهری که می خواهی می روی.

ابولؤلؤ نیز چنین کرد و خود را در دروازه کاشان دید. به داخل شهر رفت و نوشته را به امیر کاشان داد. او هم به نوشته احترام کرد و دختر خود را به ابولؤلؤ داد. (1)

عامه گفته اند: ابولؤلؤ به طرف بقیع فرار کرد، و در آن جا با هر مزان و جفینه نجوا می کردند که عبیدالله بن عمر از راه رسید و هر سه را کشت. ولی این بسیار بعید است.

ص: 196

1- هم اکنون قبر ابولؤلؤ در کنار جاده فین در شهر کاشان زیارتگاه و یادبودی از تبرّی و بغض است.

از سوی دیگر، عمر پس از ضربت خوردن دست هایش را باز کرد و نقش زمین شد. مردم اطراف او را گرفته و او را به خانه اش بردند.

چون به خانه رسیدند، طیبی از قبیله بنی حارث به نام «کعب» را حاضر کردند. او از عمر پرسید: چه نوشیدنی دوست داری؟ گفت: نیبذ! نیبذ آوردند و او خورد و از محل بریدگی روده ها بیرون آمد. ولی چون به رنگ خون بود ندانستند خون است یا نیبذ. طیب گفت: شیر بیاورید. عمر شیر را خورد و از روده های او بیرون آمد. طیب گفت: هر کاری داری انجام بده، که گمان نمی برم امروز را غروب کنی.

عمر پسرش عبدالله را نزد عایشه فرستاد تا اجازه دفن او در حجرة پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بدهد! در حالی که حضرت در حجرة حضرت زهرا علیها السلام دفن شده بود، و ابوبکر را هم غاصبانه در کنار آن حضرت دفن کرده بودند. عبدالله بن عمر آمد و دید عایشه نشسته و گریه می کند. از او اجازه دفن گرفت و عایشه اجازه داد، و گفت که در حجرة پیامبر یک جای قبر دیگر بیشتر نمانده که آن را برای خودم نگاه داشته بودم، ولی به عمر می دهم!

عمر چون چنین شنید گفت: هیچ چیز این قدر برای من اهمیت نداشت! سپس گفت: مرا به حجرة پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ببرید، باز اگر عایشه اجازه داد دفن کنید، و گرنه در مقابر مسلمین دفن کنید! (1)

عامه از قول عمرو بن میمون - که در وقت ضربت خوردن به قدر یک نفر با عمر فاصله داشت - نقل کرده اند: عمر چند روز قبل از ضربت خوردنش حکم ارث جدّ - که تا صد نوع از عمر نقل شده - را بر روی کتفی نوشته بود. در لحظاتی که در بستر بود پسرش عبدالله را صدا زد و خواست تا آن کتف را بیاورد تا با دست خود آن نوشته را پاک کند! عبد الله بن عمر گفت: نمی خواهد، بعد پاک می کنیم. ولی عمر راضی نشد و کتف را آوردند و با دست خود آن را پاک کرد. (2)

ص: 197

1- به ص 82 و 194 مراجعه شود.

2- این عمر همان شخصی است که ده ها بدعت در دین خدا گذارد، و تاکنون بدعت های او پا برجاست.

هم چنین وصیت نامه ای در حدود ده خط خطاب به خلیفه بعد از خود نوشت، و او را سفارش به تقوی! و نیز به مهاجرین و انصار سفارش کرد!⁽¹⁾

در ایام بستری بودن عمر، حفصه دختر عمر با عده ای از زنان بر او وارد شدند در حالی که برای او گریه می کردند. غلام رومی و مخصوص عمر - که بسیار خبیث و دشمن اهل بیت علیهم السلام بود - به نام صهب، وقتی عمر ضربت خورد صدای «وا اخاه» بلند کرده بود. در این جا خود عمر هم دخترش حفصه و هم غلام خبیث صهب را از گریه کردن منع کرد!

ماجرای دیگر در مدت پس از ضربت خوردن عمر این است که: عمر به پسرش عبدالله گفت: برو و علی بن ابی طالب را خبر کن. عبدالله برخاست و حضرت را خبر کرد. امیر المؤمنین علیه السلام آمد و کنار عمر نشست. عمر گفت: بین من و تو و نیز همسر تو چیزهایی رُخ داد. آیا از من می گذری؟ حضرت فرمود: قبول است، ولی مهاجرین و انصار را جمع کن و رسماً حق ما را به ما برگردان و آن چه برای تو و رفیقت (ابوبکر) بود را برای ما اقرار کن و به حق ما اقرار نما تا از تو بگذرم، و برایت ضمانت می کنم که دختر عمویم فاطمه را راضی کنم.

عمر چون چنین شنید صورت خود را به طرف دیوار کرد و گفت: آتش بهتر از (این) خواری است! حضرت چون چنین شنید برخاست، و در نقلی مرتبه دوم عمر برگشت و درخواست خود را تکرار کرد. حضرت فرمود: هُوَ مَا أَقُولُ لَكَ: کلام همان است که گفتم. و نیز بار سوم و سپس حضرت برخاست و رفت.

عبدالله بن عمر با کمال تعجب به پدرش گفت: پدر، این مرد با انصاف با تو برخورد کرد! عمر جواب داد: پسرم! او (امیر المؤمنین علیه السلام) می خواهد ابوبکر را از قبر بیرون بیاوریم و برای او و پدرت (عمر) آتش روشن شود، و از فردا همه قریش دوستداران علی بن ابی طالب شوند. به خدا قسم هرگز چنین چیزی نخواهد شد!!!

ص: 198

1- این عمر همان شخصی است که نگذاشت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در روزهای آخر خود حتی یک کلمه بنویسد، که برای امت راهنما باشد و گمراه نگردند. در این باره به ص 105 مراجعه شود.

این ماجرا را در لحظات آخرِ عَمَر نیز نقل کرده اند؛ در حالی که عمر در احتضار بوده است. در این جا بد نیست اشاره شود که شبیه این جریان و آمدن امیر المؤمنین علیه السّلام و حلالیت طلبیدن و... در مورد لحظات مرگ ابوبکر نیز نقل شده است.

آخرین کار عمر که از بزرگ ترین جنایات اوست قضیه شوری است:

عمر خلافت پس از خود را بین شش نفر قرار داد که عبارت بودند از: امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السّلام و عبدالرحمن بن عوف و عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن ابی وقاص. غلام مخصوص خود صهیب را از شدت اعتمادی که به خباثت او داشت مأمور کرد که بر بدن او نماز گذارد، و این شش نفر را در خانه ای قرار دهد و پنجاه نفر را مأمور کند تا این شش نفر از میان خود خلیفه را انتخاب کنند. اگر تا شش روز انتخاب نکردند، صهیب گردن همه را بزند و خود خلیفه شود.

برای تفصیل جریان شوری به باب مطاعن مراجعه شود. (1)

در لحظات آخر، عمر در حالی که سر بر زانوی پسرش عبدالله و یا عثمان داشت صدای وای و ویل بلند کرد، و گفت که تابوت را می بینم که ابوبکر و دیگران در آن هستند و من هم می روم تا به آنان ملحق شوم.

هم چنین در لحظات آخر به پسرش گفت: صورتم را به زمین بگذار. پسرش می گوید: من صورت پدرم را زمین نگذاشتم. عمر چشم باز کرد و گفت: بی مادر، صورتم را به زمین بگذار. من این بار صورتم را به زمین گذاردم، و او همچنان وای و ویل می کرد تا قبض روح شد.

پسرش عبدالله بن عمر او را کفن کرد، و صهیب رومی بر او نماز خواند، و بدن او را برداشته و طبق وصیتش به در حجره و روضه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم آوردند. طبق وصیت عمر بار دیگر از عایشه اجازه گرفتند و او اجازه داد! صهیب و عثمان وارد قبر او شدند و او را در کنار ابوبکر و غاصبانه در حجره پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم دفن کردند!

ص: 199

سپس به رسم آن زمان تا سه روز طعام و غذایی دادند، که باز هم صهییب عهده دار این کار بود.

از سوی دیگر عبیدالله بن عمر به دنبال قاتل پدرش بود، و چون دستش از ابولؤلؤ کوتاه شد به سراغ هرمان رفت و او را کشت! هم چنین «جفینه» را که با ابولؤلؤ و هرمان در رابطه بود کشت. امیر المؤمنین علیه السلام به خون خواهی از هرمان - که آزاد شده آن حضرت بود - و سعد بن ابی وقاص به خون خواهی از جفینه که همسایه اش بود برخاستند، و امیر المؤمنین علیه السلام الان فرمود: اگر خلیفه شدم او (عبیدالله) را قصاص می کنم و خواهم کشت.

طبق نقلی عبیدالله بن عمر دختر ابولؤلؤ را هم کشت، و در مورد او هم امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: عبیدالله را قصاص خواهم کرد. به همین خاطر، هنگامی که امیر المؤمنین علیه السلام به خلافت رسید، عبیدالله بن عمر از دست آن حضرت گریخت و به معاویه پناه بُرد و در صفین کشته شد.

پس از دفن عمر بلافاصله، مراسم شوم و تفرقه انگیز شوری شروع شد، و در نتیجه عثمان خلیفه شد، و برای سیزده سال دیگر امیر المؤمنین علیه السلام را خانه نشین کردند.

هم چنین همان شبی که عمر مُرد خداوند به امیر المؤمنین علیه السلام پسری عطا کرد.

عامه - طبق معمول - در کتاب هایشان در مورد ماجرای قتل عمر ساختگی هایی نیز پرداخته اند، که برای اهلش خالی از مزاح و خنده نیست و ارزش خواندن را دارد.

1. شاخه طوبی (میرزا حسین نوری، خطی): ص 15، 16. الانوارالنعمانیه: ج 1 ص 108 - 111. عقد الدرر: ص 68. بحار الانوار: ج 31 ص 113 - 132 و ج 98 ص 351 - 356.
- 2 و 3 و 4. زوائد الفوائد (حفید سید بن طاووس خطی). المحتضر (حسن بن سلیمان حلی): ص 44 - 55. اقبال الاعمال: ص 597، 598، و از آن ها: بحار الانوار: ج 31 ص 120 - 129 و ج 98 ص 351 - 355 ح 1. زاد المعاد (مجلسی): ص 405. الانوار النعمانیة: ج 1 ص 108 - 111. مستدرک الوسائل: ج 2 ص 522 ح 4/2620. شاخه طوبی (میرزا حسین نوری خطی): ص 2. الغدیر: ج 1 ص 287.
5. بحار الانوار: ج 30 ص 517.
6. انساب الاشراف: ج 6 ص 192 - 229. بحار الانوار: ج 31 ص 493 - 498.
7. وقائع الايام یا فوائد المشاهد (شوشتری): ص 275 مجلس چهارم از ماه صفر.
8. بحار الانوار: ج 67 ص 365 ح 70.
9. ترجمه و شرح چند سوره از تورات (احمد بید گلی کاشانی، نسخه خطی کتابخانه آیه الله گلپایگانی): ص 32، 34.
10. الخصال: ج 2 ص 572، 580، و از او: بحار الانوار: ج 31 ص 443 و ج 8 (قدیم) ص 367 س 4.
11. بحار الانوار: ج 30 ص 226 - 229.
12. فهرست مخطوطات میرحامد حسین: ص 161، 193، 339 ش 155، 156 و ص 342 ش 161. الذریعة: ج 11 ص 151 ش 957 و ج 17 ص 3. فهرست نسخه های عکسی کتابخانه آیه الله مرعشی: ص 1، 12 ش 3 مجموعه 1. فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیه الله مرعشی: ج 3 ص 77 مجموعه 884 رساله 5 و ج 4 ص 75 و ج 13 ص 99. فهرست نسخه های خطی کتابخانه برلین (آلمان): ش 9705. مجله «شیعه» (کهجوه) 1911. تکملة امل الأمل: ص 176. فهرست مشکوة: ج 3 (ج 5) ش 1266، و نیز در کتابخانه خطی دانشگاه تهران: ش 1207.
13. مسند احمد بن حنبل: ج 1 ص 15. مسند ابی یعلی: ج 5 ص 116 - 118. الطبقات الكبرى (ابن سعد): ج 3 ص 257. الامامة و السياسة: ج 1 ص 26. حیاة الحیوان الكبرى (دمیری): ج 1 ص 346. سیر اعلام النبلاء (چاپ جدید): ج 2 ص 526 - 531. المنتظم: ج 3294. السنن الكبرى (بیهقی): ج 3 ص 113 و ج 4 ص 71 و ج 6 ص 245 و ج 8 ص 61 و ج 10 ص 67. الاستیعاب: ص 1144، 1152 - 1160، 1329. احیاء علوم الدین: ج 4 ص 477، 478. موارد الظمان: ج 7 ص 103 - 106. الثقات: ج 2 ص 237 - 241. تاریخ مدینة دمشق: ج 38 ص 61 - 78 و ج 44 ص 3 - 22 و 392 - 483. فتح الباری بشرح صحیح البخاری: ج 7 ص 59. الانوار النعمانیة: ج 1 ص 111، 112. جامع احادیث الشیعة: ج 15 ص 155 ح 5173. الحدائق: ج 3 ص 440 - 444. تحفة الاشراف: ج 8 ص 14 ح 10414 و ص 108 ح 10644 و ج 5 ص 46 ح 5805. الاکمال: ج 2 ص 179. مجمع النورین (مرندی):

ص 124، 222 - 226. المنجد في الاعلام: ص 18. نزهة الكلام وبستان العوام: ج 2 ص 628. رياض العلماء: ج 4 ص 378 - 383.
حلية الابرار: ج 2 ص 603. مدينة المعاجز: ج 2 ص 247. ارشاد القلوب: ص 286، 287. الهداية الكبرى: ص 164. انساب الاشراف:
ج 10 ص 411 - 433. مشارق انوار اليقين: ص 70. كتاب سليم بن قيس الهلالي: ص 682، 740، 819. ناسخ التواريخ (خلفاء): ج 3
ص 46. الغدير: ج 8 ص 133، 134. بحار الانوار: ج 30 ص 142، 276 ح 148 و 373، 374 و ج 31 ص 89، 113 - 115، 118
- 132 و ج 8 (قديم): ص 236، 237، 292 س 31 و ص 293، 294، 349 س 30 و ص 350 س 36، و چاپ كمپانى: ص 330 و
ج 31 ص 113 - 135.

ص: 201

دعای صنمی قریش و دعای امام صادق علیه السلام

(توضیح این دو دعا و مدارک آن ها در ص 44 گذشت)

ص: 202

اللَّهُمَّ الْعَنْ صَنْمَى قُرَيْشٍ وَجَبْتِيهَا وَطَاغُوتِيهَا وَإِفْكِيهَا وَابْتِيهَا اللَّذِينَ خَالَفَا أَمْرَكَ وَانْكُرَا وَحَيْكَ وَجَحَدَا إِنْعَامَكَ وَعَصَوْا رِسُولَكَ وَقَلَّبَا دِينَكَ وَحَرَفُوا كِتَابَكَ وَعَطَلُوا أَحْكَامَكَ وَأَبْطَلُوا فَرَائِضَكَ وَالْحَدَا فِي آيَاتِكَ وَعَادِيَا أَوْلِيَاءَكَ وَالْيَا أَعْدَاءَكَ وَخَرَبُوا بِلَادَكَ وَأَفْسَدُوا عِبَادَكَ.

اللَّهُمَّ الْعَنْهُمَا وَأَنْصَارَهُمَا فَقَدْ اخْرَبَا بَيْتَ النَّبِيِّ وَرَدَمَا بَابَهُ وَنَقَضَا سَقْفَهُ وَالْحَقَّ سَمَاءَهُ بِأَرْضِهِ وَعَالِيَهُ بِسَافِلِهِ وَظَاهِرَهُ بِبَاطِنِهِ وَاسْتَأْصَلَا أَهْلَهُ وَآبَادُوا أَنْصَارَهُ وَقَتَلُوا أَطْفَالَهُ وَأَخْلَىا مِنْبَرَهُ مِنْ وَصِيَّيْهِ وَوَارِثِهِ وَجَحَدُوا ثُبُوتَهُ وَأَشْرَكُوا بِرَبِّهِمَا فَعَظُمَ ذَنْبُهُمَا وَخَلَدَ هُمَا فِي سَقَرٍ «وَمَا أُدْرِيكَ مَا سَقَرٌ . لَا تَبْقَى وَلَا تَدْرُ» . (1)

اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ بَعْدَ كُلِّ مُنْكَرٍ أَنْوَهُ وَحَقِّ أَخْفَوُهُ وَمِنْبَرٍ عَلَوُهُ وَمُنَافِقٍ وَلَوُهُ وَمُؤْمِنٍ أَرْجَوُهُ وَوَلِيِّ أَدْوُهُ وَطَرِيدٍ آوَوُهُ وَصَادِقٍ طَرَدُوهُ وَكَافِرٍ نَصَرُوهُ وَإِمَامٍ فَهَرَوُهُ وَفَرَضٍ غَيَّرُوهُ وَأَثَرٍ أَنْكَرُوهُ وَشَرٍّ أَضْمَرُوهُ وَدَمٍ آرَأَقُوهُ وَخَبَرٍ بَدَّلُوهُ وَحُكْمٍ قَلَّبُوهُ وَكُفْرٍ أَبَدَعُوهُ وَكِذْبٍ دَلَّسُوهُ وَإِثْرٍ غَصَبُوهُ وَفِيءٍ اقْتَطَعُوهُ وَسُحْتٍ

ص: 204

أَكَلُوهُ وَحُمِسِ اسْتَحْلَوْهُ وَبَاطِلِ اسْسُوهُ وَجَوْرِ بَسْطُوهُ وَظَلَمِ نَشْرُوهُ وَوَعْدِ أَخْلَفُوهُ وَعَهْدِ نَقَضُوهُ وَحَلَالِ حَرَّمُوهُ وَحَرَامِ حَلَّلُوهُ وَبِفَاقِ اسْرُوهُ
وَغَدْرِ اضْمَرُوهُ وَبَطْنِ فَتَقُوهُ وَضِلْعِ كَسَرُوهُ وَصَكِّ مَزَقُوهُ وَجَنِينِ اسْقَطُوهُ وَشَمْلِ بَدَدُوهُ وَذَلِيلِ اعَزَّوهُ وَعَزِيْزِ اذْلُوهُ وَحَقِّ مَنَعُوهُ وَإِمَامِ خَالَفُوهُ.

اللَّهُمَّ الْعَنْهُمَا بِكُلِّ آيَةٍ حَرَّفُوها وَفَرِيضَةٍ تَرَكُوها وَسُنَّةٍ غَيَّرُوها وَأَحْكَامٍ عَطَّلُوها وَأَرْحَامٍ قَطَعُوها وَشَهَادَاتٍ كَتَمُوها وَوَصِيَّةٍ ضَيَّعُوها وَأَيْمَانَ
نَكَثُوها وَدَعْوَى أَبْطَلُوها وَبَيِّنَةٍ أَنْكَرُوها وَحِيلَةٍ أَحَدَثُوها وَخِيَانَةٍ أَوْرَدُوها وَعَقَبَةٍ ازْتَقَوْها وَدِيَابٍ دَحْرَجُوها وَأَزْيَافٍ لَزِمُوها (وَأَمَانَةٍ خَانُوها) .

اللَّهُمَّ الْعَنْهُمَا فِي مَكْنُونِ السِّرِّ وَظَاهِرِ الْعَلَانِيَةِ لَعْنًا كَثِيرًا دَائِبًا أَبَدًا دَائِمًا سَرْمَدًا لَا انْقِطَاعَ لِأَمْدِهِ وَلَا نَفَادَ لِعَدَدِهِ يَغْدُو أَوْلُهُ وَلَا يَرُوحُ آخِرُهُ لَهُمْ
وَلِإِعْوَانِهِمْ وَأَنْصَارِهِمْ وَمُحِبِّيهِمْ وَمُوَالِيهِمْ وَالْمُسْلِمِينَ لَهُمْ وَالْمَائِلِينَ إِلَيْهِمْ وَالْمُصَدِّقِينَ بِأَحْكَامِهِمْ.

ثُمَّ يَقُولُ أَرْبَعَ مَرَّاتٍ:

اللَّهُمَّ عَذِّبْهُمْ عَذَابًا يَسْتَعِثُّ مِنْهُ أَهْلُ النَّارِ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.

ص: 205

خداوندا، دو بت قریش (ابوبکر و عمر) و دو افسونگر آنان و دو تجاوزگر و دروغگوی ایشان و دختران آن دو (عایشه و حفصه) را لعنت کن. آن دو شخص که فرمانت را زیر پا نهاده و وحیت را نپذیرفتند. نعمت هایت را آگاهانه انکار و با پیامبرت به نافرمانی پرداختند، و آئینت را واژگون و کتابت را دگرگون و احکامت را به تعطیل کشاندند. واجبات را به تباهی کشانده و با آیات تو سر ستیز برداشتند، و با دوستانت ستم روا داشتند. به دوستی با دشمنانت پرداختند، و شهرهایت را ویران و بندگان را به تباهی فرو انداختند.

خداوندا، آن دو و یاورانشان را لعنت کن، که خانه وحی و نبوت را ویران کرده، و در آن را بسته و سقفش را شکسته و آسمان و زمین و فراز و نشیب و درون و برونش را به هم پیوستند. بنیاد اهلش را برانداخته، و یاورانش را به درماندگی انداختند. کودکانش را کشته و منبرش را از جانشین و وارث آن تهی کردند، و انکار نبوتش کردند، و به خدایشان در دل تخم شرک کاشتند. پس گناهشان را بزرگ شمار، و در طبقه پست جهنم جاودانشان دار؛ (دوزخی که در وصفش فرمودی:) «و تو چه میدانی که سقر چیست. عذابی (که هیچ کس را) باقی نمی گذارد و رها نمی کند» .

خداوندا، آنان را لعنت کن؛ به اندازه هر کار ناروایی که دست زدند، و هر حقیقتی که پنهان کردند، و هر منبری که بالا رفتند، و هر منافقی که سرپرست شدند، و هر مؤمنی که تبعید و هر ولیی که اذیت کردند، و هر رانده ای که در پناه خود آورده و هر راستگویی که راندند، و هر کافری که یاری نموده و هر امامی که مقهور و هر فرضی که دگرگون کردند، و هر آیه ای که انکار کردند، و هر بدی که در دل نهان داشتند، و هر خونی که ریختند، و هر حدیثی که دگرگون و هر حکمی که واژگون ساختند، و هر کفری که بدعت گذاشتند، و هر دروغی که نیرنگ بازانه راست نمودند، و هر میراثی که آشکارا بر آن دست انداختند، و هر غنیمی که به ناحق تقسیم کردند،

و هر مال حرامی که خوردند، و هر خُمسی که حلال شمردند، و هر باطلی که بنیان نهادند، و هر ستمی که گسترده کردند، و هر ظلمی که پراکندند، و هر وعده ای که زیر پا گذاشتند، و هر پیمانی که شکستند، و هر حلالی که حرام و هر حرامی که حلال شمردند، و هر نفاقی که در دل پنهان نموده و هر مکاری که مخفی کردند، و هر شکمی که پاره کردند، و هر پهلویی که شکستند، و هر سندی که دریدند، و هر جنینی که سقط کردند، و هر اجتماعی که پراکندند، و هر خوار شده ای که عزت بخشیدند و هر گرانقدری که خوار کردند، و هر حقی که از صاحبانش بازداشته و هر امامی که با او سر مخالفت برداشتند.

خدایا آن دو را لعنت کن؛ به عدد هر آیه ای که تحریف کردند، و هر فریضه ای که ترک کردند، و هر سنتی که تغییر دادند، و هر حکمی که تعطیل کردند، و هر رَحِمی که قطع کردند، و هر گواهی ای که کتمان ساختند، و هر وصیتی که تباه و هر پیمانی که شکستند، و هر ادعای حقی که باطل و هر بیته ای که انکار و هر نیرنگی که پرداختند، و هر خیانتی که در دین وارد کرده و هر گردنه ای که بالا رفتند، و هر سنگی که لغزیدند، و هر بدعت و تقلبی که همراه داشتند، و هر امانتی که در آن خیانت کردند.

خدایا لعنت کن آن دو را در پنهان و آشکار؛ لعنتی بسیار و شبانه روزی و ابدی و همیشگی و پیوسته، که انقطاعی بر آن و انتهای برای شماره آن نباشد. لعنتی که بامدادش آغاز شود و شامگاهش هرگز به سر نیاید، برای ایشان و یاوران و مددکاران و دوستان و موالیان ایشان، و کسانی که تسلیم ایشان هستند و به ایشان میل دارند و دل بسته اند و به بال ایشان از زمین برخاسته اند و به کلام ایشان اقتدا کرده اند، و کسانی که احکام ایشان را باور داشتند.

سپس چهار مرتبه بگوید:

خدایا، ایشان را عذابی کن که اهل آتش از شدت آن استغاثه کنند. آمین رب العالمین.

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ مِنْ حَقَّنَا عَلَى أَوْلِيَانِنَا وَأَشْيَاعِنَا أَنْ لَا يَنْصَرِفَ الرَّجُلُ مِنْهُمْ مِنْ صَلَاتِهِ حَتَّى يَدْعُوَ بِهَذَا الدُّعَاءِ وَهُوَ:

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّكَ الْعَظِيمِ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ صَلَاةً تَامَةً دَائِمَةً وَأَنْ تَدْخُلَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَمُجِيبِهِمْ وَأَوْلِيَانِهِمْ حَيْثُ كَانُوا فِي سَهْلٍ أَوْ جَبَلٍ أَوْ بَرٍّ أَوْ بَحْرٍ مِنْ بَرَكَاتِ دُعَائِي مَا تَقَرُّ بِهِ عُيُونُهُمْ إِحْفَظْ يَا مَوْلَايَ الْغَائِبِينَ مِنْهُمْ وَأُورِدْهُمْ إِلَى أَهْلِيهِمْ سَالِمِينَ وَنَفْسٍ عَنِ الْمَهْمُومِينَ وَفَرِّجْ عَنِ الْمَكْرُوبِينَ وَأَكْسِ الْعَارِينَ وَاشْبِعِ الْجَائِعِينَ وَأَرِ الظَّامِثِينَ وَأَقْضِ دَيْنَ الْعَارِمِينَ وَرَوِّجِ الْعَازِبِينَ وَاشْفِ مَرَضَى الْمُسْتَلِمِينَ وَأَدْخِلْ عَلَيَّ الْأَمْوَاتِ مَا تَقَرُّ بِهِ عُيُونُهُمْ وَأَنْصُرِ الْمَظْلُومِينَ مِنْ أَوْلِيَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَأَطْفِ نَائِرَةَ الْمُخَالِفِينَ.

اللَّهُمَّ وَضَاعِفْ لِعُنَّتِكَ وَبَأْسِكَ وَنِكَالِكَ وَعَذَابِكَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا نِعْمَتَكَ وَخَوْفًا رَسُولِكَ وَاتَّهَمَا نَبِيِّكَ وَبَايَنَاهُ وَحَلَا عَقْدَهُ فِي وَصِيَّتِهِ وَنَبَذَا عَهْدَهُ فِي خَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ وَادْعِيَا مَقَامَهُ وَغَيْرِ أَحْكَامَهُ وَبَدَلَا سُنَّتَهُ وَقَلْبَا دِينَهُ وَصَغَرَا قَدْرَ حُجَّتِكَ

وَبَدَأَ بِظُلْمِهِمْ وَطَرَقًا طَرِيقَ الْغَدْرِ عَلَيْهِمْ وَالْخِلَافِ عَنْ أَمْرِهِمْ وَالْقَتْلِ لَهُمْ وَإِزْهَاجِ الْحُرُوبِ عَلَيْهِمْ وَمَنْعَا خَلِيفَتِكَ مِنْ سَدِّ الثُّلَمِ وَتَقْوِيمِ
الْعُوجِ وَتَقْيِيمِ الْأُودِ وَإِمْضَاءِ الْأَحْكَامِ وَإِظْهَارِ دِينِ الْإِسْلَامِ وَإِقَامَةِ حُدُودِ الْقُرْآنِ.

اللَّهُمَّ الْعَنْهُمَا وَابْتِنِبِهِمَا وَكُلَّ مَنْ مَالَ مِنْهُمَا وَحَدَا حَذْوَهُمْ وَسَلَّمَكَ طَرِيقَتَهُمْ وَنَصَدَرَ بِبِدْعَتِهِمْ لَعْنَا لَا يَخْطُرُ عَلَيَّ بَالٍ وَيَسَّ تَعْيِدُ مِنْهُ أَهْلُ
النَّارِ.

الْعَنْ اللَّهُمَّ مَنْ دَانَ بِقَوْلِهِمْ وَاتَّبَعَ أَمْرَهُمْ وَدَعَا إِلَى وِلَايَتِهِمْ وَشَكََّ فِي كُفْرِهِمْ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ.

ثُمَّ ادْعُ بِمَا شِئْتَ.

ص: 209

از حق ما بر دوستداران و شیعیان ماست که از حالت نماز خود بر نگردند مگر بعد از آن که این دعا را بخوانند. و آن (دعا) این است:

پروردگارا، تو را به حق عظیمت می خوانم، بر محمد و آل پاک او درود فرستی؛ درود و صلواتی تامّ و دائمی، و از برکات این دعا به محمد و آل محمد و محبین و دوستدارانشان در هر کجا و هر پستی و بلندی و خشکی و دریا که هستند برسانی، آنگونه که چشمانشان روشن گردد. ای مولای من، غائبین از آن ها را حفظ کن و آن ها را صحیح و سالم به اهلشان بازگردان، و در کار غمزدگان گشایش قرار ده، و گرفتاری گرفتاران را بر طرف نما. بی لباسان را پوشیده و گرسنگان را سیر و تشنه کمان را سیراب کن، و دین مقروضین را ادا نما، و بی همسران را تزویج کن. مریضان مسلمین را شفا عنایت فرما، و به مردگان چنان رسان که روشنی چشمشان باشد، و مظلومین از دوستداران آل محمد علیهم السلام را یاری نما، و فتنه مخالفین را خاموش و خنثی کن.

پروردگارا، لعن و بدی و خشم و عذاب خود را برای آن دو تن که نعمت تو را کفران نمودند زیاده گردان. همان دو که رسول تو را ترساندند، و پیامبر تو را متهم نمودند، و در مقابل او ایستادند، و سفارش او در وصیتش را پامال نمودند، و عهد او را نسبت به خلیفه بعد او شکستند. مقام او را برای خود ادعا نمودند، و احکام او را تغییر دادند و سنتش را تبدیل نمودند. دین او را زیر و رو کردند، و ارزش حجت هایت را کوچک نمودند، و ظلم به آن ها را شروع کردند، و راه مکر و حيله بر آن ها و مخالفت امرشان و کشتنشان و برپایی جنگ و ستیز در مقابلشان را هموار نمودند، و خلیفه ات را از پوشاندن رخنه ها و درست نمودن کجی ها و آسان نمودن مشکلات و به امضا رساندن احکام و ظاهر نمودن دین اسلام و به پا داشتن حدود قرآن منع کردند.

بار الها، آن دورا لعن کن، و نیز دو دختران آن ها را، و هر کس به میل آن ها متمایل باشد و به دنبال آن ها رود و راه آن ها را پیمايد، و به وسیله بدعتی که آن ها گذاردند مسندنشین شود؛ لعنی که به هیچ ذهنی خطور نکند، و لعنی که اهل آتش از آن پناه ببرند.

و لعن کن پروردگارا هر کس به کلامشان اعتقاد داشته باشد، و امرشان را دنبال کند، و به دوستی و ولایت آنان دعوت کند، و هر کسی که شک در کفر آن ها نماید؛ از اولین و آخرین.

سپس آن چه می خواهی دعا کن.

ص: 211

بخش اول بُغض، تبری، لعن... 7-58

1. دشمنی قاعده بشری و دینی... 9-14

دشمنی در فطرت و عقل... 9

دشمنی در دین و شرع... 10

دشمنی، ملاک دین و ایمان... 12

2. شناخت دشمن... 15-17

رجوع به خبره... 15

ملاک تشخیص دشمن... 16

3. تبری و لعن در لسان دین... 18-54

تبری (اظهار دشمنی)... 19-27

و جوب تبری از دشمنان... 19

ولایت اهل بیت علیهم السلام و اعمال بدون تبری قبول نیست... 20

تکمیل دین با تبری از دشمنان... 21

تبری از ابوبکر و عمر باعث عنایت اهل بیت علیهم السلام... 22

تبری از دشمنان بالاترین نهی از منکر... 22

تبری خدا و ائمه علیهم السلام و بنی هاشم و اصحاب... 23

الف. نکاتی چند در مورد لعن...28 - 36

لعن دشمنانِ اهل بیت علیهم السّلام تکمیل ایمان و طریق معرفت...28

امر ائمه علیهم السّلام به لعن دشمنان...29

لعن بردشمنان یاری اهل بیت علیهم السّلام...31

لعن موجب ثبت حسنات و محو گناهان...31

رجحان لعن بر صلوات نزد اهل بیت علیهم السّلام...32

انواع لعن و فوائد و خواص آن...33

عنایات اهل بیت علیهم السّلام نسبت به کسی که لعن نماید...33 - 36

1. عنایت حضرت زهرا علیها السّلام...33

2. عنایت امام صادق علیه السّلام...34

3. عنایت امام زمان عجل الله فرجه...36

ب. لعن دشمنان از مقام ربوبی و اهل بیت علیهم السّلام تا دیگران...37 - 54

خداوند تعالی...37

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم...39

امیر المؤمنین علیه السّلام...40

فاطمه زهرا علیها السّلام...41

امام سجاد علیه السّلام...41

امام باقر علیه السّلام...42

امام صادق علیه السّلام...42

امام رضا علیه السّلام...43

امام زمان عجل الله فرجه...43

در زیارات...43

در ادعیه...44

لعن دشمنان مکتوب بر در بهشت...45

ص: 215

اصحابِ معصومین علیهم السّلام...45

ملائکه...46

حَمَلَةُ عرش و کرسی و آسمان و زمین و...47

درعوالم دیگر...48

حیوانات...50

لعن ابوبکر بر عمر...52

لعن عمر بر منکر حق امیر المؤمنین علیه السّلام...53

لعن عثمان بر ابوبکر و عایشه و حفصه...54

پاورقی...55 - 58

بخش دوم مطاعن خلفای ثلاثه...59 - 159

مطاعن درگذرگاه تاریخ و کتب...61 - 64

1. مطاعن مشترک خلفای ثلاثه...65 - 88

شُرک و کفر و بت پرستی ابوبکر و عمر و کفر محبینشان...66

سرپیچی از امر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم...67

اهانت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم و اهل بیت علیهم السّلام و غضب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم نسبت به ابوبکر و عمر...67

نسبت سحر و جنون و عصیبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلّم و امیر المؤمنین و بنی هاشم...68

فرار در جنگ ها...70

ماجرای صحیفه...70

صحیفه اول...70

صحیفه دوم...72

ماجرای عقبه...71

عقبه اول...72

عقبه دوم...72

تخلف از لشکر اسامة بن زید...72

شهادت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم...73

غصب خلافت...74

تصمیم به نیش قبر حضرت زهرا علیها السلام...78

تصمیم ترور و قتل امیر المؤمنین علیه السلام...78

عُمّال و کارگزاران خلفای ثلاثه...80

لحظات مرگ اصحاب صحیفه...81

وصیت به دفن در خانه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم...82

ارتباط با یهود و نصاری و احترامشان...82

آیات در مورد ابوبکر و عمر...83

ابوبکر و عمر ریشه تمام فتنه ها و گناهان و جنایات...83

سبب مخفی شدن قبر حضرت زهرا علیها السلام...83

حساسیت مردم به ذکر ابوبکر و عمر در کلام امیر المؤمنین و ائمه علیهم السلام...84

تفرین و عدم رضایت و غضب امیر المؤمنین و حضرت زهرا علیهما السلام...84

دشمنی شدید ابوبکر و عمر با یکدیگر...85

ابوبکر و عمر در برزخ...86

ابوبکر و عمر در عصر ظهور...87

ابوبکر و عمر در قیامت... 87

ابوبکر و عمر در جهنم و تابوت... 87

ص: 217

2. مطاعن ابوبکر... 89 - 101

عدم تولیتِ امور دین و عزل از تبلیغِ سوره براءت... 90

شربِ خمرِ ابوبکر در روز ماه رمضان... 90

نماز خواندن به جای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در زمان حیات آن حضرت... 91

دستور آتش زدن خانه حضرت زهرا علیها السلام و فرستادن عمر... 91

غصب فدک و تکذیب قرآن... 92

منع خمس از اهل بیت علیهم السلام... 93

اعتراض بزرگان صحابه و اعتراض پدر ابوبکر بر او... 93

ماجرای مالک بن نویره... 96

تکلم در حال نماز... 98

کلام ابوبکر «اقیلونی...» و... 98

جهل ابوبکر نسبت به احکام و تفسیر و... 99

تعیین عمر به عنوان خلیفه... 100

لحظات مرگ ابوبکر... 100

بیعت ابوبکر: حادثه ای ناگهانی و بدون تدبیر... 100

3. مطاعن عمر... 102 - 132

کشتن دختر خود در جاهلیت... 103

اعتراض به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم... 104

کلام عمر «دَعُوهُ، اِنَّ الرَّجُلَ لَيَهْجُرُ، حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ»... 105

انکار وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم... 106

به آتش کشیدن خانه وحی... 106

جسارت به حضرت زهرا عليها السلام...107

شهادت حضرت محسن عليه السلام...107

ماجرای ریسمان...108

ص: 218

ردّ شهادت امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین علیهم السّلام...108

نسبت مزاح و عصبیت به امیر المؤمنین علیه السّلام و اهانت به آن حضرت...109

نسبت کذب به حضرت زهرا علیها السّلام و اهانت به آن حضرت...109

غصب لقب «امیر المؤمنین»...110

منع خمس ذوی القربی...111

کشتن سعد بن عباد...111

آزاد کردن سبا یا...112

مصادره منزل جعفر بن ابی طالب...112

بازگرداندن مقام ابراهیم به محل جاهلیت...112

ضدیت عمر با علم و علما و منع از تدوین و نقل حدیث و تفسیر...113

آرزوی عمر...115

عمر و حفظ قرآن...115

شرب خمر و نیبذ...115

جهل به مقام حجرالاسود و اهانت به آن...116

امر عمر به رجم زن حامله و دیوانه...116

تشطیر اموال توسط عمر...116

تجسس و تلصّص عمر...117

نقشه های پیش ساخته عمر و پیشگوئی های سیاسی او...118

جهالت های بسیار عمر در موارد مختلف...118

تلوّن در احکام دین...120

حکم عمر به اجتهاد در رأی...120

جنایت شوری...120

عدم اجرای حدّ زنا بر مغیره...122

اخراج نصرین حجاج از مدینه...122

عمر و عجم...123

ص: 219

- بدعت های فراوان در دین...124
- 1 و 2. متعه نساء و متعه حج...124
3. حذف و اضافه در اذان و اقامه...125
4. اضافه «آمین» در نماز...125
5. ترک قرائت سوره در نماز...125
6. دست بستن در نماز (تکف)...126
7. سلام در تشهد رکعت دوم...126
8. نماز «تراویح»...126
9. بدعت در مسح...127
10. قنوت بعد از رکوع...127
11. ترک نماز در صورت نبودن آب برای غسل جنابت...127
12. معاف نمودن یهود و نصاری از جزیه...128
13. بدعت در طلاق...128
14. برتری در ازدواج...129
15. حذف یکی از تکبیرهای نماز میت...129
16. منع عمر از اجرای ارث در عجم...129
17. بدعت عول و تعصیب در میراث...129
18. منع زیادی در مهر زنان...130
19. بدعت ریسمان...130
20. تغییر صاع رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم و زیاد نمودن در آن...131
21. مالیات در زمین های عراق به حساب مساحت...131

رضایت یهود و نصاری از عمر...131

شدت دشمنی عمر با اهل بیت علیهم السلام...131

نَسَبِ عمر...132

ص: 220

134... اهانت به پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم

135... ردّ قضاوت پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم

136... کشتن دو دختر و یا دختر خوانده های پیامبر صلی الله علیه وآله و سلم

136... جسارت و عدم تأدب نسبت به امیر المؤمنین علیه السلام

کتک زدن عمار... 136

137... کتک زدن عبد الله بن مسعود و اهانت به او

137... امر به قتل محمد بن ابی بکر و عده ای از اهل مصر

138... زندان نمودن عبد الرحمن جمحی

تبعیدهای عثمان... 138

1. تبعید ابوذر... 138

2. تبعید عدی بن حاتم... 138

3. تبعید یزید بن قیس ارحبی... 139

4. تبعید عمرو بن حمق خزاعی... 139

5. تبعید عروة بن جعد... 139

6. تبعید کمیل بن زیاد نخعی... 139

7. تبعید کعب... 139

8. تبعید عامر بن قیس... 139

9. تبعید ثابت بن قیس... 139

10. تبعید حارث همدانی... 139

تقسیم منصب ها و اراضی و بیت المال در میان بنی امیه... 139

عدم اجرای حدّ بر عبيدالله بن عمر...140

جهل به احكام شرعى و آيات قرآن...140

بازگرداندن رانده شده هاى رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم...141

آتش زدن قرآن ها...141

ص: 221

عَجَز از خطبه خواندن...141

مصادره خانه های مردم...141

اعتراض تمامی صحابه نسبت به عثمان و قتل او...141

بدعت های عثمان...143

1. صید در احرام...143

2. تمام خواندن نماز در سفر...143

3. جلو انداختن خطبه بر نماز عیدین...143

4. احداث اذان جدید...143

5. تأخیر نماز صبح تا فجر...143

بُغْض و حب عثمان...144

پاورقی...145 - 159

بخش سوم نهم ربیع (عید الزهراء علیها السلام) و قتل عمر...161 - 200

1. روز نهم ربیع الاول و فضیلت آن...163 - 180

روز نهم، روز قتل عمر...163

روز نهم ربیع جشن امامت مهدوی نیست...166

اعمال روز نهم...168

حدیث روز نهم...170

2. مجالس جشن و تبری و لعن...181 - 191

تشکیل مجالس...181

ص: 222

محتوای مجالس... 185 - 191

الف. لعن دشمنان... 185

ب. بیان مطاعن دشمنان... 189

ج. استهزاء دشمنان... 190

د. مظاهر سرور در مرگ دشمنان... 191

3. قتل عمر بن خطاب... 192 - 199

پاورقی... 200

دعای صنمی قریش و دعای امام صادق علیه السلام... 201 - 210

دعای صنمی قریش... 203 - 206

دعای امام صادق علیه السلام... 207 - 210

فهرست... 211 - 222

ص: 223

Preface: 3-6

The hate and loathing of the enemies, Disowning, Curse: 7 - 58

The caliphs malevolence: 59 - 159

Zahra's joy: 161 - 200

Sanamay Qoraish prayer Imam Sadeq's (s) prayer : 201-210

ص: 224

The hate and loathing of the enemies, Disowning, Curse

The caliphs malevolence, Zahra's joy

ص: 225

The hate and loathing of the enemies, Disowning, Curse

The caliphs malevolence, Zahra's joy

ص: 226

غدیردوم

بُغض دشمنان، تبرّی، لعن، مطاعن خلفاء، عیدالزھراء علیھا السّلام

ص: 227

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

